خص كتاب تحفة الصديق تعلو ١٣

~~تحفة الصديق [illegible]~~

كتاب تحفة الصديق كتاب [illegible] في شرح كلمات ابي بكر رضي الله عنه وكتاب فصل الخطاب في شرح

شرح كلمات ابو بكر الصديق رضي الله عنه عمر رضي الله عنه وكتاب

وعثمان عفان رضي الله عنه

كتاب تحفة الصديق الى الصديق من علم المشايخ

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

آيا صوفيه

٣٨٥٤

كتاب تحفة الصديق في شرح كلمات ابي بكر رضي الله عنه

وكتاب فصل الخطاب في شرح كلمات عمر رضي الله عنه

وكتاب اللمعان في شرح كلمات عثمان رضي الله عنه

وكتاب مطلوب كل طالب في شرح كلمات علي

رضي الله عنه كلها من قبل الشيخ [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على تواتر الآئه وتقاطر نعمائه والصلوة على
احسن الخليقة خليقة وابينهم طريقة محمد وعلى
آله اطواد الحق واصحابه افراد الخلق چنين كويد محمد
بن محمد العمري الرشيد الكاتب الوطواط اصلح الله عمله
وانجح امله كه چون كتاب فصل الخطاب من كلام امير
المؤمنين عمر بن الخطاب رضوان الله عليه بساختم
وكتاب مطلوب كل طالب من كلام امير المؤمنين على
بن ابى طالب رضى الله عنه بپرداختم اركان دين دولت
واعيان ملك وملت صانهم الله تعالى من الآفات وعصمهم
من المخافات اين هردو كتاب بديدند واز نتيجات فوايد
آن ثمرات فوايد بچيدند فرمودند كه صديق اكبر ابن ابو قحافه

قد وقف هذه النسخة الجليلة سلطاننا الاعظم
والخاقان المعظم مالك البرين والبحرين
خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان
السلطان الغازي محمود خان وفقه
شرطا لمن طالع واستفاد والسعد
خلد الله ملكه الى الابد حرره الفقير احمد شيخ زاده
المفتش باوقاف الحرمين الشريفين
عفي عنهما

رضى الله عنهما پيغمبر را صلوات الله عليه در حال حيات
صاحب غار بود ودر حال ممات نايب كار واز بيشتر
رجالات عرب وعجم در كلام افضل واعلم او صادقتر ودر
اسلام سابقتر وجهاد او ارباب عناد را قهر كرد
وشدت او از صاحب ردت دمار برآورد كلمات آن نامدار
مهمل كذاشتن والفاظ آن بزركوار معطل بداشتن
مصلحت نباشد من بحكم نصيحت شريفشان صد كلمه
از كلمات صديق اكبر بن ابو قحافه رضوان الله تعالى
عليهم فراهم آوردم ودرين كتاب آنرا بپارسى بر سبيل
ايجاز شرح كردم وكتاب را تحفة الصديق الى الصديق من كلام
امير المؤمنين ابى بكر الصديق نام نهادم اميد وانقست كه
بنظر قبول ملحوظ ومحظوظ شود اللهم لا تضيع اعمالنا
ولا تخيب آمالنا

الكلمة الاولى من كلام صديق الاكبر

صَنَايِعُ الْمَعْرُوفِ يَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ

كردار نيك نكه دارد از افتادن بد

ترجمه

معنى آنست كه مردم را افعال كزيده واعمال پسنديده
بايد تا به بركت آن افعال وسعادت آن اقوال واعمال
اورا از مواضع مخافات نكه دارد

الكلمة الثانية

اَلْعَجْزُ عَنْ دَرْكِ الْاِدْرَاكِ اِدْرَاكٌ

عاجزى از دريافتن دريافتن است

ترجمه

معنى آنست كه چون بنده عجز خويش از شناختن كمال
ذات خداى عز وجل بداند از طبقهٔ خدا شناسان

اند

باشد از بهر آنكه غايت فكرت ونهايت نظرت بنده
تا بدين جايش رسد وكفته اند لا يعرف الله الا الله

الكلمة الثالثة

سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ اِلَى مَعْرِفَتِهِ طَرِيقًا اِلَّا
بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِهِ

تسبيح آن خدايرا كه نكرد بشناختن خود راهى بعجز از شناختن خود

ترجمه

معنى آنست كه كلمهٔ پيشين را كفته شده است

الكلمة الرابعة

اِحْرِصْ عَلَى الْمَوْتِ تُوهَبْ لَكَ الْحَيٰوةُ

حريص باش بمرك تا بخشيده شود ترا زندكانى

ترجمه

معنى آنست كه بمرك حريص باش وقدم در مواقف حرب
ومواطن طعن پيش نه تا خصم را بيفكنى تا بكريزانى واز

نکابت او باز رهی و زنده مانی وان کلمه را معنی دیکر
توان کفت باکفار خذلهم الله که اعدای دین و احزاب
شیاطین اند مقاتلت کن واز کشته شدن باک مدار که
اکر دران مقام کشته کردی بدوام زندکانی و حیوة جاودانی
برسی چنانکه خدای قدیم در کتاب کریم می فرماید ولا تحسبن
الذین قُتِلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاءٌ عند ربهم

الکلمة الخامسة

لَیْسَ مَعَ الصَّبْرِ مُصِیبَةٌ وَلَا مَعَ الجزعِ فایدةٌ
نیست با صبر هیچ مصیبت و نیست با جزع هیچ فایده

ترجمه

معنی آنست که با نزول مصایب و حدوث نوایب صبر باید
کرد و بکرد جزع نباید کشت چه صبر رنج مصیبت زایل کند
ومردم را بثواب مخلد و سعادت مؤبد رساند و جزع فایده

اورا
مصیبت باطل کرداند و انکس را که مرده است و دست فنا
برده باز نباید

الکلمة السادسة

اَلْمَوْتُ اَشَدُّ مَاقَبْلَهُ وَاَهْوَنُ مَابَعْدَهُ
مرک سختر ازان چیزهاست که پیش ازو بود و آسانتر ازان چیزهاست که پس ازو بود

ترجمه

معنی آنست که هر چه بمردم رسد در دنیا از اصناف
بلیات و انواع اذیت مرک ازان جمله سختر است و هرچه
بمردم رسد از هول سؤال و جواب و خوف حساب و عقاب
مرک ازان جمله آسانتر ست والله اعلم

الکلمة السابعة

اُذْکُرُوا فَقْدَ رَسُولِ اللهِ یَذِلَّ عِنْدَکُمْ مُصِیبَتُکُم
یاد کنید نایافتن پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا خوار کردد بر شما مصیبت شما

ترجمه

معنی آنست که هر مسلمان که او را مصیبتی بیفتد باید که از
وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم براندیشد و آن مصیبت
پیش خاطر آرد تا مصیبت او برو سهل گردد و رنج او
براحت بدل و اجر جمیل و ثواب جزیل او را مدخر گردد

الكلمة الثامنة

أَتَدرُونَ أَيُّ ذَنبٍ أَسرَعُ عُقُوبَةً البَغيُ وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ

هیچ دانید که کدام گناهست که زودتر رسد عقوبت آن جور کردن و بریدن خویشی

ترجمه

معنی آنست که ظلم نباید کردن و گرد قطیعت رحم نباید
گشتن که در دنیی عاقبت هردو شنیع و ذمیم است
و در عقبی عقوبت هردو سریع و الیم

الكلمة التاسعة

إِذَا كَانَت المَالُ عِندَ مَن لَا يَنفَعُهُ وَالسِّلَاحُ
عِندَ مَن لَا يَستَعمِلُهُ وَالرَّأيُ عِندَ مَن لَا يُقبَلُ مِنهُ
ضَاعَتِ الأُمُورُ

چون باشد مال نزدیک آنکس که نفع نکند و سلاح نزدیک آنکس که بکار نبرد و رای نزدیک آنکس که پذیرفته نشود ازوی ضایع شود کارها

ترجمه

معنی آنست که چون خواسته بنزدیک بخلا و سلاح
بنزدیک جبنا و رای صواب بنزدیک ضعفا باشد
کارها ضایع شود و فسادها شایع گردد والله اعلم

الكلمة العاشرة

طَائِرٌ يَقَعُ عَلَى الشَّجَرِ وَيَأكُلُ مِنَ الثَّمَرِ وَلَا تَدرِي مَا الخَبَرُ

ای مرغ واقفی بر درخت و میخوری از میوه و نمی دانی که چیست خبر

ترجمه

معنی آنست که مردم غافلند از عاقبت کار و خاتمت روزگار
و خویش چون مرغی که بر درخت می پرد و میوه می خورد
و از سرانجام حال خویش خبر ندارد و مرکز تیر و دام صیاد را
پیش دل و خاطر نیارد

الكلمة الحادية عشر

إِنَّ اللهَ قَرَنَ وَعْدَهُ بِوَعِيدِهِ لِيَكُونَ الْعَبْدُ رَاغِبًا

درستی که خدا قرین کرد وعده خویش را بوعید خویش تا باشد بنده رغبت کننده

ترجمه

معنی آنست که خدای عز وجل بنده را چنانکه بهشت و مثوبات آن وعده فرموده است بدوزخ و عقوبات نیز وعده کرده است تا بنده هم امیدوار و هم ترسناک باشد بامید بهشت و مثوبات در طاعت آویزد و از ترس دوزخ و عقوبت از معصیت بپرهیزد والله اعلم

الكلمة الثانية عشر

يَا هَادِيَ الطَّرِيقِ جُرْتَ فَالْفَجْرُ أَوِ الْبَحْرُ

ای نماینده راه بگشته از راه یا بپیده دمست یا دریا

ترجمه

معنی آنست که ای کسی که جماعتی را پیشوایی و طایفه را مقتدا سخت سرگشته و از راه برگشته اگر صبر کنی بروشنایی شریعت راه بری بکرامت ابد و سعادت سرمد رسی و اگر همچنین خبط کنی و در ظلمت شهوات روی در دریای حیرت و غمرات شدت افتی و بعضی درین کلمه بجای او البجر ببا مضموم و جیم ساکن روایت کرده اند بجر کار بزرگ باشد

الكلمة الثالثة عشر

مَا مِنْ طَامَّةٍ إِلَّا وَفَوْقَهَا طَامَّةٌ

نیست هیچ داهیه بزرگ الا که زبر آن داهیه بزرگ تر است

ترجمه

معنی آنست که هیچ دانا را اگر بسیار و هیچ توانا را بقوت فی که دارد فخر نمی شاید کردن و زبر هر توانا توانا تریست و زبر هر دانا دانا تریست چنانکه الله عز وجل می فرماید که

وفوق کلّ ذی علم علیم وبعضی آن کلمه را چنین روایت
کرده اند لکلّ طامة طامة والله اعلم

الکلمة الرابعة عشر

إنّ البلاءَ موکّلٌ بالمنطق

ترجمه

معنی آنست که تا توانی سخن نباید گفت وزبان نگاه باید
داشت تا از گفتار زبان گرفتار زبان نگردی ومن شرح
این کلمه بعینه در کتاب لطایف الامثال وظرایف الاقوال
بیکجا آورده ام ودران اطناب واسهاب بلیغ کرده

الکلمة الخامسة عشر

إنّ ذا اوردنی الموارد

ترجمه

معنی آنست که سخن نکوهیده وگفتار ناپسندیده مردم را
بموارد عنا ومراصد فنا آرد وبعضی این کلمه را چنین روایت

کرده اند

کرده اند که هذا الذی اوردنی الموارد والله اعلم

الکلمة السادسة عشر

ثلثٌ من کنّ فیه کنّ علیه البغی والنکث والمکر

هر کرا باشد دروی نباشد بودی ستم کردن وعهد شکستن ومکر سگالیدن

ترجمه

معنی آنست که این سه خصلت هر کرا باشد دشمنان او
درمیان پیراهن او بلکه درمیان تن او باشند چنانک
خدای عزّ وجلّ می فرماید یا ایّها النّاس انّما بغیکم علی
انفسکم ونیز می فرماید ومن نکث فانّما ینکث علی نفسه
ونیز می فرماید ولا یحیق المکر السّیّئ الّا باهله والله اعلم

الکلمة السابعة عشر

لا یکوننّ قولک لغوًا فی عفوٍ ولا عقوبةٍ

مبادا گفتار تو بیهوده در عفو ونه در عقوبت

فلا ترج اذا امنت ولا تخاف اذا تخوفت

ترجمه

معنی آنست که گفتار تو باید که لغو باشد نه در حال عفو و نه در
حال عقوبت چه اگر گفتار تو درین حال لغو باشد هیچکس از عفو
و امان تو شاد نشود و هیچکس از تهدید و تخویف تو نترسد و
وجود و عدم و رضا و سخط تو در حق خلق یکسان باشد

الکلمة الثامنة عشر

لا توعدن بعقوبة اکثر من معصیة فانك
ان فعلت اثمت وان ترکت کذبت

بزه کار شوی و اگر بگذاری دروغ گفته باشی

ترجمه

معنی آنست که بعقوبتی که زیادت از گناه باشد تهدید نباید
کرد که اگر بکنی بزه مند گردی و اگر نکنی دروغ زن شوی

الکلمة

الکلمة التاسعة عشر

لا تجعل وعیدك ضجاجا فی کل شیء

مکن وعید خویش را ببانگ و مشغله درهر چیزی

ترجمه

معنی آنست که مردم نباید که در وقت وعید و هنگام تهدید
ببانگ نه طایل و مشغلهٔ نه حاصل اقتصار و امرار کنند چه اگر
از و این حال معلوم شود و بعد ازین زیردستان بوعید او
التفات نکنند و بتهدید او مبالات ننمایند و مهابت او از
دلها بشود و قاعدهٔ سیاست او باطل گردد والله اعلم

الکلمة العشرون

اذا فاتك خیر فادرکه واذا ادرکك شر فاسبقه

چون درگذرد از تو چیزی دریاب آن را چون دررسد بتو شری بگذر بر آن

ترجمه

معنی آنست که چون نیکی از تو درگذرد بشتاب وآن نیکی در یاب وچون بدی ترا دریابد بگریز از آن بدی وبرهیز

الکلمة الحادیة والعشرون

إِنَّ عَلَيْكَ مِنَ اللّٰهِ عُيُونًا تَرَاكَ

هر آینه بر تو از خدا چشمهاست که ترا بینند و دانند

ترجمه

معنی آنست که خویشتن نگاه دار ودر سر وعلانیه طریق سداد وسنن رشاد را مگذار چه خدای عز وجل را چشمهاست از علم وقدرت که ضمایر وسرایر ترا بدان چشمها می بیند وحرکات وسکنات ترا مشاهده می فرماید لا یخفی علیه خافیة والله اعلم

الکلمة الثانیة والعشرون

رَحِمَ اللّٰهُ امْرَأً اَعَانَ اَخَاهُ بِنَفْسِهِ وَاَشْرَكَهُ فِي دُعَائِهِ

رحمت کند خدای مردی را که یاری کرد برادر را بتن خویش وانباز کرد اورا در دعای خویش

ترجمه

معنی آنست که مرد باید که دشمن خویش (دوست) را بتن در دفع مشکلات ورفع معضلات یاری دهد وچون در حضرت یزدانی دعایی کند واز رحمت ربانی عطایی جوید و او را با خویشتن در آن شریک گرداند وبعضی درین کلمه بجای امرأ مسلما روایت کرده اند والله اعلم

الکلمة الثالثة والعشرون

الصِّدْقُ اَمَانَةٌ وَالْكِذْبُ خِيَانَةٌ

راست گفتن امانتست ودروغ گفتن خیانتست

ترجمه

معنی آنست مردم عاقل آن باشد که خویشتن را با امانت مشتهر واز خیانت مطهر گرداند والله اعلم

الکلمة الرابعة والعشرون

لیمرا ابه أَحْرَزْتُ نَهْبِي وَأَبْتَغِي النَّوَافِلَ

ترجمه

می جویم زیادتی

معنی آنست که صدیق اکبر رضی الله عنه و تو بگذارد و
خواست که بطاعت زواید و عبادات نوافل مشغول
شود این کلمه بگفت اکنون هر که از خیری حظ خویش
برگیرد و بعد ازان زیادت طلبد این کلمه بحال او لایق
و در خور او صادق باشد و این کلمه را در عرب مثل است
واحرز وابتغی النوافل **الکلمة الخامسة والعشرون**

كُنَّا نَدَعُ سَبْعِينَ بَابًا مِنَ الْحَلَالِ مَخَافَةَ أَنْ نَقَعَ فِي الْحَرَامِ

ما می گذاشتیم هفتاد در از حلال از بیم آنکه تا بیفتیم در حرام

ترجمه

معنی آنست که مردم عاقل را طریق احتیاط نگه باید
داشت و هفتاد در از حلال که دران شایبهٔ شبهت

ورای

ورای ریبت باشد بباید گذاشت تا باشد که از مواقع
حرام و مواضع آثام رسته ماند **الکلمة السادسة والعشرون**

أَطْوَعُ النَّاسِ لِلَّهِ أَشَدُّهُمْ بُغْضًا لِلْمَعْصِيَةِ

ترجمه آنست که خدا برا مطیع تر و فرمان او را سمیع تر
آنکس باشد که گناه خویش را فرو گذارنده تر و معصیت
خویش را دشمن دارنده تر **الکلمة السابعة والعشرون**

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَرَى مِنْ بَاطِنِكَ مَا يَرَى مِنْ ظَاهِرِكَ

هر آینه خدای تع می بیند از اندرون تو همچنانکه می بیند از ظاهر تو

ترجمه

معنی آنست که از خدای عز و جل بترس و از سر و علانیت
پرهیزکاری کن که خدای عز و جل چنانکه ظاهر ترا می بیند
سرایر ترا می بیند و چنانکه بیرون ترا داند اندرون ترا
بیند **الکلمة الثامنة والعشرون**

إِيَّاكَ وَعُبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّ اللهَ أَبْغَضَهَا وَأَبْغَضَ أَهْلَهَا

دور باش از کبر جاهلیت که هر آینه خدا دشمن دارد ازا و دشمن دارد اهل آنرا

ترجمه آنست که دست از جهالت جاهلیت بباید داشت
و بکرد تکبر و پیرامن تجبر نباید گشت که خدای عز و جل
هم کبر را دشمن دارد و هم بندهٔ متکبر را والله اعلم

الكلمة التاسعة والعشرون

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِاللهِ أَشَدُّهُمْ تَوَلِّيًا لَهُ

هر آینه سزاوارترین مردمان بخدا آنکس است که قوی باشد

ترجمه معنی آنست که هر که خدا را دوست دارد جای
او در حضرت الهی بیشتر و قرب و اختصاص او بیشتر باشد

الكلمة الثلثون

كَثِيرُ الْقَوْلِ يُنْسِي بَعْضُهُ بَعْضًا وَإِنَّمَا لَكَ مَا وُعِيَ مِنْكَ

بسیار گوی فراموش کند بعضی را از بعض و هر آینه تراست که شنوشنیده شود از تو

ترجمه

معنی آنست که سخن بسیار ازا و مر بعضی را فراموش کرداند
و از پیش دل و خاطر برماند پس تکلیف دران باید کرد که
سخن چنان گفته شود و چندان رانده آید که شنوید کانرا
ملالت نباید و نتوانند شنید و شنیدهٔ ترا عزیز دارند
و بر کار گیرند و فایدهٔ سخن گویان این قدر باشد زیادت ازین
هبا شود

الكلمة الحادية والثلثون

أَصْلِحْ نَفْسَكَ تَصْلُحْ لَكَ النَّاسُ

نیکو دار تن خویش را تا با مان شوند مردمان

ترجمه

معنی آنست که مردم را میازار تا مردم ترا نیازارند
و خلق را از خویشتن خشنود دار تا خلق ترا از خود بیشتر
خشنود دارند

الكلمة الثانية والثلثون

لَا تَجْعَلْ سِرَّكَ مَعَ عَلَانِيَتِكَ فَيَمْرَجَ أَمْرُكَ

مکن پنهان خویش را با آشکارای خویش که مضطرب شود کار تو

ترجمه

معنی آنست که آنچ گفتنی است آنرا بباید گفت
وانچ نهفتنی است بباید نهفت و کار ما را سهل نباید
گرفت وسر خویش را چون علانیت بصحرا نباید گذاشت
چه اگر چنین کنی نظام از کار و صلاح از روز کار تو بشود
وپسندیده نباید

الکلمة الثالثة والثلثون

لا تکتموا المستشار خبرا فتؤتى من قبله

پنهان مکنید از آن کسی را که او مشورت کنی هیچ خبر که آمده شوی از نزد تن خویش

ترجمه

معنی آنست که از صاحب مشورت خویش هیچ خبر پنهان
مدار تا او تدبیر بواجب بداند فرمود و خیر و شر احوال
باز داند نمود چه اگر بخلاف این کنی الخ بتو رسد از و آفت
ملامت و حرارت ندامت از این تو رسیده باشد و اول راه

زنهار

زنهار و خیانت کننده تن خویش تو بوده باشی

الکلمة الرابعة والثلثون

انّ لکلّ نفس شهوة اذا اعطیتها تمادت
فیها ورغبت الیها

مر اینرا مر تنی را شهوتیست چون داده شود او را در شود ... درو و رغبت کند بدان

ترجمه

معنی آنست نفس را از شهوت باز دار که اگر عنان او
بدست شهوت دهی وآنچ مقتضای اوست در کنار او نهی
دران تمادی نماید و پیوسته بسوی او گراید و بعد ازین
تهذیب او متعسر شود و تادیب او متعذر گردد

الکلمة الخامسة والثلثون

هکذا کنّا حتّی قست قلوبنا

همچنین بودیم تا سیاه شد دلهای ما

ترجمه

معنی آنست که صدیق اکبر رضی الله عنه وفد یمن را بدید
که تنسک تمسک نموده بودند و تحلی تدین تزین فرموده،
وچون آیتی چند از قرآن بخواند ایشان در وعید و وعید
آن بگریستند و بروزگار گذشته و عمر ضایع کرده خود
بگریستند گفتند که ما در صدق خشوع و کمال خضوع همچنین
بودیم تا اکنون که سخت شد دلهای نرم ما و سرد شد آههای
گرم ما

الکلمة السادسة والثلثون

ماحَبَوناكَ بها بل حَبَوناها بكَ

ما ندادیم خلافت بتو بلکه ترا بخلافت دادیم

ترجمه

معنی آنست که چون صدیق اکبر رضی الله عنه خلافت را
بامیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضوان الله علیه حوالت

فرمود

فرمود و او را ولی عهد خویش گردانید امیر المؤمنین عمر
بن الخطاب رضی الله عنه از تحمل اعبای خلافت تمادی جست
و سر باز زد صدیق اکبر رضی الله عنه او را گفت ما خلافت
بتو نمی دهیم بلکه ترا بخلافت می دهیم و ما بخلافت منت
نمی نهیم خلافت را بتو زینت و جمال و عظمت و جلال خواهد
بود نه تو بخلافت و قربت است بدین معنی این بیت
لایق می افتد لا أُهَنّيكَ بعيدٍ بل أُهَنّيكَ عيدًا

الکلمة السابعة والثلثون

لا تُمَاضِ جارَكَ فإنّه يبقى ويذهبُ الناسُ

بدی مکن با همسایه چه وی همراه بماند آن بدی و بروند آن مردمان

ترجمه

معنی آنست که با همسایه بدی نباید کرد و روی بمعادات
او نباید آورد چه تو و همسایه تو از دنیا بروید و آن بدی

در اعقاب وآن عداوت در اخلاف بماند والله اعلم

الكلمة الثامنة والثلثون

إِنَّ أَكْيَسَ الكَيْسِ التُّقَى وَإِنَّ أَعْجَزَ العَجْزِ الفُجُورُ

بدرستی که زیرکترین زیرکیها پرهیزکاریست و عاجزترین عاجزی بی سامانکاریست

ترجمه

معنی آنست که هیچ زیرکی بهتر از پرهیزکاری نیست از بهر آنک
پرهیزکاری مردم را بنعمت جاودانی و نعمت دو جهانی برساند
و هیچ عاجزی بدتر از نابسامان کاری نیست از بهر آنک نا
بسامان کاری مردم را بعذاب ابد و عقاب سرمد رساند و چه
عجز باشد ورای آنک مردم تن در عذاب دهد و دل در عقاب
نهد و تکلف آن نکند که خویشتن را ازان مقام باز رهاند
وازان مضیق بیرون جهاند

الكلمة التاسعة والثلثون

إِنَّ أَضْعَفَكُمْ عِنْدِي القَوِيُّ حَتَّى أُعْطِيَهُ

مر آنه ضعیفتر شماست بنزدیک من قوی تا آنکه بدهم او را

الحَقَّ وَإِنَّ أَقْوَاكُمْ عِنْدِي الضَّعِيفُ حَتَّى آخُذَ مِنْهُ الحَقَّ

حق ومر آنه قویتر شماست بنزدیک من ضعیف تا آنکه بستانم از وی حق

ترجمه

معنی آنست که هر ضعیفی بنزدیک من قویست چندانکه
حق بدو رسانم و هر قوی بنزدیک من ضعیفست
چندانکه حق ازو بستانم انک ایشان دانند با ضعف
و قوت خود

الكلمة الاربعون

اِسْتَمْسِكْ بِغَرْزِهِ فَإِنَّهُ عَلَى الحَقِّ

دست در زن برکاب او که او بر حقست

ترجمه

معنی آنست که چون پیغمبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم
خواست که با اهل مکه صلح کند امیر المؤمنین عمر بن الخطاب

رضی الله عنه آن کار را انکار می کرد و سر بدان صلح

در نمی آورد صدیق اکبر تقی رضی الله عنه گفت که یا عمر

دست در رکاب او زن که هر چه او کند حقست

الکلمة الحادیة والاربعون

اِنَّکُم فی مَهَلٍ وَرآءَهُ الاَجَلُ فَبادِرُوا

مر اینم شما در مهلت اند که پس آن اجلی دیگرست

فی مَهَلِ آجالِکُم قَبلَ اَن تَنقَطِعَ آمالُکُم

درین مهلت براجلهای خویش پیش از انکه بریده شود امیدهای شما

فَتَرُدُّکُم اِلی سُوٓءِ اَعمالِکُم

و باز گرداند شمارا به بدی کردارهای شما

معنی آنست که درین مدت ثبات و مهلت حیات که شمارا است

درین جهان مسابقت کنید براجلهای خویش باقعال نافعه

واعمال رافعه پیش از انکه امیدهای شما بریده گردد

و در روز رووبال وخزی و نکال کارهای نکوهیده و

کردهای ناپسندیده بماند

الکلمة الثانیة والاربعون

حَقٌّ لِمِیزانٍ یُوضَعُ فیهِ الحَقُّ اَن یَکُونَ ثَقیلاً

سزاست ترازوی را که نهاده شود درو حق که باشد گران

وَحَقٌّ لِمیزانٍ یُوضَعُ فیهِ الباطِلُ اَن یَکُونَ خَفیفاً

سزاست ترازوی که نهاده شود درو باطل که باشد سبک

ترجمه

معنی آنست که هرکرا روز قیامت در ترازوی او حق

نهاده شود ترازوی او راجح و تجارت او رابح باشد

و هرکرا روز قیامت در ترازوی او باطل نهاده شود

ترازوی او قاصر و تجارت او خاسر باشد

الکلمة الثالثة والاربعون

اِنَّ اللهَ لا یَقبَلُ نافِلَةً حَتّی تُؤَدّی فَریضَتُهُ

بدرستی خدای نپذیرد طاعت زیادتی را تا گزارده شود فریضهٔ او

ترجمه

معنی آنست که آنچ مهم تر مقدم تر باید و خاطر را تمام
آن گماشته چه اگر مهم بگذاری و روی بنامهم آری هم
در شرع ملوم باشی وهم در عقل مذموم والله اعلم

الکلمة الرابعة والاربعون

اَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مِنْ خِيَارِ عِبَادِ اللهِ
چهار خصلت هرکه باشد دران آن کس از بندگان نیک خدای باشد
مَنْ فَرِحَ لِلتَّائِبِ وَاسْتَغْفَرَ لِلْمُذْنِبِ وَدَعَا
هرکه شاد شود از توبهٔ تایب و آمرزش خواهد گناهکار را و بخواند بخیر
الْمُدْبِرَ وَاَعَانَ الْمُحْسِنَ نیکوکار را

ترجمه

الکس اگر روی بگرداننده باشد و یاری دهد
معنی آنست که بنده نیک خدا براز و جل آنکس باشد که
از توبهٔ تایبان شاد شود و گنه کاران را از خیرات با خبر

خواند و نیکو کارانرا بر نیکوکاری یاری دهد

الکلمة الخامسة والاربعون

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَنْ يُقَدَّمَ اَحَدُكُمْ
بحق آن خدای که نفس من بدست اوست که اگر پیش آورده شود یکی از شما
فَيُضْرَبَ عُنُقُهُ فِي غَيْرِ حَدٍّ خَيْرٌ لَهُ
پس زده شود گردن او در بی حق و بی حدی بهتر باشد مر اورا
مِنْ اَنْ يَخُوضَ غَمَرَاتِ الدُّنْيَا
از انک در آید بگردابهای تعب دنیی

ترجمه

معنی آنست که بحق خدا کشته شدن بناحق مردم را
بهتر از انک در گردابهای اموال دنیی خوض کند و خویشتن را
در رنج سعادت آن افکند از بهر انک کشته شدن بناحق را
رنج در دنیاست و پس و خوض کردن در غمرات دنیا هم
در دنیاست وهم در عقبی

الكلمة السادسة والاربعون

إِنْ أَحْسَنْتُ فَأَعِينُونِي وَإِنْ أَسَأْتُ فَقَوِّمُونِي

اگر نیکوئی کنم مرا یاری کنید و اگر بدی کنم مرا براستی آرید

ترجمه

معنی آنست که حق خدا مردم را برای خویش تنها استبداد
نباید نمود ولکن در اخوان صالح و اعوان ناصح باید افزود
تا اگر مردم نیک کند ایشان او را بدان یاری دهند و اگر
بد کند او را براه نیک باز آرند والله اعلم

الكلمة السابعة والاربعون

لَا يَدَعُ الْقَوْمُ الْجِهَادَ فِي اللهِ إِلَّا ضَرَبَهُمُ اللهُ بِالذُّلِّ

نگذارند هیچ قومی جهاد کردن را از بهر خدا عز وجل [illegible] بزنند بخواری

ترجمه منثور

معنی آنست که در میان هر طایفه که هیچ قومی را شاهد

را از بهر خدا

از بهر خدا عز وجل بگذارد و دست از آن باز دارد که
نه خدا عز وجل ایشان را خوار کرداند و از مقام کرامت
بمقام اهانت رساند

الكلمة الثامنة والاربعون

لَا تَشِيعُ الْفَاحِشَةُ فِي قَوْمٍ إِلَّا عَمَّهُمُ اللهُ

آشکارا نشود فاحشه در میان قومی مگر ایشان را فرا گیرد خدا

ترجمه

معنی آنست که در میان هر طایفه که فاحشه آشکارا شود
و زشتکاری ظاهر گردد خدای عز وجل بر سر ایشان بلای
عام فرو د آرد و هیچ کس را از آن آفت بی ضرری و
از آن محنت بی شری نگذارد والله اعلم

الكلمة التاسعة والاربعون

أَطِيعُونِي مَا أَطَعْتُ اللهَ وَرَسُولَهُ فَإِنْ

طاعت دارید مرا تا من طاعت دارم خدا و پیغمبر او را پس چون من

عصيتهما فلا طاعة لي عليكم

عصيان آرم هردو را نيست طاعت داشتن من برشما

ترجمه

معنى آنست كه تا من طاعت خداى عز و جل و رسول او عليه
السلام دارم شما طاعت من داريد و چون من طاعت ايشان
بگذارم شما نيز طاعت من بگذاريد و در زير اين كلمه سر نهيد

الكلمة الخمسون

مَن يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشَدَ وَمَنْ

هر كه طاعت دارد خدايرا و رسول اورا بدرستى كه او راه راست يافت

يَعْصِهِمَا فَقَدْ غَوَى وَضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا

عصيان آورد بيراه گشت گمراه شد گمراهى دور

ترجمه

معنى آنست كه هر كه خداى عز و جل و پيغمبر اورا صلى الله عليه وسلم

طاعت دارد بر سنن رشاد و قاعدهٔ سداد ايستاده باشد
و هر كه ايشان هر دو را عصيان آورد در ورطهٔ ضلالت
و مهلكهٔ جهالت افتاده باشد والله اعلم

الكلمة الحادية والخمسون

مَن يُطِعْ وَالِيَ الأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهِي عَنِ

هر كه طاعت دارد والى امر را بامر معروف و نهى كننده از

الْمُنْكَرِ أَنْجَحَ وَأَدَّى مَا عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ

منكر است رستگار يافته باشد انجح بر ويست از حقوق

ترجمه

معنى آنست كه هر كه والى امر را بامر معروف و نهى منكر
طاعت دارد بدرستى رستگارى يافته باشد و انجح
برو ست از حق طاعت و واجب متابعت گزارد

الكلمة الثانية والخمسون

إِيَّاكُمْ وَاتِّبَاعَ الْهَوَى فَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ

حذر كنيد از پس رفتن هوا و نفس هر كه رستكارى يافت

عَصَمَ مِنْهُ وَمِنَ الطَّمَعِ وَالْغَضَبِ

نگاه داشت ازو و از طمع و خشم

ترجمه

معنى آنست كه از هواى نفس و طمع و خشم دور باشيد كه

هر كه ازين خصلتها دور باشد درين جهان از رستكاران

بود و دران جهان از راستكاران

الكلمة الثالثة والخمسون

إِيَّاكُمْ وَالْفَخْرَ فَمَا فَخْرُ مَنْ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ

دور باشيد از فخر كه چه سند فخر آن كس كه آفريده شد از خاك

ثُمَّ إِلَيْهِ يَعُودُ يَأْكُلُهُ الدُّودُ وَهُوَ الْيَوْمَ حَيٌّ

و بخورند اورا كرمان و او امروز زنده است

وهم بخاك بازگرداد وَغَدًا مَيِّتٌ

و فردا مرده

ترجمه معنى آنست كه مردم را فخر نبايد كرد از بهر آنكه فخر

نرسد آنكس را كه از خاك آمده باشد و باز بخاك باز خواهد

رفت و طعمهٔ كرمان خواهد گشت و امروز اگر چه زنده است

فردا كه مركب عمر بسر در آيد و رخت اقامت بگورستان برد

تا يوم الحشر والنشر آنجا بماند

الكلمة الرابعة والخمسون

اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ

بترسيد از دعاى ستم رسيده

ترجمه

معنى آنست كه از دعاى بد مردم ستم رسيده بيايد

ترسيد كه زخم آن بدتر از زخم صد هزار تيغ برنده و

تير پرنده باشد اين كلمه را بسيار تحذير ديگر از رسول

صلى الله عليه وسلم روايت كرده اند والله اعلم

الكلمة الخامسة والخمسون

اصْبِرُوا فَإِنَّ الْعَمَلَ كُلَّهُ بِالصَّبْرِ

صبر كنيد كه همه كارها همه بصبر است

ترجمه

معنی آنست که هر که صبر پیشه گیرد و در کارها اندیشه
کند امور دینی و دنیاوی او ساخته گردد و جملگی مصالح
آخرت و اولی او پرداخته شود والله اعلم

الکلمة السادسة والخمسون

سَارِعُوا فِيمَا وَعَدَكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ

مسارعت نمایید در انچه وعده کرده است خدا و رسول شما

مِنْ رَحْمَتِهِ

از رحمت

ترجمه

معنی آنست که مسارعت نمایید در افعال خیر و اعمال بر
تا برحمت یزدانی و جنت جاودانی برسید

الکلمة السابعة والخمسون

لَيْسَ خَيْرٌ بَعْدَهُ النَّارُ بِخَيْرٍ وَلَا شَرٌّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ بِشَرٍّ

نیست خیری که پس او دوزخست آتش است و نیست شری که پس او بهشت است بدی

ترجمه

معنی آنست که هر چه خیر پنداری درین جهان از فنون
لذات و صنوف راحات چون پس او عقاب آخرت
خواهد بود آن بحقیقت خیر نیست و هر چه شر پنداری
از انواع بلایا و اصناف رزایا چون از پس آن ثواب
آخرت خواهد بود ان شر نیست از بهر انکه خیر و شر این
جهانی فانیست و عقاب و ثواب آن جهانی باقی فانی در
مقابل باقی وزنی ندارد

الکلمة الثامنة والخمسون

اَهْدِمِ الْكُفْرَ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ

ویران کن کفر را بعض ببعض

معنی آنست که کفار را خذلهم الله بر یکدیگر گمار و ایشانرا
بیکدیگر باز گذار تا مر یکدیگر را هلاک کنند و مادت شر
یکدیگر بریده گردانند و این کلمه را بر سبیل تمثل آنجا باید گفت

که بعضی از شریران بر بعضی گماشته شوند و در قمع فساد
وقلع عناد یکدیگر کوشیدن گیرند والله اعلم

الکلمة التاسعة والخمسون

قَدِّمِ النُّذُرَ بَیْنَ یَدَیْكَ

در مقدمه دار ترسانیدن وحجت برگیر از پیش خویش

ترجمه معنی آنست که چون باکسی قصد محاربت
وعزم مخاصمت خواهی کرد در مقدمه نصیحتی کن و
بترسان وحجت برگیر باشد که بدین قدر کارت بصلاح
باز آید پس اگر نیاید وکار بمحاربت و مخاصمت انجامد
باری بنزدیک عقلا معذور شده باشی وگفته اند اعذر
مَنْ اَنْذَر

الکلمة الستون

اُنْظُرْ ماذا تَقُولُ ومَتی تَقُولُ

بنگر بنگر که چه میگویی و چه وقت میگویی

معنی

معنی آنست که سخن نیکو گوی و بوقت گوی چه اگر نیکو گوئی نه بوقت
خویشتن را رسوا کرده باشی واگر بوقت نگویی سخن ضایع
کرده باشی و هر دو مظنهٔ آفت و موضع مخافتست

الکلمة الحادیة والستون

لا یُغیرَنَّ علی دارٍ سمعتَ فیها اذانًا حتی
تعلمَ ما هی علیه

غارت مکن بر سرای که آواز بانگ نماز بشنودی ازو تا آنکه بدانی که آن سرا بچیست

ترجمه

معنی آنست که هیچ سرایی که ازوی بانگ نماز شنوید غارت
مکنید تا معلوم نگردانید که اهل آن سرا کیست واعتقاد
او بر چیست

الکلمة الثانیة والستون

اِیّاكَ وقَتْلَ مَنْ صَلّی

بپرهیز از کشتن نمازگزار — دور کن از قتل آنکه

ترجمه

معنی آنست که هیچ کس را که با تو بقبلهٔ اسلام نماز کردی
سببی صحیح وموجبی صریح نشاید کشت والله اعلم

الكلمة الثالثة والستون

ذَهَبَ حُمَاةُ الشَّرْبِ وَصُلَاةُ الْحَرْبِ

برفتند نکه دارندکان کله زمان وکشندکان کرما وکارزار

ترجمه

معنی آنست که احوال خلل بذیرفت واعمال تراجع کرفت
وحافظان محارم رفتند ومبارزان ملاحم نیست کشتند
وبدین معنی نزدیکست قول لبید **شعر**

ذَهَبَ الَّذِينَ يُعَاشُ فِي أَكْنَافِهِمْ

الكلمة الرابعة والستون

إِذَا اسْتَشَرْتَ فَاصْدُقِ الْخَبَرَ يَصْدُقِ الْمَشُورَةَ

چون مشورت خواهی راست از خبر راست آید مشورت

ترجمه معنی آنست که
با صاحب مشورت خویش هرچه کویی وخبر دهی راست
باید که باشد که باشارت او راست آید واز جادهٔ صواب
نکرداند

الكلمة الخامسة والستون

وَاللهِ لَوْ مَنَعُونِي عِقَالًا لَجَاهَدْتُهُمْ

بخدا که اکر باز کیرند ازمن زانو بند اشتری منا محاربت کنم.

ترجمه

معنی آنست که اکر عرب وعجم از صدقاتی که پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم فرموده است وطریق آن در شریعت باز
نموده زانو بند اشتری ازمن باز کیرند ونکزارند من
با ایشان از جهت آن زانو بند مجاهدت ومقاتلت کنم
وبستانم وبعضی درین کلمه بجای لجاهدتهم لقاتلتهم
آورده اند وروایت کرده وبعضی عقال را تفسیر صدقه یکساله
کفته اند

الكلمة السادسة والستون

إذا بلغك من عدوك عورة فاكتمها حتى توقعها

چون برسد بتو از دشمن تو عورتی بپوش آنرا تا آن وقت که

ترجمه

معنی آنست که چون از دشمن ترا حالتی معلوم شود که
دران حالت بقهر او توانی شتافت وبروی ظفر توانی
یافت آن حالت را پوشیده دار چندانکه بدو برسی چه اگر
آشکارا کنی دشمن خبر یابد وبتدارک آن حالت مشغول شود
وتو از ان ظفر محروم مانی

الكلمة السابعة والستون

الإمام قدوة يعمل بعمله في نفسه

والی پیشواست مردم عمل کنند بعمل او در تن خویش

ترجمه

معنی آنست که مردم در پیشوای خود نگرند هرچه پیشوای ایشان

کند در نفس خویش ایشان همان کنند ودران سیرت
روند ونزدیکست بدین معنی وکلمه مثل الناس علی دین
ملوکهم

الكلمة الثامنة والستون

استمر في عسكرك يأتك الأخبار

افسانه گوی در لشکر خویش تا بیاید بتو خبرها

ترجمه

معنی آنست که پادشاه را گاه گاه با عقلا وعلما بباید
نشست واز هر نوع حکایات باید گفت تا دران حال
بگوش او خبرها برسانند واورا از کارها آگاه کنند

الكلمة التاسعة والستون

لا تلجن في عقوبة فإن أدناها وجيع ولا

ستیزه مکن ونهایت درشو در عقوبت خلق چه لابد کمترین عقوبت دردناکست

تسرع إليها وأنت تكتفي بدونها

وشتاب مکن بدان عقوبت وتو بسنده توانی کرد بی آن عقوبت

ترجمه معنی آنست که در عقوبت خلق نباید ستبهید و
بغایت نباید رسید چه عقوبت اگرچه سهل باشد درد ناکست
و بعقوبت خلق بخود قصد نباید کرد و روی بدان نباید
آورد تا می توانی که نه عقوبت کار برآری و مصالح
بگزاری **الكلمة السبعون**

أُصْدُقِ اللِّقَآءَ اِذَا لَقِيتَ وَلَا تَجْبُنْ فَيَجْبُنَ
بِجُبْنِكَ النَّاسُ

راست کن کارزار را چون ببینی دشمن را و بیم دلی مکن تا بیم دلی کنند مردمان تو

ترجمه

معنی آنست که پیشوای لشکر را در موقف کار و موضع
کارزار سخت باید بود و آثار شجاعت و امارت جلادت
باید نمود چه اگر او بیم دلی کند دل لشکر بشکند و جمله بیم دل
شوند و خلل باشد **الكلمة الحادية والسبعون**

اِسْتَعِنْ بِاللّٰهِ يَكْفِيكَ وَاَصْدُقْهُ يُصَدِّقْكَ

یاری خواه از خدا تا کفایت کند مهم ترا و راستی کن با خدای تا راستی کند با تو

ترجمه

معنی آنست که هر که در کارها از خدای تع یاری خواهد
خدای عز و جل حاجات او را مقضی و مهمات او را مکفی گرداند
و هر که با خدای عز و جل در گفتار و کردار راستی کند از حضرت او
مکافات و مجازات یابد **الكلمة الثانية والسبعون**

اِسْتَدِمِ الْاَمْنَ

[illegible]

ترجمه

معنی آنست که چون مردم از حوادث زمان و نکبت جهان
امنی یافت باید که گرد فضول نگردد و مورد امن را بر خود
مکدر نگرداند چه امن بهترین نعمتی و مهترین غنیمتی است

الكلمة الثالثة والسبعون

اَحْسِنْ صُحْبَةَ مَنْ صَحِبَكَ وَلْيَكُونُوا عِنْدَكَ
فِي الْحَقِّ سَوَآءً

نیکو دار صحبت کسی را که صحبت دارد با تو و همه اصحاب تو باید که باشند در حق برابر

ترجمه معنی آنست که در مصاحبت مسلمان طریق نیکوی
باید سپرد و ممکنانرا در حق برابر باید شمرد و قوی را بناحق
از جهت قوت او عزیز نباید داشت و ضعیف را از جهت
ضعف او ذلیل نباید داشت الکلمة الرابعة والسبعون

اِعمَلْ کَاَنَّکَ تری واعدُدْ نفسَکَ فی الموتی

کار کن چنانکه گوئی تو می‌بینی او را و بشمر تن خویش را در مردگان

ترجمه

معنی آنست که کار کن چنانکه گوئی فرمایندهٔ کار و
پاداش دهندهٔ کردار خویش را می‌بینی و خویشتن را
از جملهٔ رفتگان و مردگان شمار و از حساب بقیامت
رسیدگان انگار اگر بسیار زندگانی یابی هم نخواهی
مرد و ازین جهان جز کردار نیک که کردهٔ و آثار پسندیدهٔ
که گستردهٔ نخواهی برد الکلمة الخامسة والسبعون

اِستَمِلِ النَّاسَ بالدُّنْیا

استمالت کن مردمانرا باموال دنیی

معنی آنست که مردمانرا باموال دنیی استمالت باید کرد
و در حوزهٔ موافقت و دایرهٔ مطابقت خویش باید آورد چه
فایدهٔ دنیی اینست الکلمة السادسة والسبعون

سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُون

بدانند سرانجام آن کسانرا که ظلم کردند که چه بازگشتی بازگردید

وَعَلَی اَیِّ رَبٍّ یُرَدُّون

ترجمه

معنی آنست که کارکن روزی ظالمان بدانند که
عاقبت ظلم چه وخیم و خاتمت ستم چه ذمیم است
و خدای عز و جل مکافات ظالمان و مجازات ستمکاران
چگونه کنند الکلمة السابعة والسبعون

لا تغسلوا الشهداء من دمائهم فانها ليست
مشوئید شهدا را بدن از خون ناشسته دفن باید کرد
که خون دلیل شهادت ونشان سعادت آنست

الكلمة الثامنة والسبعون

اعرف له من الحق عليك مثل الذي كنت
بشناس هر دیگری را از حق بر تو مانند آن که با می
تحب ان يعرفه لك لو خرج والياً عليك
دوست دارند که او بشناسد هر ترا اگر بیرون آید واو والی تو باشد

ترجمه

معنی آنست که تو در رعایت حقوق مردمان چنان
مبالغت نما که دوستداری که ایشان در رعایت حقوق
تو باشند و در اعزاز واکرام واجلال واعظام تو افزایند

الكلمة التاسعة والسبعون

اعلموا انكم ما اخلصتم لله من اعمالكم
بدانید که شما انچه می کنید خالص خدا را از اعمال
فربكم اطعتم وحظكم اخذتم
پروردگار خویش را طاعت می دارید ونصیب خویش از سعادت می گیرید

ترجمه

معنی آنست که هرچه که نمایید از اخلاص که می افزایید
در طاعت وکردار و بر عبادت پروردگار بر هیچ
کس بدان منت می نهند که بدان پرورده خویش را
می پرستند ونصیب خویش از سعادت آنرا بدست
می آرند

الكلمة الثمانون

ان الله ليس له شريك وليس بينه وبين
هر آینه خدا نیست هر اورا انبازی ونیست میان او ومیان کسی
احد نسب يعطيه به خيرا ويصرف عنه شرا
نسبی که بدهد بدان سبب نیکی ونگاه دارد ازو بدی

الا بطاعته واتباع امره ترجمه

معنی آنست که میان خدای عز و جل و میان آدمیان
انبازی و خویشاوندی نیست که بدان سبب راحتی
و خیری بدیشان رسانند تا بلیت و شری ازیشان
دفع کرداند ازیشان از بلیات جمله بسبب طاعتداری
و فرمان برداری ایشانست کار در طاعت داری و
فرمان برداری بسته است و مردم طاعت دار و
فرمان بردار همه سعادتها پیوسته است و ازهمه شقاوتها
رسته

الکلمة الحادیة والثمانون

الا من سمع فلیقل ومن شهد فلیتکلم

هان هر که بشنید کو بگو و هر که حاضر بود کو سخن کو

ترجمه معنی آنست که اگر کسی را کواهی باشد بباید داد
و از کفتار صدق قدم باز پس نباید نهاد والله اعلم

الکلمة الثانیة والثمانون

ثعالب شهادتها ذنبها

روباه را کواه دنبال اوست

معنی آنست که کسی را که چاکران و اتباع و خدم او
در حادثهٔ کواهی دهند و دران کواهی دهند و دران
کواهی خصمانرا مقال و طاعنانرا مجال باشد که این مثل
کویند و در امثال پارسی است که روباه را کواه چه باشد
جز دم

الکلمة الثالثة والثمانون

اوصیک بتقوی الله فانه یراک ولا تراه

میفرمایم ترا به پرهیزکاری خدا که او ترا می بیند و تو او را نمی بینی

ویرعاک ولا ترعاه

ترجمه معنی آنست که پرهیز در خلا
و ملا و سرا و ضرا خدای عز و جل اگر تو او را نمی بینی

اوترا می بیند واکر تو اورا نکاه نمی داری او ترا نکاه می دارد
وحرکات وسکنات وخطرات وخطوات تو می داند ومی شناسد

الکلمة الرابعة والثمانون

مَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ وَمَنْ
هر که پرستد محمد را بدرستی که محمد علیه السلم مرد هر که

كَانَ يَعْبُدُ اللّٰهَ تَعَالَى فَإِنَّ اللّٰهَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ
می پرستد خدای را بدرستی خدا زنده است که نمیرد

ترجمه معنی آنست که هر مخلوق که هست بو شرف
انتقال و جناح ارتحال است وبهمه حال شربت مرگ
بخواهد کشید و شربت فنا بخواهد چشید وخدای تع
زنده است که هرگز نخواهد مرد وپاینده که هرگز فناش
نخواهد بود عبادت اورا باید کرد وطاعت اورا باید
داشت وتوفیق خیرات وتیسیر حسنات ازو باید خواست

الکلمة الخامسة والثمانون

إِنَّمَا نَحْنُ جَفْنَةٌ مِنْ جَفَنَاتِ اللّٰهِ
هر آینه ما یک بری کعنبیم از بری کعهای خدای تع

ترجمه

معنی آنست که مخلوقات با تکثر عدد و توفر مدد ایشان
روز قیامت با نسبت بعظمت خدای عز وجل کمتر از
بری کعنی باشد پس هیچ آدمی را با کثرت جمع از خیل وحشم
وزیادت اموال ودرم تفاخر نباید کرد والله اعلم

الکلمة السادسة والثمانون

مَنْ ظَلَمَ مِنْهُمْ أَحَدًا فقد اعفر الله
هر که ظلم کند از مسلمانان بر یکی بدرستی که شکسته باشد انکس

ترجمه

معنی است هر مسلمانی که بر مسلمانی دیگر ظلم کند عهد

خذای را شکسته باشد وحبل ذنبهار او گسسته

الکلمة السابعة والثمانون

مَنْ وَلِيَ مِنْ اَمْرِ النَّاسِ شَيْئاً فَلَمْ يُعْطِهِمْ

هرکه والی شود از کار مردمان چیزی را انگه ندهد ایشانرا

كِتَابَ اللهِ فَعَلَيْهِ بَهْلَةُ اللهِ

کتاب خذای تع برو باد لعنت خذا

ترجمه

معنی آنست که هرکه امیر و والی و آمر و ناهی مردمان باشد

وایشانرا کتاب خذای تع ندهد در عدل وانصاف وبخلاف

آن کار کند برو باد لعنت خذا

الکلمة الثامنة والثمانون

مَنْ صَلَّى الصُّبْحَ فَهُوَ فِي حُفْرَةِ اللهِ تَعَالَى

هرکه بگذارد نماز صباح بامداد او در عهد و نگاه داشت خذای تع باشد

ترجمه معنی آنست که هرکه بگذارد نماز بامداد

بصدق

بصدق اجتهاد وصحت اعتقاد او از وقوع آفات

وحدوث مخافات در ضمان امان خذای تع باشد

الکلمة التاسعة والثمانون

اَنَا الْخَلِيفَةُ بَعْدَهُ

من خلیفه ام پس ازو

ترجمه معنی آنست که صدیق اکبر رضی الله عنه

گفتند تو خلیفهء عهدی پس از رسول علیه السلام

صدیق اکبر تعق فرمود من خالفه ام ازو یعنی کفایت

و بیخبرم بنسبت با رسول صلی الله علیه وسلم چون صدیق

اکبر رضی الله عنه چنین فرمود دیگرانرا حرکات وسکنات

خود موزون نباید بود وافعال واقوال خوبش را نباید ستود

الکلمة التسعون

اِنَّمَا اَنَا رَجُلٌ كَاَحَدِكُمْ اُخْطِئُ وَاُصِيبُ

وَاَعْجَلُ وَاُنِيبُ

مرا اینه من مردی ام چون یکی از شما خطا کنم وصواب کنم وشتاب کنم وباز گردم

ترجمه معنی آنست که صدیق اکبر رضوان الله علیه
می فرماید که من مردیم همچون شما گفتار و کردار من از
خطا و اصابت و تعجیل و انابت خالی نیست

الکلمة الحادیة والتسعون

لا أشيم سيفا سله الله

در نیام نکنم شمشیری که برکشیده است او را خدای

ترجمه

معنی آنست که جماعتی از رعایا پیش صدیق اکبر
رضی الله عنه از خالد بن ولید رضی الله عنه شکایت
کردند که لقب او رسول صلی الله علیه وسلم سیف الله
نهاده بود صدیق اکبر رضی الله عنه فرمود که من خالد را
از کار باز نخواهم کرد و شمشیری را که خدا اش برکشیده است
در نیام نخواهم کرد الکلمة الثانیة والتسعون

كل امرئ مصبح في أهله والموت أدنى

هر مردی که بامداد برخاست در میان قوم خویش و مرگ نزدیکتر است

من شراك نعله ترجمه

معنی آنست که هر مردی را بامداد قوم او سلام او
می آیند و می پرسند و از وی حسابها می گیرند و مرگ خود
نزدیکتر است از دوال نعلین او بدو و کس نداند تا خود
ماند یا نه الکلمة الثالثة والتسعون

سلوا الله العفو والعافية والمعافاة

بخواهید از خدا که درگذارد گناهان شما و خشنود گرداند همه را از یکدیگر

ترجمه

معنی آنست که از خداوند بخواهید گناهان شما درگذارد
و شما را از بلاها نگاه دارد و لطیفه سازد که شما
خصمان خود را عفو کنند و خصمان شما را عفو کنند تا روز
قیامت

قصاص در میان نباشد و از سوال و جواب ضمان

رسته باشید **الکلمة الرابعة والتسعون**

الصبر نصف الایمان

ترجمه

معنی آنست که صبر ستوده سیرتیست و پسندیده خصلتی
است و هر که در بلاها صبر کند و جزع پیشه نکند و دل
در ثواب آفت بندد یک نیمه از ایمان او باشد تا آخر

الکلمة الخامسة والتسعون

الیقین الایمان کله

ترجمه معنی آنست که هر که بیقین بداند که جهان را که آفریدگار
و خلایق را آفریدگاریست که روز قیامت حساب نیک و بد
و سیئات را سزا او دهد و او رساند این یعنی ایمان او با
تمام **الکلمة السادسة والتسعون**

٢١

ارفق بالمسلمین فی مسیرهم ومآلهم

رفق کن با مسلمانان در رفتن و فرود آمدن ایشان

ترجمه معنی آنست که با مسلمانان در رفتن
و فرود آمدن نرمی باید کرد و طریق مساهلت و مواسات
باید سپرد و از تعنیف و تشدید دور باید بود و بدین
معنی نزدیکست قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم سیروا
سیر ضعیفکم **الکلمة السابعة والتسعون**

تحسین نیاتکم وسرائرکم وطعمتکم

پاک دارید نیتهای شما را و مذهب شما را و طعام شما را

فان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون

که خدای با آنانست که به پرهیزند و نیکو کار باشند

ترجمه

معنی آنست که هر که پاک نیت و پاک مذهب و پاک خورش

باشد و پاک مشرب و نکوکار و ستوده کردار باشد
و خدای عز و جل یاور و نگه دار او باشد

الکلمة الثامنة والتسعون

ما غنمت من غنیمة فاجعلها عدة

هرچه بگیری از غنیمت بکن آنرا ساز و آلت حرب

ترجمه

معنی آنست که هرچه مردمسلمان از غنایم کفار در غزو
بدست آرد نیکوتر آن باشد که آنرا در وجه عدت
و آلت سلاح و حرب غزو صدقه کند تا از آن سبب دین را
قوت و اسلام را نصرت باشد والله اعلم

الکلمة التاسعة والتسعون

القوم لا یدعوا سلطانهم ولن یخرجوا من

پادشاه خودرا

ملکهم بغیر قتال

و بیرون نشوند از دودمان نگذارند

ملک خویش بی جنگ و معارکت

ترجمه

معنی آنست که پادشاهی خوش است و هیچکس پادشاهی
خود نگذارد بطوع و رغبت بی جنگ و محاربت

الکلمة المائة التامة

استعن بالله وکفی به معینا وتوکل

یاری خواه از خدا کفایت کند خدا کفایة معینا

علی الله وکفی به وکیلا

قد تم الکتاب الملقب بتحفة الصدیق الی الصدیق
من کلام امیر المؤمنین امام الحق ابی بکر
الصدیق رضی الله عنه فی اواسط
رمضان المبارک لسنة
ست وتسعین وثمانمائة
هجریة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ما افاض علينا سوابغ نعمه
وسوابع قسمه   ثم الحمد لله على ما نظمنا في
عقد امة نبيه الطاهر اصله والنسبه الطاهر
فضله وحسبه محمد صلى الله عليه وعلى آله
وصحبه الطاهرين والحمد لله على ما جعل حب
عشرته الاخيار وعترته الابرار وصحابته
الامجاد وصحابته الامجاد راسخا في سويداوات
قلوبنا لا يتضعضع بنيانه ولا يتزعزع اركانه
لا زالت صلاته فايضة عليهم وتحياته متوجهة
اليهم ما غدت سحب الربيع وراحت وبدت شهب
الرفيع ولاحت   چنين گويد محمد بن عبد الجليل
العمري الرشيد الكاتب الوطواط وفقه الله للخيرات

ورغبه في الحسنات كه چون من بنده شرح صد كلمه
امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه بساختم
وآن مجموع كه اصل نجاة وسبب درجات منست بپرداختم
كبراء دين دولت وعظماء ملك وملت متعنا الله
بنضارة ايامهم وغزارة انعامهم   فرمودند كه در شرح
كلمات امير المؤمنين امام عمر بن الخطاب رضي الله عنه
كه برافرازنده اعلام اسلام وبرآرنده كفر واصنامست
نيز چيزي ببايد ساخت وكتابي مشبع ببايد پرداخت
تا ذكر جميل مترادف تر واجر جميل متضاعف تر گردد وهيچ
بدگوينده وعيب جوينده را مجال محال نباشد من بنده
برين موجب صد كلمه از كلمات امام المؤمنين عمر بن
الخطاب رضوان الله عليه كه غرر اقوال ودرر امثال است
معين كردم ودر شرح اين صد كلمه اين كتاب فراهم آوردم

وکتابرا فصل الخطاب من کلام امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه نام نهادم یقین واثقست وامید صادق
که در محل قبول افتد ان شاء الله تعالی

الکلمة الاولی من کتاب فصل الخطاب من کلام امیرالمؤمنین الامام عمر بن الخطاب رضی الله عنه

تَفَقَّهوا قَبْلَ اَنْ تَسَوَّدُوا

علم آموزید پیش از انک زن داده شود

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که علم پیش از ان آموزید که زن داده
شوید از بهر آنک با غم عیال و اندیشهٔ اطفال آموختن
علم راست نیاید و از ان حاصلی روی ننماید و بعض
گفته اند مراد آنست که علم پیش از ان آموزید که
مهتر شوید از بهر آنک تحمل اثقال مهتری و تقبل اعمال
سروری مرد را از علم بازدارد و بتحصیل علم نگذارد

ترجمهٔ منظوم

علم آموز و انگهی زن خواه • گر تو یی طالب نصاب علوم
زانکه اندیشهٔ مصالح زن • بازدارد ز اکتساب علوم

الکلمة الثانیة

مَنْ ذَهَبَ حَیاؤُهُ ماتَ قَلْبُهُ

هر که برود شرم او بمیرد دل او

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که هر که شرم او برود دل او بمیرد با هیچ
چیز از مراسم کرم و محاسن شیم نداند و مرگ حقیقی
بادانستن چیزهاست

ترجمهٔ منظوم

مرد بی شرم مرده دل باشد • از رسوم کرم نداند هیچ

هر کرا شرم رفت از دیده • در دلش زندگی نماند هیچ

الکلمة الثالثة

إنّ العمل کثیرٌ فانظر کیف تخرج منه

بدرستی که عمل بسیارست بنگر که چگونه بیرون شوی از عمل

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که اعمال سلطان و اشغال دیوان بسیارست
ولکن بیشتر عاقبت آن وخیم است و خاتمت آن ذمیم
هر که در عمل سلطان خواهد رفت نخست راه بیرون
شدن آن بباید نگریست تا آخر الامر در بلیّت خطاب
و اذیت حساب و عقاب نماند و در شدت مخاطرات
و محنت مصادرات نیفتد ترجمهٔ منظوم

ای که جویی عمل همی بنگر • بار شاخ عمل چه خواهی چید
راه اندر شدن همی بینی • راه بیرون شدن بباید دید

٢٥

الکلمة الرابعة

لکلّ شیءٍ شرفٌ وشرف المعروف تعجیله

هر چیزی را شرفیست و شرف نیکی زود کردنست

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که شرف خیرات و عزت مبرات در زود
کردنست چنانکه گفته اند الخیر لا یؤخّر و نیز فرموده اند
انما البرّ أعجلهُ ترجمهٔ منظوم

هر چه اندر ممالک یزدان • گشت موجود از کثیر و قلیل
هست هر چیز را از آن شرفی • شرف خیر نیست جز تعجیل

الکلمة الخامسة

أفلح من حفظ عن الطمع والغضب والهوی نفسهُ

رستگاری یافت هر که نگاه داشت از طمع و از خشم و هوای تن خویش را

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که هر که ازین سه خصلت نکوهیده و سه سیرت
ناپسندیده تن خویش را نگاه داشت در دین از مصلحان
و در عقبی از مفلحان گشت ترجمهٔ منظوم

هر که راه هوا و خشم و طمع • بر دل و طبع و نفس خویشتن است
بسرور و حبور بار رسید • وز بلا و عنا و رنج برست

الكلمة السادسة

لا ينبغي لمن اخذ بالتقوى وتزيّن بالورع
نباید مران کس را که گرفت پرهیزکاری و آراسته شد
ان يتواضع لصاحب الدنيا
ترجمهٔ منثور
که تواضع نماید دارندهٔ دنیا را

معنی آنست که مردم پرهیزکار نباید که هیچ دنیی دار را
تواضع کند و تن خویش را که بطاعت پرورده است و
بقناعت عزیز داشته خوار گرداند ترجمهٔ منظوم

ای که ذات تو خزانهٔ ورعست • وی که شخصت نشانهٔ تقویست
خویشتن را خلق نباید کرد • بهر آنک صاحب دنیاست

الكلمة السابعة

لا خير فيما دون الصدق من الحديث
هیچ خیر نیست در آنچه نه راست است از سخن

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که منشأ همه سعادات و مبدأ همه عبادات
سخن راست است و هر سخن که در وانوار حق و آثار صدق
نیست در آن هیچ خیر نیست ترجمهٔ بنظم

در سخن راستی همی باید • کار در تازه و کهن نبود
هر سخن کاندر آن نباشد صدق • هیچ خیر اندر آن سخن نبود

الكلمة الثامنة

من كذب فجر ومن فجر هلك
هر که دروغ گوید فاجر گردد وهر که فاجر شود هلاک گردد

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که هرکه دروغ گوید فاجر شود وهرکه فاجر شود
هلاک گردد پس دروغ نباید گفت واز دل وزبان خویش
روشنایی حق وآشنایی صدق نباید رفت **منظوم**

مردم پاک نفس آن باشد • که زبان از دروغ دارد پاک
در دروغست ارتکاب فجور • در فجورست ارتکاب هلاک

الكلمة التاسعة

يَنبَغِي لِلرَّجُلِ أنْ يَكُونَ فِي أهْلِهِ كَالصَّبِيِّ
بباید مردم را که باشد درمیان کسان خویش همچون کودکی
فَإذَا الْتُمِسَ مَا عِنْدَهُ وُجِدَ رَجُلًا
پس چون خواسته شود آنچه نزدیک اوست یافته شود مردی

ترجمهٔ منثور معنی آنست که مرد را باید زیر
دستان خویش چون کودکی باید بود خوش خوی

وتا زنده روی

وتا زنده روی بسوی لطف نازیده وخویشتن در بیشتر کارها
غافل سازنده اما چون زیردستان ازو التماس کنند آنکه
مردی خویش بباید نمود ودر وقایع مردی بباید افزود

ترجمهٔ منظوم

با عیالان خود چو کودک باش • جز بلطف معاشرت مگرای
چون کنند از التماس آگاه • مردی ومردمی خود بنمای

الكلمة العاشرة

رَيْحَانَةٌ أشُمُّهَا وَعَنْ قَرِيبٍ وَلَدٌ بَارٌّ أمْ عَدُوٌّ حَاضِرٌ
فرزند ریحانیست که او را می بویم ونزدیک بود که فرزندی شود

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که فرزند تا خرداست گل دسته ایست که
از بوی او رامش آید ودر دل خرمی افزاید وچون بزرگ
شود یا فرزندی باشد صالح وناصح یا دشمنی شود حاضر ولایح

ترجمهٔ منظوم

بجز ریا نبود از اول عهد • باز انش نشود با خو کار
یا ترا دوستی بود مشفق • یا ترا دشمنی بود مکار

الکلمة الحادیة عشر

یَا مَعْشَرَ الْقُرَّاءِ ارْفَعُوا رُؤُسَکُمْ

ای جماعت پارسایان برآرید سرهارا

یَزِیدُ الْخُشُوعَ عَلَی مَا فِی الْقَلْبِ

که بیفزاید رستکاری برانچ در دلست

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که پارسا باید روی تازه وسرافراخته باید داشت که این حرکات چون نفاق نماید و بر خشوعی که در دلست هیچ نیفزاید

ترجمهٔ منظوم

۲۱

زاهدا سر برآر و تازه بزی • سیرت زاهدان چنین باید
سرفرو بردنت بظاهر تو • در خشوع دلت نیفزاید

الکلمة الثانیة عشر

حِرْفَةٌ یُعَاشُ بِهَا خَیْرٌ مِنْ مَسْئَلَةِ النَّاسِ

پیشهٔ که بدان زندگانی توان کرد بهترست که سؤال کردن از مردم

ترجمهٔ منثور معنی آنست که پیشهٔ که بدخل آن روزگار توان گذاشت وخویشتن را زنده توان داشت بهتر از سؤال کردن از مردمان اگرچه مال بسیار ونعمت بی شمار بخشد ترجمهٔ منظوم

حرفتی گرچه بس مختصر است • که بدان قوت روز بتوان ساخت
بهتر از سؤال صد ساله • ورچه بر گنج باره خواهی باخت

الکلمة الثالثة عشر

ثَلٰثُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ یَکُنْ فِیهِ لَمْ یَنْفَعْهُ

سه خصلت است که نباشد درو این خصلتها سود ندارد

الایمانُ حلمٌ یُؤدِّبُه جهلُ جاهلٍ و ورعٌ یحجزه

ایمان بردباری که باز کرداند بدلش و پرهیزکاری که

عن المحارم و خلقٌ یداری به الناسُ

باز دارد اورا از حرامها و خوی نیکو که مدارا کند بدلش با مردمان

ترجمه بنثر

معنی آنست که هر که اورا این سه خصلت نیست
ایمان سود ندارد یک خصلت حلم که بدان سفاهت
سفیه را باز کرداند و دوم خصلت ورع که بدان
از محارم دور باشد و سوم خصلت خوی نیکو که بدلش
با مردمان معاشرت توان کرد

ترجمه بنظم

مرد را سود کی کند ایمان ، ورچه ایمان اوست بایسته
تا نباشد درو سه خصلت خوب ، ورع و خلق و حلم شایسته

الکلمة الرابعة عشر

اذا توجّه احدکم فی الوجه مرّات

جون روی آرد یکی از شما بسوی کاری چند بار

فلم یر خیرًا فلیدعه

و نبیند خیری پس بگذارد آن کار را

ترجمه منثور

معنی آنست که جون بارها روی بکاری آوردی و در آن
شروع بواجبی کردی و از ان هیچ فایده ندیدی و هیچ
میوۀ مراد نچیدی دست از ان کار بدار و روی بکاری
دیگر آر

ترجمه منظوم

هر که او بارها بکاری رفت ، جون از ان کار هیچ خیر نیافت
دست از ان مطلبش بباید داشت ، روی از ان مقصدش بباید تافت

الکلمة الخامسة عشر

علیکم بالابکار فانهنّ اشدّ حبًّا و اقلّ خبًّا

بر شما باد که زنان دوشیزه خواهید که هر آینه دوستکان ترند در دوستی و کمترند بمکر و فریبی

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که زن دوشیزه خواهید ایشان شوهر ازا
دوستر دارند و بکر نزی کمتر کرایند ترجمه بنظم

تا توانی مخواه زن جز بکر • تا نمانی بداغ محنت در
بکر را دوستی بود افزون • بکر را گریزی بود کمتر

الکلمة السادسة عشر

مَنْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتُّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ
هرکه عرضه سازد تن خویش مر تهمت را پس ملامت مکن آنکس را
أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ که بد گمان برد
ترجمه بنثر

معنی آنست که هرکه در مقام تهمت و موقف ریبت
بایستد مردمان درو گمانی بد برند و بدان کار که مبدا
تهمت و منشأ ریبت است نسبت کنند والله اعلم

ترجمهٔ منظوم

ای که هستی بموقف تهمت • تا نگردد عفاف تو معلوم
کر برد عاقلی گمانی بد • در تو نبود بنزد عقل ملوم

الکلمة السابعة عشر

لَا تُبَغِّضُوا اللّٰهَ اِلَى عِبَادِهِ
مبغوض مکنید طاعت خدا را نزدیک بندگان او

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که امامی که پیش نمازی کند یا سر منبرها
وعظ گوید باید که طریق ایجاز سپرد و دست بر بسکر
دارد تا مردم را بملال نیارد و طاعت خدایرا هر دل
ایشان ناخوش نکرداند الکلمة الثامنة عشرة

اَلْعَبْدُ اِذَا تَوَاضَعَ لِلّٰهِ رَفَعَهُ اللّٰهُ حِكْمَتَهُ
بنده چون فروتنی کند مر خدایرا بلند کند خدای تع لگام او را

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که چون مردم از جهت خدای عز وجل
خلق را تواضع نماید و بسوی تکبر نگراید خدای عز وجل
او را در دلها مکرم و در چشمها معظم کرداند والله اعلم

ترجمهٔ منظوم

از برای خدای با خلقش • در تواضع فزای لطف نما
که خدایت بزرگوار کند • چون تواضع کنی برای خدا

الکلمة التاسعة عشر

اَلْعَبْدُ اِذَا تَعَظَّمَ وَعَدَا اَطْوَارَهُ وَهَصَهُ
بنده چون تکبر کند واز اندازهٔ خود درگذرد بیندازد
اللهُ اِلَى الْاَرْضِ
خدای ... بر زمین

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که هر که تکبر پیشه کند خدا او را از
مقام عزت بر دارد و بمقام مذلت باز آرد

ترجمهٔ منظوم

هر که چون دولتی بدست آرد • با خلایق تکبر آغازد
باز گیرد خدا از او دولت • پس ز جاهش بچاه اندازد

الکلمة العشرون

اِيَّاكُمْ وَنَوْمَةَ الْغَدَاةِ فَاِنَّهَا مَبْخَرَةٌ مَجْفَرَةٌ
دور باشید از خواب بامداد که خواب بوی دهان را بزیان برد

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که بامداد نشاید خفت و بترک خواب
بباید گفت چه خفتن بامداد بوی دهان را بزیان برد
و قوت مباشرت را نقصان آرد

ترجمهٔ منظوم

دست از خواب بامداد بدار • که حلاوت ز جان تو ببرد
هیچ نسل از نهاد تو بکند • بوی خوش از دهان تو ببرد

الکلمة الحادیة والعشرون

کذب بکرٍ وبخلُ تمیمٍ

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که دروغ قبیلهٔ بکر و بخل قبیلهٔ تمیم
عادت کند در ناکسی بغایت و در بدی بنهایت باشد

ترجمهٔ منظوم

هست بکر و تمیم را ز عرب ° کذب و بخل این دو وصف ذمیم
تف بران سفله که مجتمع است ° نزد او کذب بکر بخل تمیم

الکلمة الثانیة والعشرون

لا حلم احبّ الی الله من حلم امامٍ عادلٍ
ورفقه ولا جهل ابغض الی الله من جهل
امامٍ جائرٍ وخرقه

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که خدای عز و جل حلم پیشوای عادل و مقتدای
منصف را از حلم دیگران دوستر دارد و سفاهت
پیشوای ظالم و مقتدای مجحد را از سفاهت دیگران
دشمنتر

ترجمه بنظم

نیست نزد خدای عز و جل ° هیچ خصلت چو بنگرد عاقل
بتر از جهل والی جاهل ° بهتر از حلم والیِ عادل

الکلمة الثالثة والعشرون

ما ولی احدُ الاحکامَ علی قرابته وقری
فی غیبته

ترجمه بنثر

معنی آنست که چون مردم را ولایتی بدست آید یا دولتی
روی نماید نخست غم خویشان خورد و در تربیت
و ترفیه روزکار ایشان بکوشد

ترجمه بنظم

هر کرا دولتی بدست آمد • باز باید سخت کاری رست
غم خویشان خود خود داول • عیب خویش بر کند زنخست

الکلمة الرابعة والعشرون

اِذَا رَأَیْتُمُ الْقَارِیَ یُحِبُّ الْاَغْنِیَاءَ فَهُوَ صَاحِبُ الدُّنْیَا

جون دیدید زاهدی را که دوستی دارد با توانکران تحقیق او صاحب دنیاست

ترجمه منثور

معنی آنست که هر که دعوی زهد کند پس توانکرانرا دوست دارد و عنان دل بدست مهر ایشان سپارد او صاحب دنیی باشد نه طالب عقبی والله اعلم

ترجمه منظوم

زاهدانرا بصدق باید بود • از وداد توانکران یکسو
هر که صاحب توانکری جوید • نیست زاهد که هست دنیی جو

الکلمة الخامسة والعشرون

اِذَا رَأَیْتُمُوهُ یَلْزَمُ السُّلْطَانَ مِنْ غَیْرِ ضَرُورَةٍ فَهُوَ لِصٌّ

جون ببیند زاهدرا که ملازم باشد سلطانرا بی ضرورت او دزد باشد

ترجمه منثور

معنی آنست که جون زاهد بی ضرورت قرین سلطان باشد و همنشین اعوان او دزد فاسق بود نه زاهد صادق

ترجمه منظوم

زاهدی کو بست همنشین ملوک • نه ضرورت نه طالب خردست
او نه زاهد که فاسق رندست • او نه صادق که خاین و دزدست

الکلمة السادسة والعشرون

لَا تُکْرِهُوا فَتَیَاتِکُمْ عَلَی الرَّجُلِ الْقَبِیحِ

اکراه مکنید دختران خویش را بر خواستگار زشت رو

فَاِنَّهُنَّ یُحْبِبْنَ مَا یُحِبُّونَهُ

زیرا که ایشان دوست دارند آن کسی را که شما دوست دارند

ترجمه منثور

معنی آنست که دختر از ابستم بشوهر زشت روی
نباید دادن و بار چنین بر دل او نباید نهادن که او
همچون تو آدمیست و چنانک تو روی خوب را دوست
داری او نیز دوست دارد نباید که بسبب شوهر زشت
روی در کاری افتد که موافق رضا و مطابق هوای تو نباشد

ترجمهٔ منظوم

کو دهی دختر بشوهر زشت • بستم زان فساد افزاید
دختر آدمیست او را نیز • چون تو همخوابه نکو باید

الکلمة السابعة والعشرون

قلما ادبر شیء فاقبل

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که چون ترا نعمتی بدست آید دولتی بسوی تو گراید
باید که آنرا غنیمتی داری و شکران بواجبی بگزاری تا با تو
بماند و از تو روی مگرداند چه کم باشد که آب ریخته و نعمت گریخته
باز آید

ترجمهٔ منظوم

دولت یافته ز دست مده • که بدان دولت نیاز آید
کم بود دولتی که رفت از دست • بار دیگر بدست باز آید

الکلمة الثامنة والعشرون

رَحِمَ اللهُ امْرَءًا اَهْدَى اِلَيْنَا مَسَاوِيَنَا

رحمت کناد خدا بران مردی که هدیه فرستد بنزد ما عیبهای ما

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که چون رحمت خدای بران کس باد که بدیهای
افعال و زشتیهای اعمال ما بما باز نماید تا ما بران واقف
گردیم و در مستقبل گرد خلایق ذمیمه نگردیم و طرایق پسندیده
گزینیم

ترجمهٔ منظوم

رحمت ایزدی بران کس باد • که مساوی ما بما بنمود

تا از افعال زشت ما کم کرد • تا در اعمال خوب ما بفزود

الکلمة التاسعة والعشرون

اللهم اصلح بين نسائنا وعاد بين امائنا

ای خدا دوستی افکن میان زنان ما ودشمنی افکن میان کنیزکان ما

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که درمیان زنانی که منکوحهٔ مرد باشند موافقت
باید تا بسبب خشم یکدیگر پردهٔ شوهر ندرند و عزّات
او بکوی و صحرا و محلت نبرند و میان کنیزکان که مملوکهٔ
یک تن باشند مخالفت باید که تا بستیزهٔ یکدیگر روی
بکارهای بهتر آرند و خداوند ایشانرا دل خوشتر باشد
واز خوف وطمع یکدیگر معتمدی وامانت ورزند نظم

خواهم از کردکار بیوسته • تا نه بیند کسم چو دلتنگی
درمیان زنان خود صلح • درمیان کنیزکان جنگی

الکلمة الثلثون

اعقل الناس اعذرهم للناس

خردمندترین مردمان آنست که معذوردارنده‌تر مردمانست

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که خردمندترین مردمان آنست که اگر از
کسی در دفع مهمات و دفع ملمات آهستگی بیند اورا
معذور دارد و آهستگیٔ اورا بر قصور اجتهاد و وفور
اعتقاد حمل نکند ترجمهٔ منظوم

هست عاقلترین خلق کسی • کز ره مردمی نباشد دور
چون به بیند ز دیگری سهوی • دارد اورا بمردمی معذور

الکلمة الحادیة والثلثون •

لا تؤخر عمل یومک الی غدک

کار روز بفردا میفکن

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که در اوقات خیرات و افاضت حسنات
تعجیل کن و از امروز بفردا میفکن چه روا باشد که عایقی
افتد که از آن باز مانی و از سوی تقصیر و قدح تاخیر
خویش پشیمان شوی و پشیمانی سود ندارد **نظم**

زود تر زود تر بسامان کن • همه احوال نابسامان را
آنچ امروز کردنیست ترا • تا بفردا نیفکنی آن را

الکلمة الثانیة والثلثون

مَنْ لَمْ یَعْرِفِ الشَّرَّ یَقَعُ فِیهِ
هرکه نشناسد بدی را در بدی افتد

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که بدی را بباید دانست که هر که بدی را از
نیکی نداند در دام زیان و بند نقصان افتد و در آن بماند

ترجمهٔ منظوم

بیخودی را سامان که در دنیا • همه آفت ز بیخودی افتد
هر که او بد ز نیک نشناسد • بیم باشد که در بدی افتد

الکلمة الثالثة والثلثون

اَبَتِ الدَّنانیرُ اِلَّا اَنْ تُبْرِزَ اَعْناقَها
نخواهد دینار مگر آنکه بپیدا کند گردنهای خویش را

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که زر پنهان داشتن داء معضلست
و در پنهان داشتن آن هر حیله که کرده شود و هر چاره
که ساخته کردد عاقبت پیدا آید و خویشتن نماید

ترجمهٔ منظوم

زر نهان داشتن بود مشکل • گر چه دارند حیلها سازد
زر اگر در زمین کنی پنهان • سر بر آرد کنف بیفزاید

الکلمة الرابعة والثلثون

اِتَّقوا شَرَّ مَنْ یُبْغِضُکُمْ قُلُوبُکُمْ
بپرهیزید از بدی آن کسان را که دشمن دارند دلهای شما

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که مردم را در دل خویش باید نگرید تا هر کرا
در دل ایشان دوستیست در مجالست او آویزد و
هر کرا در دل ایشان دشمنی است از مجالست او بگریزد
و چه از ان همه خیر بیند و ازین همه رنج و شر

ترجمهٔ منظوم

در دل خویش هر کرا یابی   دوستی اهل دوستدار اوست
بر حذر باش از بد آنکس   که دل تو نداره او را دوست

الکلمة الخامسة والثلثون

اَشْقَی الْوُلَاةِ مَنْ شَقِیَتْ بِهِ رَعِیَّتُهُ

بدبخترین والی آنکس باشد که بدبخت شود بدو رعیت او

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که بدبخترین والی آن کس باشد که رعیت
خویش را بکارهای بیهوده و بشغلهای ناستوده رنجور
دارد تا ایشان بمصالح دین و دنیی خویش نرسند
و بدان سبب بدبخت آخرت و والی کردند

ترجمهٔ منظوم

سختیٔ دوزخست قسم کسی • که ازو قسم مردمان سختیست
نیک بدبخت والیٔ باشد • که رعیت ازو به بدبختیست

الکلمة السادسة والثلثون

اِذَا اَذَّنْتَ فَتَرَسَّلْ وَاِذَا اَقَمْتَ فَاحْدُرْ

چون بانگ نماز کنی بآهستگی کن   چون قامت کنی زود کن

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که در بانگ نماز آواز بر باید کشید و در
آهستگی کوشید و در اقامت در تعجیل باید کوشید و آواز
بر نباید کشید

ترجمهٔ منظوم

ای که بانگ نماز خواهی گفت ، بکش آواز وقت بانگ نماز
در اقامت مکش که نیکو نیست ، در اقامت کشیدن آواز

الکلمة السابعة والثلثون

اَمْرانِ لا یَنْفَکّانِ مِنَ الْکِذْبِ کَثْرَةُ الْمَواعِیدِ
دو کارست که جدا نباشند از دروغ بسیاری وعدها
وَشِدَّةُ الْاِعْتِذارِ
در عذر بسیار

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که وعده بسیار دهد و در عذر خواستن مبالغت کند و بر زبان او دروغ بسیار رود سخن او از خلاف خالی نبود

ترجمهٔ منظوم

بکه عذر گاه وعده بود ، مرد را کذب بر فم معلح
این دو کار از دروغ خالی نیست ، شدة عذر کثرة وعده

الکلمة الثامنة والثلثون

مُرْ ذَوِی الْقَرابَاتِ یَتَزاوَرُوا وَلا یَتَجاوَرُوا
بفرما خویشاوندانرا تا یکدیگر را زیارت کنند و در همسایگی نشینند

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که چون خویشان گاه گاه زیارت کنند و یکدیگر را دیر دیر بینند آن سبب زیادت الفت و افزونی الفت گردد و چون در همسایگی یکدیگر نشینند و یکدیگر را زود زود بینند از حرکات و سکنات یکدیگر برنجند و آن سبب زیادت وحشت و افزونی نفرت شود

ترجمهٔ منظوم

در میان دو خویش پرسیدن ، رسم دینست و سنت اسلام
باز همسایه بودن ایشان ، اصل کینست و مایهٔ دشنام

الکلمة التاسعة والثلثون

اِبْتَغُوا الرِّزْقَ مِنْ خَبایَا الْاَرْضِ ترجمه
بجویید روزیها از پنهانیها ، زمین

معنی آنست که تخم در زمین اندازید و مواظبت بر عمارت
و مداومت بر زراعت سبب رزق خویش سازید

ترجمهٔ منظوم

ای کسانی که طالب رزقید ، عمل ناصواب بگذارید
رزق از داخل زمین طلبید ، تخم کارید و دخل بردارید

الکلمة الاربعون

ایاکم ولعن الارض

ترجمه بنثر

معنی آنست که زمین را لعنت مکنید و ناسزا مگویید
از بهر آنک زمین جای طاعت حقست و موضع ارزاق
خلق

ترجمه بنظم

در زمینی که کار تو نرود ، برو از وی نه تنگ شد آفاق
مگذران لعنت زمین بر لفظ ، که زمین است موضع ارزاق

الکلمة الحادیة والاربعون

عَلَیْکَ بِاِخْوَانِ الصِّدْقِ تَعِشْ فِی اَکْنَافِهِمْ
بر تو باد که دوستان راستی گزینی تا زندگانی کنی در پناه ایشان
فَاِنَّهُمْ زِینَةٌ فِی الرَّخَاءِ وَعُدَّةٌ فِی الْبَلَاءِ
که ایشان زینت اند در وقت راحت و آلت اند در وقت بلیت

ترجمه منثور

معنی آنست که دوستان راستی گزین تا در پناه ایشان
زندگانی کنی از بهر آنک دوستان راستی آرایش روز
آسایش اند و عدت روز شدت اند

ترجمه بنظم

صحبت او گزین که سینهٔ اوست ، با تو آراسته بصدق و ولا
یا بود زینت تو روز نعیم ، یا بود عُدّت تو روز بلا
وبعضی فکن فی اکنافهم بجای تعش فی اکنافهم نهاده اند

الکلمة الثانیة والاربعون

عَلَيْكَ بِالصِّدْقِ وَاِنْ قَتَلَكَ الصِّدْقُ

بر تو باد که راست کویی واکر چه بکشد ترا آن راستی

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که مردم را راست باید کفتن اکر چه در راست
کفتن ضربت عنا و شربت فناست چه راست را جزا نعیم
مؤبد است و دروغ را سزا جحیم مخلد است

ترجمهٔ منظوم

راست کفتن کزین که در دو جهان ٭ نیست اندر دروغ هیچ فروغ
مرد را مرک با مثوبت راست ٭ بهتر از عمر با وبال دروغ

الکلمة الثالثة والاربعون

لَوْ كُنْتَ تَاجِرًا مَا اخْتَرْتُ عَلَى الْعِطْرِ اِنْ فَاتَنِي رِبْحُهُ

اکر بودمی بازرکان نکزیدمی عطر اکر فوت شود از سود او

ترجمهٔ لَمْ تَفُتْنِي رِيحُهُ منثور

بوی او فوت نشود

معنی آنست که اکر بازرکان بودمی هیچ بضاعت بر عطر
نکزیدمی از بهر آنک اکر از فروختن آن سودی مالی بنباشد
بوی خوش او سودیست بهر چه عظیم تر و منفعتی بهر چه جسیم تر

ترجمهٔ منظوم

~~تا توانی بکرد وام مکرد ٭ تا نکردی چو مرغ پر کنده~~
از بضاعت در چو بند و فروخت ٭ نیست از عطر بهتر اندر دهر
کو نه دیدی ز سود او بهری ٭ باری از بوی او بکیری بهر

الکلمة الرابعة والاربعون

اَقْلِلْ مِنَ الدَّيْنِ تَعِشْ حُرًّا

کم کن از وام تا زیی آزاد

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که وام کم کن تا شاد و از اندیشه آزاد
باشی و عمر در خوشی و روز کار در بی کذاری

ترجمهٔ منظوم

تا توانی بکن دوام مکرد • تا نکردی چو مرغ پر کنده
وام آباد را کند ویران • وام آزاد را کند بنده

الکلمة الخامسة والاربعون

اقلل من الذنوب یهن علیک الموت
کم کن از گناهان تا آسان گردد بر تو مرگ

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که گناه کم کن تا از اهوال مرگ ترسان واز
اهوال آفت هراسان نباشی

ترجمهٔ منظوم

گر بترسی ز هول مرگ همی • تن از آلایش گنه کن پاک
هر که اورا گناه پاک بود • نایدا ورا ز هول مردن باک

الکلمة السادسة والاربعون

انظر فی ای نصاب تضع ولدک فان العرق دساس
بنگر که در کدام اصل می نهی فرزند خویش را که بدرستی که رگ کشنده است

51

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که زن نیک جو تا فرزند نیک آید چه عرق
بکشد و هرچه از خصال گزیده یا افعال نکوهیده درو باشد
بفرزند دهد

ترجمهٔ منظوم

ای خردمند جفت نیک طلب • گرت فرزند نیک می باید
هر زمینی که آن تباه بود • هرچه کاری درو تباه آید

الکلمة السابعة والاربعون

ایما وال ظلم احدا ظلامة فرفعت الی فلم اغیرها فانا ظلمته
هر کدام والی که ظلم کند بر کسی بجبری که اورا نداني باشد پس بردارند پیش من و من تغییر ندهم آنرا پس من ظلم کرده باشم

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که هر که از گماشتکان من بر کسی ظلم کند و من
ازان ظلم آگاه کردم و در ازالت آن سعی ننمایم و تدارک

آن نفر مایم مرتکب آن ظلم و محتقب آن اثم من بوده باشم

ترجمه منظوم

گو بدانم که از جوانی من • ستمی دید هیچ بیچاره
پس من آنرا اندار کی بکنم • بوده باشم من آن ستمکاره

الکلمة الثامنة والاربعون

مَنْ يُنْصِفُ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ يُعْطَى الظَّفَرَ
از تن خویش داد ستد و فیروزی
۲۰۲ انصره فِي أَمْرِهِ

ترجمه منثور

معنی آنست که هر که داد مردمان از تن خویش بدهد در کار خویش قرین پیروزی و همنشین بهروزی گردد

ترجمه منظوم

هر که زو مردمان ضرر یابد • از مکافات هم ضرر یابد
هر که داد کسان ز خود بدهد • بر همه کامها ظفر یابد

الکلمة التاسعة والاربعون

الطَّمَعُ فَقْرٌ وَالْيَأْسُ غِنًى

طمع درویشی است و نومیدی توانگری

معنی آنست که طمع همچو درویشی مرد را سؤال کند و در دل انتظار افکند تا آب روی او ببرد و پرده حرمت او بدرد و یأس همچو توانگری مرد را از سؤال باز دارد و از دل انتظار بیرون برد تا آب روی او نریزد و صید حرمت او نگریزد

ترجمه منظوم

دل بدست طمع نباید داد • که طمع کیمیای درویشی است
یأس باید گزید کاندر عقل • یاس را با توانگری خویشی است

الکلمة الخمسون

فِي الْعُزْلَةِ رَاحَةٌ عَنْ خُلَطَاءِ السُّوءِ

در کناره گرفتن راحتی است از آمیزندگان بد

ترجمه بنثر معنی آنست که چون عزلت گرفتی
واز ظلمت اشتغال و زحمت اعمال دنیی بگوشهٔ رفتی
از قرینان ناشایسته جستی واز رفیقان نابایسته باز
رستی

ترجمه بنظم

گر ز یاران بد بخواهی رست • هیچ راهی مدان به از عزلت
هر که عزلت گرفت گوی گرد • از جوار همه بدان رحلت

الکلمة الحادیة والخمسون

لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ مُسْلِمٍ شَرًّا
گمان مبر سخنی که بیرون آید از مسلمانی بدی
وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا ترجمهٔ منثور
و تو بیابی آن سخن را در نیکی جیزی بر و حمل کن

معنی آنست که هر چه مسلمانی گوید در وی گمانی نیک باید
برد و تأویل خوب باید کرد و آنرا در نیکی با وجهی توان دید

سوی

سوی بدی نباید کشید ترجمهٔ منظوم

هر چه گوید برادر مؤمن • غم تأویل آن بباید خورد
تا ز نیکیش محملی یابی • در بدی حمل آن نشاید کرد

و بعضی درین کلمه بجای لا تظنن لا تزیدن و بجای من
مسلم فی مسلم و بجای فی الخیر فی الخبر روایت کرده اند

الکلمة الثانیة والخمسون

اَلْمُرُوَّةُ الظَّاهِرَةُ فِي الثِّيَابِ الطَّاهِرَةِ
مردی آشکارا در جامهای پاکست

ترجمه منثور معنی آنست که ظهور مروت و وفور
فتوت آنجا باشد که اخلاق زاهر و اعراق طاهر است

ترجمهٔ منظوم

ای شغل تو هست غواصی • دُر فاخر ز بحر فاخر جوی
وی که کار تو هست ملاحی • جود ظاهر ز نفس طاهر جوی

الكلمة الثالثة والخمسون

لَوْ اُطِيقُ الاَذَانَ مَعَ الخِلاَفِ لاَذَّنْتُ

اگر بتوانستمی بانگ نماز گفتن با خلافت بانگ نماز بگفتمی

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که هرکه خویشتن را بکار صعب و مهم مشغول دارد از دیگر کارهای سهل و آسان نپردازد

ترجمهٔ منظوم

هرکه شد مبتلا بکاری صعب ، که دران کار صعب رنجورست

گر بکاری دگر نپردازد ، نزد ارباب عقل معذورست

الكلمة الرابعة والخمسون

الدَّيْنُ مِيسَمُ الكِرَامِ

داغ

ترجمهٔ منثور معنی آنست که کریم را با وام چنانکه مرکب را با داغ از دیگران بدانند و از انجام لطفهای

آثار و صحیفهای اسرار او در طرایق مروت و دقایق فتوت بگویند **ترجمهٔ منظوم**

باشد اندر بلا و وام مدام ، هرکرا پیشه بخشش درم است

مال دادن علامت مجد است ، وام کردن امارت کرم است

الكلمة الخامسة والخمسون

مَنْ يَعْمَلْ بِالعَفْوِ فِيمَنْ هُوَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِ

هرکه بکند کار بعفو ، درمیان آنکسان که بیش او باشند

ترجمهٔ تَاْتِيهِ العَافِيَةُ مِنْ فَوْقِهِ

بیاید نزدیک او عافیت از بالا

معنی آنست که هرکه بر زیردستان بعفو کار کند از زیردستان راحت ببیند و از درخت عمر گل عافیت و میوهٔ رفاهیت بچیند **ترجمهٔ منظوم**

هرکه بر ساکنان منزل خویش ، پیشهٔ عفو و مجاملت دارد

بر سر او ز ابر رحمت حق • همه باران عافیت بارد

الکلمة السادسة والخمسون

ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَجِيئَكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ

بنه کار برادر خویش را بر نکوتر باشد تا آنکه بیاید بتو آنچ

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که هرچه از کردار دوستی دیده شود واز گفتار او شنیده گردد آنرا بروجهی خوبتر باید نهاد وراه اعتراض برو نباید گشاد تا آنکه چیزی یافته آید که جانب زشتی غالب شود وجانب خوبی مغلوب گردد

ترجمهٔ منظوم

هر چه ز حال دوستان بینی • محملی بایدش نهادن خوب

تا بدانکه که زشتی آن حال • محمل خوب را کند مغلوب

الکلمة السابعة والخمسون

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَ الْخِيَارُ بِيَدِهِ

ترجمه

هرکه بپوشد سر خویش را باشد اختیار بدست او

معنی آنست که هر که سر خویش نگاه دارد زمام اختیار بدست اوست اگر بخواهد روشن کند وبصحرا افکند واگر نخواهد پوشیده دارد واز صمیم دل وضمیر خاطر بیرون نیفکند

ترجمهٔ منظوم

هر که اسرار خود نگه دارد • رشتهٔ اختیار در کف اوست

گر بخواهد بپوشد از دشمن • ور نخواهد برون نهد با دوست

الکلمة الثامنة والخمسون

احْذَرْ صَدِيقَكَ إِلَّا الْأَمِينَ وَلَا أَمِينَ إِلَّا مَنْ خَشِيَ اللهَ

بپرهیز از دوست خویش مگر آنکه امین باشد وهیچ دوستی امین نیست مگر آنکه بترسد از خدای

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که دوم را از دوست

حذر باید کرد و در میان اسرار نباید آورد مگر دوستی که
امین باشد و دوست امین آنست که از خدای عز و جل
بترسد و در همه احوال تابع پیمان و طایع فرمان او باشد

ترجمه منظوم

از همه دوستان حذر می کن ‌ جز از آن کس که ناصح است و امین
بر زمین ناصح و امین آنست ‌ که بترسد ز کردگار امین

الکلمة التاسعة والخمسون

آخِ الاِخوانَ علی التقوی

دوستی دار با دوستان بر پرهیزکاری

معنی آنست که با دوستان دوستی بر پرهیزکاری
باید داشت نه بر خلیع العذاری چه اخوان صلاح
اعوان فلاح باشند و اخوان عشرت اعوان عسرت

ترجمه منظوم

دوستی دار از ره تقوی ‌ با کسی کو بدوستی شاید
تا باول ملامتت نرسد ‌ تا باخر ندامت ناید

الکلمة الستون

لا تتهاونوا بالحلف بالله فیهینکم الله تع

خوار مدارید سوگند را بخدا که خوار کند خدای تع شما را

ترجمه منثور

معنی آنست که سوگند بخدای عزیز باید داشت و آنرا
خودکاری نباید پنداشت چه هر که سوگند بخدای خوار
دارد خداوند تع را خوار داشته باشد و خداوند تع او را
خوار داشته باشد و خداوند تع او را بخواری ابدی و
زاری جاودانی گرفتار گرداند ترجمه بنظم

کار سوگند پس بزرگ آمد ‌ خودکاری نبایدش پنداشت
خوار شد خوار شد بنزد خدا ‌ هر که سوگند را عزیز نداشت

الكلمة الحادية والستون

كَفىٰ بِكَ عَيْبًا اَنْ يَبْدُوا لَكَ مِنْ اَخِيكَ

بس است بتو آن عیب که بیدا آید ترا از برادر تو

مَا يَخْفىٰ عَلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ **ترجمه**

آنچ پوشیده ماند برتو از تن تو

ترجمه منثور

معنی آنست که هیچ عیب در مردم بتر ازان نیست که عیوب مصاحب و مجانب و ذنوب اقارب و اجانب را بیند و عین آن عیوب وحقیقت آن ذنوب در تن او باشد و بیند

ترجمه منظوم

هیچ عیبی ازان زیادت نیست — در ره دین که اهل دین تو
که ببینی ز دیگران عیبی — که بود در تو و نه بینی تو

الكلمة الثانية والستون

لَا تَسْأَلْ عَالِمًا لَمْ يَكُنْ فَإِنَّ فِيمَا قَدْ كَانَ شُغْلًا عَمَّا لَمْ يَكُنْ

مپرس از انچ نبوده است که مر ترا در انچ بوده است مشغولیست از انچ نبوده است

٥٧

ترجمه منثور

معنی آنست که مردم را از انچ نیامده است از نوایب جهان و مصایب زمان چندین نباید ترسید و نشاید ترسید لکن بدانچ بوده است عبرت باید گرفت و موعظت باید پذیرفت

ترجمه منظوم

ای که در شاهراه کون و فساد — موی چون قیر کرده چو شیر
چند ترسی ز حال نابوده — لختی از حال بوده عبرت گیر

الكلمة الثالثة والستون

مَا الْخَمْرُ صِرْفًا بِأَذْهَبَ لِلْعَقْلِ مِنَ الطَّمَعِ

نیست شراب صرف برنده تر مر خرد را از طمع

ترجمه منثور

معنی آنست که طمع همچو شراب صرف عقل مردم را ببرد و اورا سراسیمه کرداند تا از هر چیزی که ازان او نیست شاند

خویشتن در موارد عنا و مراصد فنا نیفکند **ترجمه منظوم**

از طمع دور باش تا نشوی • همچو آشفتکان قرین حرج

می اکرچند صرف نیک بود • نبرد عقل را چنانکه طمع

الکلمة الرابعة والستون

مَنْ كَثُرَ ضَحِكُهُ قَلَّتْ هَيْبَتُهُ

هر که بسیار بود خندهٔ او اندک بود هیبت او

ترجمه بنثر معنی آنست هر که بسیار خندد پیش مردم

حرمت او کم شود و هیبت او از دلها برود **نظم**

چون نشینی بمجلسی کم خند • اکرت آب روی هست بکار

کم کند آب روی مردم را • بهمه حال خندهٔ بسیار

الکلمة الخامسة والستون

اِسْتَشِيرُوا فِي اَمْرِكَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللهَ

مشورت خواه در کار تو ازان کسانکه بترسد از خدا

فَاِنَّ اللهَ يَقُولُ اِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ

که خدای تع می فرماید که هر آینه بترسد از خدا از بندکان او که علما اند

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که هر که مشورت با عالمان کند از غدر و

خیانت رسته باشد و بخیر و صیانت پیوسته بسبب

آنکه علما از خدا ترسند جز راه صواب و طریق سداد ننمایند.

ترجمهٔ منظوم

مشورت با خدای ترسان کن • تا نیفتی بدست غدر از پای

مردمان خدای ترس نیند • بجز از عالمان بترس خدای

الکلمة السادسة والستون

مَنْ اَكْثَرَ مِنْ شَيْءٍ عُرِفَ بِهِ

هر که بسیار کند از چیزی شناخته شود بدان

ترجمه منثور

معنی آنست که هر که کاری بسیار کند شناخته شود
بدان پس خردمند را تکلف آن باید کرد تا صدق بر
اعمال و خیر بر اقوال او غلبه کند تا بدان در جهان مشهور
شود و در میان مردم مذکور **ترجمه منظوم**

خیر کن بر خصال خود غالب • تا ز تو اهل خیر بهراسند
هر که او بیشتر کند کاری • مردمان خود بدانش بشناسند

الکلمة السابعة والستون

کُلُّ عَمَلٍ کَرِهْتَ مِنْ اَجْلِهِ الْمَوْتَ فَاتْرُکْهُ
هر کاری که کراهیت داری از بهر آن مرگ را آن کار را بگذار
ثُمَّ لَا یَضُرُّکَ الْمَوْتُ
انگه زیان ندارد مرگ

ترجمه منثور

معنی آنست که ای کسی که پیوسته از عواقب افعال
نکوهیده و اعمال ناپسندیدهٔ خویش می اندیشی و بدلن

سبب

سبب از مرگ می ترسی دست ازان افعال و اعمال
بدار انگه ایمن و ساکن باش که مرگ ترا زیان ندارد و
هیچ مکروه بروی تو نبارد **ترجمه منظوم**

ای که از بیم فعل بد پیوست • رنج مرگت عظیم می آید
دست از فعل بد بدار و بدان • که ترا رنج مرگ نگراید

الکلمة الثامنة والستون

اِنَّ الْمَوْتَ فَضَحَ الدُّنْیَا فَمَا تَرَکَ لِذِی لُبٍّ فَرَحًا
هر آینه مرگ رسوا کند دنیا را پس نگذاشت خداوند خرد را شادی

ترجمه منثور

معنی آنست که مرگ دنیا را فضیحت کرده و دمار از لذات
او بر آورده بزبان حال می گوید که دنیی فرزندان
خویش را بمن خواهد سپرد و نام ایشان از جریدهٔ حیات
نخواهد سترد لاجرم ازین خوف هیچ عاقل در دنیی لحظهٔ خرم

خرم و ساعتی نی غم نیست **ترجمه بنظم**

هر که در عالم مست خواهد خورد ۰ از کف ساقی فنا قدحی
نیست از اندُه فضیحت مرگ ۰ عاقلی را درین جهان فرحی

الکلمة التاسعة والستون

مَنْ كَثُرَ مِزَاحُهُ كَثُرَ سَقَطُهُ

هر که بسیار شود مزاح او بسیار شود سخن بیهاده او

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که مردمان مزاح را سقطات گفتار و فوطات کردار بسیار باشد و بیم آن بود که بدان سبب در دست آفات و قبضهٔ مخافات افتد **ترجمه منظوم**

بیشتر خلق را بوقت مزاح ۰ ناصواب آید از زبان بیرون
هر که او را مزاح افزونست ۰ ناصواب ویست نیز فزون

الکلمة السبعون

إِلَى اللهِ أَشْكُو ضَعْفَ الأَمِينِ وَخِيَانَةَ القَوِيِّ

بخدا گله می کنم از ضعیفی مردم امین و از خیانت مردم قوی

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که چون مردم امین ضعیف باشند مال حاصل نتوانند کرد و اگر حاصل کنند شرط حفظ آن بجای نتوانند آورد و چون مردم قوی خاین باشند مال حاصل آرند ولکن بطریق خیانت بردارند پس از هر دو بخدا تالم و شکایت کنم **ترجمهٔ منظوم**

گر شکایت کنم روا باشد ۰ بر در خالق زمان و زمین
ز خیانات مردمان قوی ۰ وز ضعیفی مردمان امین

الکلمة الحادیة والسبعون

مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ

ترجمهٔ منثور

٦١

معنی آنست که پرهیزکاری و شرم هر دو در حصول
متساوی اند و در وجود متطابق چون پرهیزکاری
خلل گیرد و نقصان پذیرد شرم همچنان خلل گیرد و
نقصان پذیرد ترجمهٔ منظوم

ورع و شرم جفت یکدگرند • هر دو با یکدگر بوند بهم
ورع هر که کم شود از وی • هم بدان قدر شرم گردد کم

الکلمة الثانیة والسبعون

إِنَّ الإِنسَانَ لَا يَهلِكُ عَلَى نِصفِ شِبَعِهِ

مرآینه ادمی هلاک نشود بو نیم سیری حونلی

ترجمه بنثر

معنی آنست که نیم سیر بودن با عز نفس بهتر از تمام
سیر بودن با ذل نفس چه هیچکس از نیم سیری نمرد و
از تمام سیری ملک جاودانی نگیرد ترجمه بنظم

که نه بینی تو کاسهٔ خود را • در میفکن بکاسه هیچ مگس
نیم سیری گزین و عزت نفس • که نه میرد ز نیم سیری کس

الکلمة الثالثة والسبعون

لَن تَخُورَ قُوًى مَادَامَ صَاحِبُهَا يَنزِعُ وَيَنزُو

پست شود قوتها تا همیشه خداوند قوتها کمان کشد و بر اسب نشیند

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که تا مردم کمان می کشند و بر اسب می نشینند
خویشتن را بضعف بنیت و سقوط قوت نباید بستاید

ترجمهٔ منظوم

قوت شخص مرد بر جایست • بنیت در وی نشان ضعف بدید
تا تواند بر اسب خویش نشست • تا تواند کمان خویش کشید

الکلمة الرابعة والسبعون

مِن حِفظِ الرَّجُلِ نِفاقَ قائِمِهِ وَمَوضِعَ حُقِّهِ

از نگه داشت دوان شدن بود او نیکی جای حق او

ترجمه بنثر معنی آنست که از بخت مرد باشد انکه دختر
بشوهر ساز کار دهد ومال او بغیر حق کزار افتد

ترجمه بنظم

بخت مردست انکه بسپارد • بیوه خود بخواستار کریم
وانکه باشد اوام خواه او را • مردم راد حق کزار کریم

الکلمة الخامسة والسبعون

أدّوا الأشعارَ فإنّها يدلّكَ على محاسنِ الأخلاق

بسیار خوانید اشعار را که از راه نماند بنیکوبهاء الاخلاق

ترجمه بنثر

معنی آنست اشعار بسیار باید خواند چه از انجا محاسن اخلاق
اموخته شود ومکارم اوصاف بدست آید نظم

کر باخلاق خوب می خواهی • که شوی نامدار در آفاق
شعرهای عرب بخوان که درو • هر چه هست از محاسن اخلاق

الکلمة السادسة والسبعون

تعلّموا النسبَ فربّ رحمٍ وصلٍ بعرفانِ النسبِ

بیاموزید علم نسب که بسیار رحم که پیوسته شد است بدانستن

الکلمة ترجمه منثور

معنی آنست که علم نسب بیاموزید تا اقارب را از
جانب دانسته شود وصلت ارحام پیدا آید ومعادات
بموالات بدل کردد ترجمه منظوم

سوی علم نسب کرای که نیست • جز بدین علم افتخار عرب
بس رحم کان شدست پیوسته • چون بدانسته اند علم نسب

علم نسب بیاموزید

الکلمة السابعة والسبعون

تعلّموا النجومَ ما يدلّكم على سبيلكم في

بیاموزید علم نجوم آن قدر که شما را دلالت کند بر راه در

البرّ والبحرِ لا تزيدوا عليه

بیابانها ودریاها ولکن هیچ مفزاید

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که از علم نجوم آن قدر بیاموزید که در
بیابانها و دریاها باز نمایند و راه باز دانید و در
دهشت جهالت و وحشت ضلالت نمانید **نظم**

ای کسی کو مصالح خویشت … در سفر مانده که و بیگاه
آن قدر کسب کن ز علم نجوم … که به روز و به بحر دانی راه

الکلمة الثامنة والسبعون

الا ان الله خلق وجوها یرفعون حاجة
(بدانید که خدا بیافریده است روشناسی را که بر دارند حاجت)
الضعیف فاکرموهم **ترجمهٔ منثور**
(ضعیف را پس گرامی دارید آن مردم روشناسی را)

معنی آنست که مردم ضعیف حال نیز به یک بزرگ راه
نیابند تا سخن خویش بگویند و حاجت خویش بخواهند اما

خدای

٦٢

خدای عز و جل مردم وجیه و نبیه را آفریده است که
واسطه کردند و سخن آن ضعیف بگویند و حاجت او
بخواهند اکرام کنند آن مردم را و حرمت دارند آن وجیه
و نبیه را **ترجمهٔ منظوم**

چون وجیهی بحق ضعیفی را … داشت سمار دل بر آن دارید
گفتهٔ آن وجیه بنیوشند … حاجت آن ضعیف بگزارند

الکلمة التاسعة والسبعون

اکثروا من عیال فانکم لا تدرون بم
(بسیار کنید از عیال که شما ندانید که به برکت که)

ترزقون
روزی یابند
و بجه روزی یابند

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که از کثرت عیال و طول اذیال باک
مدارید از بهر آنک شما ندانید که خدای عز و جل به برکت
کدام کس به شما در روزی گشاده است و اسباب نعمت آماده است

ترجمه منظوم

در عیالان فزا و باک مدار * کرچه مستی زمال و نی طاق
برکات یکی بود که کند * بر تو افزون وظایف ارزاق

الکلمة الثمانون

لو ان الشکر والصبر بعیران ما بالیت ایهما رکبت

اکر شکر و صبر دو شتر بودندی باک نداشتمی بر هر کدام که نشستمی

ترجمه منثور

معنی آنست که شکر در نعمت کزیده است و صبر در محنت پسندیده واکر مثلا این هر دو دو شتر باشند مردم بر هر کدام که نشینند بمقام سلامت و منزل کرامت رسد

ترجمه منظوم

صبر و شکر از دو را حله کردند * هردو را من بطبع کیرم دوست
کر بود شکر مرکبم زیباست * ور کند صبر مرکبم نیکوست

الکلمة الحادیة والثمانون

لا تدخلن رجل علی امرءة وان قیل حموها الا حموها الموت

در مشوا دا مردی بر زنی واکرچه کویند خویش وند اوست خویش وند او مرکست

ترجمه منثور

معنی آنست که هیچ مردی بنزدیک زن دیکری در مشوا دا واکرچه خویش وند او باشد چه ابلیس بیخ صلاح مردم بکند و او را در ناکردنیها افکند و خویش وند زن که در جای زینت و محال تهمت بود مرکست والله اعلم

الکلمة الثانیة والثمانون

اخیفوا الهوام من قبل ان تخیفکم

بترسانید جنبندکان را پیش از آنک جنبندکان شما را بترساند

ترجمه منثور

معنی آنست که عدو را پیش از ان دفع باید کرد که شر او

بتو رسد و عائله او در تو اثر کند چنانکه چند کار از پیش
ازان باید ترسید که ایشان ترا بترسانند و با تو زمر ترا
رنجور گردانند **ترجمهٔ منظوم**

آلت دفع خصم ساخته دار • تا ترا ناگهان نه رنجاند
تو بترسان جنده را ازان پیش • که جنده ترا بترساند

الکلمة الثالثة والثمانون

لا ینفع تکلم بحق لا نفاذ له

سخن گفتن بحق که روان نباشد ان سخن را

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که سخن آنجا باید گفت بحق که بشنوند و بدان
کار کنند اما چون نشنوند و بدان کار نکنند از گفتن
آن بهره حاصل نیاید و فایده روی ننماید **ترجمهٔ منظوم**

تو نصیحت مکن که ننیوشند • تا نگیرد نصیحت در خلق
گفتن حق چه سود مند بود • چون نیابد روایی در خلق

الکلمة الرابعة والثمانون

ایاک ومؤاخاة الاحمق فانه ربما اراد ان ینفعک
دور باش از دوستی احمق که بسا کاه بخواهد که منفعت کند ترا
اضرک

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که جهد کردن و بکد یمین و عرق جبین مال حلال
بدست آوردن بهترین صناعتی و با فایده ترین بضاعتی است

ترجمهٔ منظوم

دور باش از مودت احمق • که از و جمله دردسر باشد
ای بسا کار کاندرو احمق • خواهدت نفع خود ضرر باشد

الکلمة الخامسة والثمانون

حسن الخلق خیر قرین

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که مردم را نیکو خلق باید بود چه حسن خلق

شایسته تر قرینی و بایسته تر همنشینی است **نظم**

گر نمایی تو صدق قول نمای • ور گزینی تو حسن خلق گزین

صدق هست بهترین رفیق • حسن خلقست بهترین قرین

الکلمة السادسة والثمانون

الاجتهاد خیر بضاعة

ترجمهٔ منثور معنی آنست که جهد کردن و بکد یمین و عرق جبین مال حلال بدست آوردن بهترین صناعتی و با فایده ترین بضاعتی است **ترجمهٔ منظوم**

جهد کن جهد کن بکسب اندر • تا نمانی بدست فاقه رهین

یک صناعت مدان چو کسب حلال • یک بضاعت مدان چو کد یمین

الکلمة السابعة والثمانون

الادب خیر میراث

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که فرزند را ادب باید آموخت و آنرا بهترین میراث باید شناخت چه مال هر روز بکاهد و میراث ادب بیفزاید **ترجمهٔ منظوم**

ذهب از دست وارثان برود • که ذهابست ختم کار ذهب

گر بمیراث زیست خواهی تو • هیچ میراث نیست به ز ادب

الکلمة الثامنة والثمانون

صاحب الحاجة أبله لا یری الرشد إلا فی قضائها

نه بیند راه راست **ترجمهٔ منثور** مگر در قضای حاجت

معنی آنست که صاحب حاجت ابله باشد هیچ رشد نبیند و هیچ صلاح نداند مگر در قضا حاجت خویش و تحصیل منفعت

ترجمهٔ منظوم

هر که اوهست صاحب حاجت • نیست جز ابله و محال اندیش

او نه بیند بدهر مصلحتی • مگر اندر قضای حاجت خویش

الکلمة التاسعة والثمانون

مَا رَفَقَ اَحَدٌ بِاَحَدٍ اِلَّا رَفَقَ بِهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ

رفق نکند کسی با کسی مگر رفق کند با او روز قیامت

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که هر که امروز با خلق خدای عز و جل رفق
نماید روز قیامت با او رفق نمایند و دران مقام هایل
بروی ببخشایند

ترجمهٔ منظوم

ای که جویی سعادت عقبی ، رفق ورز و ز خوی بد بگریز
هرکه امروز رفق پیشه کند ، رفق بیند بروز رستاخیز

الکلمة التسعون

مُرَاجَعَةُ الْحَقِّ خَیْرٌ مِنَ التَّمَادِی فِی الْبَاطِلِ

بازگشتن بسوی حق بهترست از دور در شدن در باطل

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که چون مردم را باطل خویش معلوم شود اگر
ازانجا بسوی حق باز رود در دو جهان از ملامت رسته
باشد و بسلامت پیوسته

ترجمهٔ منظوم

چون ترا باطل تو شد معلوم ، سوی حق بازگرد و شرم مدار
بهتر است از ثبات بر باطل ، بازگشتن بسوی حق صد بار

الکلمة الحادیة والتسعون

شَرُّ الْاُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا بدترین کارها محدثات است

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که از
کارهای محدث دور باید بود و تن پاک را نباید آلود
اَشَرُّ الاعمال اَحدَثُ الافعال لکنت

ترجمهٔ منظوم

راه پیغامبر و صحابه گزین ، کان رساند ترا بحور و قصور
دست از هر چه محدثاست بدار ، که بود محدثات شر امور

الکلمة الثانیة والتسعون

أُحَذِّرُكُم عاقِبَةَ الفَراغِ فَإِنَّهُ أَجمَعُ الأَبوابِ

بر حذر میدارم شمارا از عاقبت فارغی که او گرد کننده است مر ترا درها

لِلمَكروهِ مِنَ السُّكرِ

ترجمهٔ منثور معنی آنست که مردم را بعملی از اعمال نافعه یا بعملی از اعمال رافعه مشغول باید بود و بگرد فراغ نباید گشت که چون شیطان کسی را فارغ یابد او را چنانکه مست را آلت خویش سازد و در فساد بسیار و آفت بی شمار اندازد

ترجمهٔ منظوم

پیشه ورز و دانشی آموز • گرت باید همی سلامت ذات

بر حذر باش که از فراغ که او • همچو مستی است مایهٔ آفات

الکلمة الثالثة والتسعون

مَن يَئِسَ مِن شَيءٍ استَغنَى عَنهُ

هر که امید برید از چیزی غنی باشد از آن چیز

ترجمهٔ منثور معنی آنست که هر که از چیزی امید برید از آن چیز مستغنی گشت و از رنج جستن آن چیز باز رست

ترجمهٔ منظوم

هر کرا یاس آمد از چیزی • او از آن چیز گشت مستغنی

نیز از بهر جستن آن چیز • بگذرد بر در شریف و دنی

الکلمة الرابعة والتسعون

إِن كانَ الشُّغلُ مَجهَدَةً فَالفَراغُ مَفسَدَةٌ

اگر هست شغل سبب رنج هست فراغ سبب فساد

ترجمهٔ منثور

آنست که مردم را شغلی مشغول باید بود و نباید گفت که در شغل رنج و مشقت بدنست که اگر در شغل اجر حالست در فراغ فساد و ضیاع عمر است ترجمهٔ منظوم

ای خردمند بر متاعب شغل • تا توانی فراغ را مگزین

کر بشغل اندرست محنت تن • بفراغ اندرست آفت دین

الکلمة الخامسة والتسعون

مَنْ مَازَحَ اسْتُخِفَّ بِهِ

ترجمهٔ منثور معنی آنست که

مرد را از مزاح دور باید بود چه مزاح مردم را بمقام

مذلت رساند و عرض او را عرضهٔ استخفاف و اهانت

کرداند ترجمهٔ منظوم

تا توانی تو جهد ورز که هست • عز دینی و دین قوی صلاح

دور باش از مزاح از پی آنک • هرچه خواریست هست جفت مزاح

أَعَزَّكُمُ اللهُ بِالْإِسْلَامِ فَمَهْمَا تَطْلُبُوا

عزیز کرد شما را خدا باسلام پس هر کاه که بجویید

الْعِزَّ بِغَيْرِهِ يُذِلُّكُمُ اللهُ ترجمه

عزت را از دین خوار کند شما را خدای تع

معنی آنست که خدای عز و جل مسلمانان را باسلام عزیز کرده است

اکر ایشان عز از چیزی دیکر طلبند خدای عز و جل ایشان را

خوار کرداند و خلعت عز از ایشان باز ستاند نظم

ما باسلام کشته ایم عزیز • مردم عاقل این قدر داند

هر که عز جوید او نه از اسلام • کرد کارش ذلیل کرداند

الکلمة الرابعة والتسعون

إِذَا تَنَاجَى الْقَوْمُ فِي دِينِهِمْ دُونَ الْعَامَّةِ

چون راز کویند مردمان در دین خویش نه عوام ایشان

فَهُمْ فِي تَأْسِيسِ الضَّلَالَةِ ترجمه

در بنیاد افکندن ضلالت باشند منثور

معنی آنست که مشاورت در دین با خواص و عوام باید کرد

چه دین از جهت نظام کار و صلاح روز کار همه اهل است

چون خواص در دین مشاورتی کنند و از عوام آنرا پنهان

دارند بباید دانست که در تمهید بدعتی یا در تاسیس ضلالتی اند

ترجمهٔ منظوم

چون بدین در خواص سر کویند • که نباشد در میانه عوام
آن نه رشد است هست همچو ضلال • وان نه نورست هست همچو ظلام

الکلمة الثامنة والتسعون

مَنْ مَلَأَ عَيْنَهُ مِنْ قَلَّةِ بَيْتٍ قَبْلَ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ فَقَدْ فَسَقَ

(هر که پر کند چشم را از ستون خانه پیش از انکه اورا دستوری دهند — بدرستیکه فاسق شود)

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که هر که در اندرون خانهٔ نگرد بی اجازت از خداوند خانه چندانکه چشم از ستون آن خانه پر کند او فاسق شود بعذاب آخرت سزاوار گردد

نظم

هر که در خانهٔ کسی نگرد • پیش از ان کش دهند دستوری
فاسق فاسقست در ره شرع • جست باید ز فسق او دوری

الکلمة التاسعة والتسعون

اِحْتَفِظْ مِنَ النِّعْمَةِ اِحْتِفَاظَكَ مِنَ الْمَعْصِيَةِ

(خویشتن نکه دار از نعمت چندانکه نکه داری از معصیت)

فَوَاللهِ لَهِيَ أَخْوَفُهَا عِنْدِي عَلَيْكَ يَسْتَدْرِجُكَ وَتَخْدَعُكَ

(بخدا که نعمت مخوفترست نزدیک من از معصیت بر تو که ترا درکشد)

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که خویشتن را از نعمت نکه باید کرد (وبفریبد) داشت که معصیت کشد و بفریباند و هلاک کند

ترجمهٔ منظوم

نعمت تو مرا همی بر تو • از گناه تو بیش ترساند
نعمت اندر کشد ترا بفریب • بگناه و هلاک گرداند •

الکلمة المائة التامة

اقْتِصَادٌ فِي سُنَّةٍ خَيْرٌ مِنِ اجْتِهَادٍ فِي بِدْعَةٍ

(میانه روی در سنت بهترست از جهد کردن در بدعت)

ترجمهٔ منثور

معنی آنست که میانه رفتن در سنت و خویشتن را نگاه داشتن بهتر از انست که جهد کردن و رنج بسیار کشیدن در بدعت

ترجمهٔ منظوم

هر طریقی که بدعت میرست ... مکن اندر سلوک آن سرعت
مرد را اقتصاد در سنت ... بهتر از اجتهاد در بدعت

قد تم الكتاب الملقب بفصل الخطاب
من كلام امير المؤمنين عمر بن
الخطاب رضه وتلوه ان
شاء الله في كلام
ذي النورين
رضوان الله
عليهم اجمعين

كتاب
انس اللهفان في كلام عثمان رضه

بسم الله الرحمن الرحيم وبه العون
الحمد لله الكبير صنايعه الكثير بدايعه
الجميل شرايعه الجليل ودايعه والصلوة على
نبيه محمد الزاخرة بحاره الفاخرة نجاره الذى
بعث بالحق الى طبقات الخلق والضلالة له شامخة
اطوادها والجهالة راسخة اوتادها فقلع حبالها
السنة المستقيمة وعلى آله الجامعين لشمل الهدآء
واصحابه القامعين لاهل الغواية چنين گويد
محمد بن محمد بن عبد الجليل العمرى الرشيد الوطواط صان
الله قدمه من الزلل وقلمه من الخلل كه چون از شرح كلمات
آن سه امام كه امناى دين وخلفاء راشدين اند رضوان
الله عليهم اجمعين فارغ شدم بزرگان دين خواستند
تا صد كلمه ديگر از كلمات ذى النورين رضوان الله عليه

نيز حاصل آرم وخاطر بر شرح آن گماردم هرچند كلمات
او رضى الله عنه عزيز الوجود بود بحكم اشارتى كه فرموده
بودست چه در حال حيوة وچه در حال ممات او با اين
همه جهد كردم وصد كلمه از كلمات ذى النورين رضوان
الله عليه بدست آوردم وشرح آن بپارسى بر سبيل
اختصار نوشتم واين كتاب را انس اللهفان من كلام
امام المؤمنين عثمان بن عفان رضى الله عنه نام نها دم
وبخزانه كتب معمور مجلس عالى خداوند وخداوندزاده
پادشاه وپادشاه زاده جلال الدنيا والدين تاج
الاسلام والمسلمين علاء الملوك والسلاطين سيد
الملوك فى الشرق والغرب سلطانشاه ابو القسم محمود
بن خورزمشاه اتسز بن خورزمشاه ايل ارسلان
محمد بن سيف امير المؤمنين اعز الله انصاره فرستادم

تا مقربان حضرت او مطالعه کنند و مراد در دعا خیر
بیفزایند والله المعین علی اتمامه
وصلی الله علی سیدنا محمد
وآله

الکلمة الاولی من کلام امیر المؤمنین امام الحق عثمان
بن عفان رضوان الله علیه

تاجروا الله تربحوا ترجمه

معنی آنست که با خدای عز وجل بازرگانی کنید تا
عطای صدقات وافاضت حسنات تا سود جاودانی
ومنفعت دو جهانی برسید

الکلمة الثانیة

یغتنم وقت سرورك

آن وقت که

ترجمه معنی آنست که مردم را بر کاهیدن
خاییدن خویش مشغول نباید شد و دل در انتقام نباید

بسر

بنت چه حاسد را ماتم بنده است که چون ترا شادمان
بیند رنجور گردد و چون ترا در راحت بیند غمناک شود

الکلمة الثالثة

لان یرانی الله مصلحا احب الی من ان یرانی
مفسدا

انکه بیند مرا خدا صلاح ورزنده دوستر دارم نزدیک خود از انکه بیند فساد ورزنده

ترجمه منثور

معنی آنست که با خدای عز وجل مردم را در عمارت عالم
واصلاح امور بنی آدم باید کوشید چه خدای عز وجل
بنده خویش را در صلاح کوشیده بیند بهتر از انکه در فساد
کوشیده

الکلمة الرابعة

محافظة الحدود والوفاء بالعهود والرضا

بندگی نگاه داشتن حدها است و وفا نمودن بعهدها که رضا دادن

بالموجود والصبر عن المفقود ترجمه

بدانچ یافته شود وصبر کردن از انچ کم کرده شود

معنی آنست که هر که حدود الهی نگاه دارد بعهود و مواثیق
وفا نماید و بدانچ از مال و جاه او کم شود و در مقام
رستکاران و موضع راستکاران ایستاده بود .

الكلمة الخامسة

إني أحتسب بنظري كما أحتسب بحفظي

مرا امید من ثواب می طلبم در نگرستن در قرآن چنانکه ثواب می طلبم بیاد داشتن

ترجمه

معنی آنست که ذی النورین رضی الله عنه قرآن نیکو یاد
داشتی و با این همه مهارت در کراسه خواندی تا او در این
معنی سخن کفتند فرمود که من از نگرستن در قرآن همان ثواب
امیدوارم که از یاد داشتن قرآن امیدوارم والله اعلم

الكلمة السادسة

ما رأيت منظرا إلا والقبر أفظع منه

ندیدم من منظری دیدنی مگر که گور هایل ترست ازان

ترجمه آنست که گور مقامی هایل و موضعی موحش
است بنده بطاعت باید کوشید تا ازان هول و وحشت
رسته ماند و بانس و راحت پیوسته گردد ٥

الكلمة السابعة

القبر أول منزل من منازل الآخرة وآخر

گور نخست منزلست از منازل آخرت و آخر منزلیست

منزل من منازل الدنيا فمن شدد عليه فما بعده

از منازل دنیا ترجمه پس هر که سخت کرده شود بر وی گور آنچ بعد از وست

أشد ومن هون عليه فما بعده أهون عليه

بر وی سخت تر باشد و هر که آسان کرده شود گور آنچ بعد از گورست بر وی آسانتر باشد

ترجمه

معنی آنست که مردم را تکلف باید کرد که با ندم و
اعتذار و توبه و استغفار در گور شود تا اهوال

كو بروى آسان بود وهركه بر واموال كور آسان بود
اموال آنچ بعد از كور بود آسانتر وهركه العياذ بالله
اموال كور دشوار شود اموال آنچ بعد از كور ست دشوارتر
شود

الكلمة الثامنة

لَيْسَ مَعَهُمَا ثَالِثٌ حُسْنُ الادَبِ وَتَجَنُّبُ الرِّيَبِ

دو خصلت خوب است كه نيست از سوى ايشان سيوم نيكوى ادب ودورى از ريبها

ترجمه

معنى آنست كه مردم مى بايد كه دو خصلت خوب ورزند
يكى آنك اقوال مهذب وافعال مؤدب كند دوم از
مواضع ريبت ومعادن تهمت دور باشند تا مسعود
دين ودنيى ومحمود اول وآخرى كردند والله اعلم

الكلمة التاسعة

اَنَا مِنْهُ كَاَبِى الْعَاقِّ اِنْ عَاشَ عَقَّهُ وَاِنْ مَاتَ غَمَّهُ

من از وى چنانكم پدر وفرزند عاق اكر بزيد بى فرمانى كند واكر بميرد اندهكين كند پدر را

ترجمه معنى آنست كه كسى از عزيزى از اعزه
خويش شكايت كند وكويد كه ندانم كه چاره كار او چيست
اكر بزيد از حيات او مرا درد سر ست واكر بميرد از ممات
او مرا درد دلست الكلمة العاشرة

اَنْتُمْ اِلَى اِمَامٍ فَعَّالٍ اَحْوَجُ مِنْكُمْ اِلَى اِمَامٍ قَوَّالٍ

شما با امام كنند محتاج تر ازانيد كه با امام كويند

ترجمه

معنى آنست كه رعايا به پيشواى كنند حاجتمندتر
ازان باشند كه به پيشواى كويند وبعضى اين كلمه
را چنين آورده اند كه انتم الى امام عادل احوج منكم
الى امام خطيب الكلمة الحادية عشر

اِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةً وَلِكُلِّ نِعْمَةٍ عَاهَةً

هر آينه هر چيزى را آفتى وهر نعمتى را عاهتى

وَاِنَّ آفَةَ هَذَا الدِّينِ وَعَاهَةَ هَذِهِ النِّعْمَةِ

وهر آینه آفت این دین وعاهت این نعمت

عَيَّابُونَ طَعَّانُونَ يَرَوْنَكُمْ مَا تُحِبُّونَ

عیب کنندگان وطعنه زنندگان می نمایند شمارا دوست دارید

وَيُسِرُّونَ مَا تَكْرَهُونَ طَعَامُ مَثَلِ

وی پوشانند آنچ کراهیت دارید فرومایکانند همچون

النَّعَامِ يَتْبَعُونَ اَوَّلَ نَاعِقٍ

شتر مرغ پس روی کنند بانک کننده را

ترجمه

معنی آنست که هر چیزی را آفتی و هر نعمتی را عاهتی است

وآفت این دین وعاهت این نعمت که خدای عز وجل

بما ارزانی داشته است این مردمان عیب جوی و

بدکو اند ظاهر ایشان بخلاف باطن ایشانست آنچ ترا

خوش آید وکرچه حقیقت از تو می پوشانند فرومایکانند

همچو

همچو اشتر مرغان هرکجا بانکی شنوند بدانجا روند وهرکجا

طعمی بینند آنجا دوند الكلمة الثانية عشر

مَا عَنِ اللهِ مَذْهَبٌ اِلَّا اِلَيْهِ

نیست از خدای جای رفتن الا همه بدو

ترجمه

معنی آنست که از خدای عز وجل همه در تو باید کریخت

وبدست توبه در دامن عفو باید او یخت چه جز ما نا

عفو او نا فعتر وعذاب او را رحمت او دافعتر

الكلمة الثالثة عشر

اِرْمُوا بِالدُّنْيَا حَيْثُ رَمَى اللهُ بِهَا

بیندازید دنیی را انجا که بینداخته است خدا او را

ترجمه

مردم باید که از فوت نعیم دنیی برنجند ودنیی بنزدیک او

به پوشش نه سنجند و دل بزخارف دنیا ننهند و از بهر آن
آفت را بباد نه دهند

الكلمة الرابعة عشر

إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْخَلْقَ بِالْحَقِّ فَلَا تَقُولُوا إِلَّا الْحَقَّ

هرآینه خدا بیافرید خلق را بحق پس مگوی مگر حق

ترجمه

معنی آنست که خدای عز و جل خلق را بحق آفرید و از بهر
حق پرورید پس خلق را حق باید گفت و گوهر حق باید سفت

الكلمة الخامسة عشر

بَادِرُوا آجَالَكُمْ بِخَيْرِ مَا تَقْدِرُونَ عَلَيْهِ

سبقت نمایید بر اجلهای خویش بهترین آنچه توانائی دارید بر آن

ترجمه

آنست که جهد آن کنید تا آنچه از اعمال شما بهتر است از
آجال شما بیشتر افتد چه بعد حلول اجل و انقطاع امل اعمال

خیر نتوانند کرد و سعادت آخرت نتوانند آورد ٥

الكلمة السادسة عشر

أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا طُوِيَتْ عَلَى الْغُرُورِ فَلَا

آگاه باشی که هر آینه دنیا در نوشته شده است بر فریب پس

تَغُرَّنَّكُمُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ

مغرور نباید شما را دنیا و مغرور نباید شما را بخدا فریبانده

ترجمه

معنی آنست که خدای عز و جل خلق را بحق او دنیا
از غرور رشته شده است و بر خداع و مکر نوشته گشته
حذر کنید تا دنیا شما را نفریباند و بخدعه خویش از راه
طاعت خدای عز و جل دور نکند والله اعلم

الكلمة السابعة عشر

اِعْتَبِرُوا بِمَنْ مَضَى وَجِدُّوا

عبرت گیرید بآنکس که بگذشت و جد کنید در خیر

ترجمه معنی آنست که بگذشتگان عبرت گیرید و از زمان حال
ایشان عبرت پذیرید و بطاعت گرایید و در عبادت جد
نمایید تا بسعادت ابدی برسید و از شقاوت سرمدی
نجات یابید

الکلمة الثامنة عشر

لَا تَغْفَلُوا فَإِنَّهُ لَا يَغْفَلُ عَنْكُمْ

غافل مباشید که هر آینه غافل نیست او از شما

ترجمه معنی آنست که اگر شما از ثواب و عقاب خدای
عز و جل غافلید او از حرکات و سکنات شما غافل نیست
و هر چه کنید از نیک و بد جزای اعمال و سزای افعال شما
خواهد رسانید

الکلمة التاسعة عشر

خُذُوا بِالْحَقِّ وَاعْطُوا بِهِ

بگیرید بحق و بدهید بحق

ترجمه

معنی آنست که در دادن و ستدن طریق حق سپرید
و از جادهٔ راستی بگذرید تا در دین معلوم و مذموم نگردید
و در آخرت معاتب و معاقب نباشید والله اعلم

الکلمة العشرون

بَلَغَ السَّيْلُ الزُّبَى

سید

ترجمه

معنی آنست که کار عظیم گشت و فتنه از حد بگذشت
وقتست که بشتابید و مرا دریابید و خانهٔ صیاد بر بالای
بلند باشد و سیل را غایت قوت و نهایت شدت آن نباشد
که بدانجا رسد

الکلمة الحادیة والعشرون

جَاوَزَ الْحِزَامُ الطُّبْيَيْنِ

تنگ

ترجمه

آنست که در کلمهٔ پیشین گفته شده است اما عبارت
بدان عبارت نیست و استعارت بدان استعارت نیست

الكلمة الثانية والعشرون

ارتفع امور الناس فوق قدره

بالا گرفت کار فتنه مردمان زبر اندازهٔ خویش

ترجمه

معنی آنست که در کلمهٔ پیشین گفته شده است

الكلمة الثالثة والعشرون

طمع في من كان يعجز عن نفسه

طمع کرد در من آنکه عاجز بود از تن خویش

ترجمه معنی آنست که تنها مانده ام و عاجز گشته ام چنانکه
هر عاجزی را چشم در سنگ و مت من می بینم و هر ضعیفی را
طمع در سنگ همت من می افتد وقتست که بر من بخشاید
و معاونت من کوشی الكلمة الرابعة والعشرون

همّ الدنيا ظلمة في القلب وهمّ الآخرة نور في القلب

غم دنیا تاریکی در دل غم آخرت روشنایی است در دل

ترجمه معنی آنست که غم دنیا چشم دل را تاریک کرده اند و
غم آخرت چشم دل را روشن کرده اند تا راه نجات و
نجاح را ببینند و دانند الكلمة الخامسة والعشرون

سماء محمدٍ ماطرةٌ وبحاره زاخرةٌ وعيونه

آسمان محمد صلی الله علیه وسلم بارنده گشت دریای او موج زننده و چشمه های او

هامعةٌ وتلاعه دافعةٌ

از سر برون روند

ترجمه

معنی آنست که پیغمبر را صلی الله علیه و علی آله وسلم
ستوده است و عظمت او را در همه معانی باز نموده

الكلمة السادسة والعشرون

إنّ هؤلاء النفر زعلى عني تطأطأت

مر اینها ای جماعت تا کی اند فرومایگان سر فرو داشتم

لهم تطأطؤ الدلاة وتلددت لهم تلدد المضطر

ان را سر فرو داشتم بر کنند کان دلو و حیرت داشت نگرستم مر ایشان را حیرت داشت نگرستن درمانده

ترجمه معنی آنست که ظالمان خویش را نکو میپنداشته است و
غایت عجز و نهایت رنج خویش را شرح داده و دفعی که با
آن ظالمان می کرده است و تساهلی را که می نموده باز گفته
وظاهر کرده است

الکلمة الرابعة والعشرون

اَرَاَيْتُهُمُ الْحَقَّ اِخْوَاناً وَاَرَاَتْهُمْ فِي الْبَاطِلِ شَيْطَاناً
ایشان را بنمودم حق برادر از دوستان و با ایشان می نمایند را دیو

ترجمه

معنی آنست که من این را از انجا که دین قویم و اعتقاد مستقیم
منست برادران می شمارم و ایشان را از انجا که رأی
عاطل و اندیشه باطل شیطانیست دیوان می شمرم

الکلمة الخامسة والعشرون

اَجْزَرْتُ الْمُرْشُونَ رَسَنَهُ
بگذاشتم باانکه بود رسن او بکس بسته بود

ترجمه معنی آنست که دشمنان خویش را کذاشتم و دست
از دفع شر ایشان بداشتم تا هرچه خواستند از جفا
با من بکردند و بروی من آوردند انچ آوردند ۰

الکلمة التاسعة والعشرون

اَبْلَغْتُ الرَّاتِعَةَ مَسْقَاتَهُ
رسانیدم ؛ به چرا کننده را ؛ با آبشخور او

ترجمه

معنی آنست که ضعفا را بدانچ مقصود اصلی و
مطلوب کلی ایشان بود رسانیدم

الکلمة الثلثون

صَامِتٌ صَمْتُهُ اَنْفَذُ مِنْ صَوْلِ غَيْرِهِ
خاموشی که خاموشی او نافذ تر از حمله غیر او

ترجمه معنی آنست که چون بزرکی نتواند که فتنه را از
فتنه باز دارد انکه خاموش باشد و باز ندارد آن خاموشی

او از فتنهٔ فتانان بتر باشد و مردمان این کلمه بر سبیل مثل
چنین گویند رب صامت صمته انفذ من صول غیره

الکلمة الحادیة والثلثون

ساعٍ اعطانی شاهدهٗ ومنعنی غائبهٗ

کوشنده تا که بداد مرا حاضر خویش و باز داشت از من غایب خویش

ترجمه معنی آنست که بسیار سعی کننده باشد که چون
ترا بیند سخن بمراد تو گوید و چون از تو غایب شود هلاک
تو جوید و مردم بر سبیل مثل این کلمه را چنین گویند رب
ساعٍ اعطاک شاهده و منعک غائبه والله اعلم

الکلمة الثانیة والثلثون

انا منهم بین السن لداد وقلوب شداد وسیوف حداد

ترجمه آنست که بر آنکس بباید بخشود که در میان دشمنانی
افتد که با او بدست و زبان مخاصمت و مکاشفت کنند

وبتیغ و سنان مخالفت و محاربت پیش آرند

الکلمة الثالثة والثلثون

الله حسبی وحسبهم یوم لا ینطقون ولا یؤذن

خدا بسنده است مرا از من و میان ایشان آن روز که سخن نگویند کسی و دستوری نیابند

لهم فیعتذرون ترجمه

در عذر گفتن

معنی آنست که هر که از مکاید دشمنان عاجز ماند و درمان
کار ایشان نداند ایشانرا بخدای عز و جل سپارد و
مکافات اعمال و مجازات افعال ایشان بخدای عز و جل باز
گذارد

الکلمة الرابعة والثلثون

هذه یدی لعمار فلیصطبر

این دست من مر عمار راست گو قصاص کن

ترجمه آنست که کسی از سر ضرورت تن در دهد و خویشتن بخصم
تسلیم کند و گوید هر چه خواهی با من بکن و هر چه شفا تو در آنست
از من حاصل آید

الكلمة الخامسة والثلثون

لتصبرن او لتندمن

ترجمه

معنی آنست که مردم را در همه احوال صبور و وقور باید بودن تا از مواقف ندامت و مخاوف ملامت رسته ماند و این کلمه نقش خاتم ذی النورین بود رضی الله عنه

الكلمة السادسة والثلثون

آمنت بالله مخلصا

ترجمه معنی این کلمه ظاهرست و هم نقش خاتم او بودست

الكلمة السابعة والثلثون

آمنت بالله الذی خلق فسوی

بگرویدم بدان خدای که بیافرید پس راست کرد

معنی ظاهرست و هم نقش خاتم او بودست

الكلمة الثامنة والثلثون

ایاکم والخمر فانها مفتاح الشر

حذر کنید از خمر که کلید همه شرهاست

ترجمه

معنی آنست که مردی را اکراه کردند که یا شراب خورد یا این کودک را هلاک کند یا با این زن زنا کند یا این صلیب را سجده کند آرد یا این مصحف بسوزد این مرد خمر از همه آسانتر دید یافت چون خمر خورد و مست شد این همه بکرد از بی خبری و ذو النورین این معنی از قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم اقتباس کرده است از آنجا که فرموده است الخمر ام الخبائث

الكلمة التاسعة والثلثون

لا یغرنك هذا الشیب والصلع فان من وراء هذا ما تحبین

مغرور نکند ترا این پیری و بی مویی سر که آینده از پس این آنست که دوست می داری

ترجمه معنی آنست که مردی در نکاح زنی رغبت کند و آن
زن بسبب پیری او بکر نزد و از صحبت او پرهیز کرد
او را می گوید که ازین شیب و ازین موی سر من تو از
عیب است باک مدار که اینجا هم لطف معاشرت و هم
قوت مباشرت

الکلمة الاربعون

انی لست بمیزان لا عول

مرا ابنه می نیستم ترازوی که میل کنم

آنست که من در همه احوال میزان قویم و معیار مستقیم
نتوانم بود بلکه مرا همچو دیگری آز ادمیان در اقوال سهو
و زلل و در افعال خطا و خلل افتد والله اعلم

الکلمة الحادیة والاربعون

لم تعیرونی بذنب عفی الله عنه

چرا سرزنش میکنید بگناهی که خدای عفو کرده است

معنی آنست که بنده را طریق متابعت خداوند باید
ورزید چون خداوند بیامرزید او را نیز بیامرزید

الکلمة الثانیة والاربعون

کُلُّ شیءٍ یُحِبُّ وَلَدَهُ حتّی الحُباری

هر چیز دوست دارد فرزند خویش را تا جبیره یعنی ور

ترجمه

معنی آنست که هر چیز تا جبیره که به بد مهری معروف و
نے تمیزی موصوف است فرزند خویش را دوست دارد و دل
بمهر او سپارد

الکلمة الثالثة والاربعون

شُدَّ شَدَّ یا حبّذا قِصاصُ الدنیا لا قِصاصُ الآخرة

بخت حال بخت حال ای دوست قصاص دنی نه قصاص آخرت

ترجمه معنی آنست که ذی النورین رضی الله عنه غلامی
را بشفاعت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه

مکاتب کرد وقتی کوش این غلام مالیده بود کوش خویش
بدست او داد و کفت یا غلام قصاص کن غلام کوش آهسته
مالیدن کرفت امیر المؤمنین فرمود که سخت مال قصاص
دنیاست و این قصاص نزدیک مرد دوستر از قصاص آن جهانست

الکلمة الرابعة والاربعون

لَوْ اَتَاكَ اَبُوكَ لَسَاءَهُ مَكَانُكَ مِنِّي

اکر بدیدی ترا پدر تو ناخوش آمدی اورا جایکاه تو از من

ترجمه

معنی آنست که ذی النورین رضی الله عنه محمد بن ابو بکر را
کفت دران حال که در سرای او رفت و دست بمحاسن
وکریبان او دراز کرد کفت که پدر تو ابو بکر صدیق رضی
الله عنه اکر ترا بدیدی که با من چه می کنی اورا ناخوش آمدی
و از تو نه پسندیدی کلمه آنچ باید کفت که پسری با دوستان پدر

خوی

84

خویش جفا کند و بر سیرت پدر نرود والله اعلم

الکلمة الخامسة والاربعون

اِنَّ الصَّلٰوةَ مِنْ اَحْسَنِ مَا عَمِلَ النَّاسُ فَاِذَا

هر آینه نماز از نیکوترین عملیست که مردمان کنند چون

اَحْسَنُوا فَاَحْسِنُوا مَعَهُمْ وَاِذَا اَسَاؤُا فَاجْتَنِبُوا

نیکو کنند شما نیز نیکو کنید با ایشان و چون بد کنند شما دور باشید

معنی این کلمه آسَاءَ تَهُمْ ظاهرست
از بد کردن

الکلمة السادسة والاربعون

اَنْتُمْ اَصْلُ الْاِسْلَامِ وَاِنَّمَا يَفْسُدُ النَّاسُ

شما اصل مسلمانی اید و هر آینه هلاک شوند مردمان

بِفَسَادِكُمْ وَيَصْلُحُ بِصَلَاحِكُمْ

بتباه شدن شما بصلاح شما

ترجمه

معنی آنست که ذی النورین رضی الله عنه اهل مدینه را کفت

که شما اصل ایمان و پیشوای شرایع و احکامید و مردمان
در اقوال و افعال و حرکات و سکنات شما نگرند اگر شما
فساد کنید ایشان فساد کنند و اگر شما بصلاح باشید
ایشان بصلاح باشند این کلمه را با عالمانی باید گفت که
بر جادهٔ صلاح و سداد تقوی و رشاد بروند •

الكلمة السابعة والاربعون

اَنَا عَلَى وَجَلٍ وَحَذَرٍ فَاحْذَرُوا اَوِ اغْتَرُّوا

من با ترسم و حذرم خواه شما بترسید و خواه مغرور باشید

ترجمه معنی آنست که کاری بزرگ پیش آمده باشد
جهال از وقوع آن نترسند و از نزول آن نهراسند
عاقل ایشانرا گوید من می ترسم و بر حذر می باشم خواه شما
بترسید و خواه نترسید

الكلمة الثامنة والاربعون

مَا يَزَعُ اللّٰهُ بِالسُّلْطَانِ اَكْثَرُ مِمَّا يَزَعُ بِالْقُرْآنِ

آنچه بازدارد خدا به پادشاه بیشتر از آن باشد که باز دارد بقرآن

ترجمه معنی آنست که خدای عز و جل از بدیها بسلطان
بیشتر از آن بازدارد که بقرآن از بهر آنکه وعید سلطان
معجلست و وعید قرآن موجل و مردم از عقوبت حاضر
موجود بیشتر از آن ترسند که از عقوبت غایب موعود

الكلمة التاسعة والاربعون

اَلْهَدِيَّةُ مِنَ الْعَامِلِ اِذَا عُزِلَ كَالْهَدِيَّةِ مِنْهُ اِذَا عَمِلَ

هدیه از عامل چون معزول بود چون هدیه است ازو چون عمل باشد

ترجمه معنی آنست که هر دو حال هدیهٔ عامل از ریبت و
تهمت خالی نیست

الكلمة الخمسون

خَيْرُ النَّاسِ مَنْ عُصِمَ وَاعْتَصَمَ بِكِتَابِ اللّٰهِ

بهترین مردمان آنکسی است که نگاه داشته شده است از گناه

ترجمه معنی آنست که هر که از گناه معصوم باشد و بوجوب
قرآن کریم و فرقان عظیم کار کند آن کس بود راه حقست
و بهترین خلق

الكلمة الحادية والخمسون

إِنَّمَا يَقْصُرُ الصَّلٰوةَ مَنْ كَانَ شَاخِصًا اَوْ يَحْضُرُهُ عَدُوٌّ

هر آينه كوتاه نماز آنكس كند كه در سفر باشد يا پيش دشمن باشد

ترجمه معنى آنست كه نماز دو گانى انكس كند كه مسافر باشد يا در پيش دشمن خداى تيغ بجنگ ايستاده بود والله اعلم

الكلمة الثانية والخمسون

[illegible] وَسِمُوا نُونَتَهُ [illegible]

ترجمه معنى آنست كه چون كسى خوب باشد گويند چاه زنخدان او سياه كنيد تا چشم نكنند و در بلا نيفتد

الكلمة الثالثة والخمسون

[illegible] اَلَا اِنَّهُ هِيَ عَالِمٌ جَاهِلٌ لَا [illegible]

ترجمه معنى آنست كه جماعتى باتفاق روى بكارى نهاده بودند در ميان دانايى نبود كه نادانرا منع كند و فرد منكرى

نبود كه

٨٦

نبود كه سفيهى را باز دارد الكلمة الرابعة والخمسون

اِنْ وَجَدْتُمْ فِى كِتَابِ اللهِ اَنْ تَضَعُوا رِجْلَىَّ

اگر يابيد در كتاب خداى كه بنهيد هر دو پاى مرا

فِى الْقَيْدِ فَضَعُوهَا ترجمه

آنست كه مردم خويشتن را در راه خداى تسليم كند وبقضا رضا دهد بر هرچه بدو رسد از فنون نوايب و صنوف مصايب دل بران خوش كرداند والله اعلم

الكلمة الخامسة والخمسون

لَأَنْ اُقْتَلَ قَبْلَ الدِّمَاءِ اَحَبُّ اِلَىَّ بَعْدَ الدِّمَاءِ

اگر كشته شوم پيش از خونها دوستر دارم بنزديك من كه كشته شوم بعد از خونها

ترجمه معنى آنست كه ذى النورين رضى الله عنه يوم الدار مى گفت كه اگر من كشته شوم پيش از انكه مسلمانان در حرم او بريزند و خون يكديگر بريزند دوستر ازان دارم كه كشته شوم

پس از خونهای ریخته وفی هذا الکلام رقة وشفقة علی الخلق

الكلمة السادسة والخمسون

تُكوىٰ بما لكَ يا ابنَ عفانٍ يومَ القيمة

داغ کرده میشوی بخواسته ای پسر عفان روز قیامت

ترجمه معنی آنست که ذی النورین رضوان الله علیه
این آیت بخواند لتکوی بها جباههم وجنوبهم آب در
چشم آورد واین کلمه باز می گفت ای پسر عفان مال جمع
مکن که مال جمع کننده را هم بمال او داغ کنند روز قیامت
بعد از ان هر کاروان که او را از اطرافها رسیدی اکثر
مال صدقه کردی وبر مساکین وفقرا تفرقه فرمودی

الكلمة السابعة والخمسون

ما كُنتُ لأدعَ المسلمينَ بين جفنتين يضربُ بعضهم رقابَ البعض

نپسندیم من از بهر آنکه نگذارم مسلمانانرا میان دو عدو بسیار چون عدو بکر وتمیم که می رسد بعضی وبعض گردنهای یکدیگر می زنند

ترجمه معنی آنست که طلحه بن عبید الله ذی النورین را
رضی الله عنه گفت بجانب شام شو بالشکر تو ترا ازین
غوغا نگه دارند ذی النورین رضی الله عنه فرمود که من روا
ندارم که مسلمانانرا درمیان این عدوین بزرگ چون عدو
بکر وتمیم نگذارم تا گردن یکدیگر می زنند وهلاک می کنند
این ناپسندیده باشد

الكلمة الثامنة والخمسون

ويحكَ إنَّ هذهِ الشجرةَ لبعيركَ وشاتكَ وأنتَ تعتقعُ

بخشایش باد بر تو مر آینه این درخت مر اشتر تراست ویا گوسفند تراست

ترجمه

معنی آنست که ذی النورین رضی الله عنه می دید مردی را که
شجری می برید او را فرمود این درخت شتر وگوسفند
تراست ومردم ازو انتفاع گیرند وتو روا داری که از آن
این کلمه آنجا باید گفت که کسی پرورنده کسی را تعرض رساند

و یا تصرف کند و یا در هتک حرمت کوشد بناحق والله اعلم

الکلمة الستون

مَنْ یَرْتَجِی عُقُلَهَا

ترجمه

معنی آنست که ذی النورین رضی الله عنه کار و انها با
با بارهای شتران بیکبار فرو دی و هم بر جا بگذاشتی که
کیست مرا بر زانو بندهای این شتران سودی دهد تا بدو
باز فروشم درین کلمه اشارت آنست که مردم را سهل
البیع والشرا باید بود

الکلمة الحادیة والستون

اِذَا وَقَعَتِ السِّهَامُ فَلَا مُکَابَلَةَ

چو بیفتد و پیدا کرده حدها باز داشته مر یکی را بوی کسی

ترجمه معنی آنست که چون میان دو شریک یا بیشتر
زمینی قسمت کنند و حدها پیدا کرده اند بعد از ان هر یک
را بو سد که در وقت مبایعت این سهمها مر یکدیگر را بیع

کنند

زیرا که معسوم شده است

الکلمة الثانیة والستون

لَا شُفْعَةَ فِی بِئْرٍ وَلَا فَحْلٍ

ترجمه

نیست شفعه در چاه و در گشن درخت خرما

معنی آنست که چون میان دو شریک یا بیشتر زمینی
چاهی بود میان جماعتی و هر یکی از ان جماعت حائطی است متصل
علی حده ملک طلق و بجز آن ملک نیست و این جماعت
حائطهای خویش را آب ازین چاه دهند پس چون در
چاه شرکا باشند اگر هر یکی درخت خویش خواهد که بفروشد
نرسد که شفعه خواهد در حائط از جهت شرکت چاه و
شافعی رحمة الله علیه گوید اگر فحلی باشد یعنی گشن درخت خرما
شخصی را در ان حائط شخصی چنانک او را در ان حائط حائط را
اما بعضی را از حائط بفروشد صاحب فحل را نرسد که بسبب
فحل شفعه خواهد و ابو عبد الله ابن مسلم را بوی دیگر گفته است

شخص

الكلمة الثالثة والستون

الارف تقطع الشفعة

ترجمه معنی آنست که بیشی از ان کفته است که
چون زمین ها را حد معین کرده اند و کارها پیدا آورده
را نرسد که شفعه خواهد و این کلمه را چنین روایت کرده اند
که الارف تقطع كل شفعة

الكلمة الرابعة والستون

انظروا هل اخضر ازاره

ترجمه معنی آنست که کودکی را در خیانتی پیش ذی النورین
رضی الله عنه بردند و خواستند که بر وی اقامت حد رانند
در خیانتی که کرده بوده ذی النورین فرمود که اول بنکرید
تا بالغ شده است یا نه و موی بر جایگاه بالغان هست
یا نه و این لفظ کنایتی بدیع و لطیف است والله اعلم

الكلمة الخامسة والستون

الطلاق بالرجال والعدة بالنساء ترجمه
معنی آنست که اگر شوهر بنده باشد و زن آزاد میانشان
بدو طلاق مباینت افتد چنانکه مراجعت نتوانند کرد
تا شوهری دیگر نکند و عدت زن وان باشد پس اگر
شوهر بنده باشد آزاد باشد و زن بنده به طلاق
میانشان مباینت افتد و مدت حیض مملوکه حیضین باشد
و این قول ذی النورین و قول زید بن ثابت است رضی
الله عنهما و اهل حجاز برین قول باشند اما قول امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و عبد الله رضی الله عنهما آنست که
الطلاق والعدة بالنساء و اهل العراق علی هذا .

الكلمة السادسة والستون .

فملت جنبك يا عمرو مذ عزلت عن مصر
شکسته شده است جنب تو ای عمرو تا معزول شدی تو از ولایت مصر

ترجمه معنی آنست که عمرو بن العاص ابن وایل السهمی
ذی النورین را رضی الله عنه کفت کرشجور عمالک فاعدل
او اعتزل ذی النورین رضوان الله علیه از کفت او
رنجور دل شد و این کلمه بکفت و نزد یکست این کلمه
بدانچ مردمان کویند که العزل حیض الرجال

الکلمة السابعة والستعون

اَلصَّلٰوةُ بِاللَّیلِ وَالنَّاسُ نِیَامٌ

نماز کردن بشب است در ان حال که مردمان خفته باشند

ترجمه

معنی آنست که ذی النورین رض الله عنه پرسیدند که
تو چه دوست داری او این کلمه بکفت والله اعلم

الکلمة الثامنة والستون

وَاللهِ مَا تَمَنَّیتُ بِدِینی بَدَلًا بَعدَ اَن هَدَانِیَ اللهُ

بخدا که آرزو نبردم این دین را که هست بدل پس از ان که خدای تع مرا هدایت کرد باسلام فرمود

ترجمه معنی آنست که چون غوغایان قصد کشتن او کردند
او فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنین فرموده است
که لا یحل دم امرء مسلم الا باحدی معان ثلث کفر بعد ایمان
وزنی بعد احصان و قتل نفس بغیر حق انکاه این کلمه
بکفت و برات ساحت خویش از کفر ظاهر کرد اند

الکلمة السابعة والستون

وَلَا قَتَلتُ نَفسًا بِغَیرِ حَقٍّ

و نه کشتم نفسی را بناحق

ترجمه

درین کلمه برآءت ساحت خویش ظاهر کرد اند

الکلمة الستعون

وَاَمَّا الزِّنَا فَوَاللهِ مَا زَنَیتُ فِی جَاهِلِیَّةٍ وَلَا فِی اِسلَامٍ

واما زنا بخدا که زنا نکردم نه در جاهلیت ونه در اسلام

ترجمه منثور

ودرین کلمه براءت ساحت خویش ظاهر کرده است
از زنا و فجور الكلمة الحادية والسبعون
وَلَا وَضَعْتُ يَمِينِي عَلَى عَوْرَتِي بَعْدَ مَا مَسَحْتُ
و نه نهادم دست راست خویش را بر عورت خویش بعد از انکه بسودم
بِهَا يَمِينَ رَسُولِ اللهِ إِكْرَامًا
بدست راست خویش دست راست رسول را صلعم در دست بزرگ داشت
ترجمه و درین کلمه صدق وفا و کمال حیای خویش
ظاهر کرده است الكلمة الثانية والسبعون
لَا تَقْتُلُونِي فَإِنِّي إِمَامٌ وَأَخٌ فِي الْإِسْلَامِ وَوَالٍ مُجْتَهِدٌ
مکشید مرا که من خلیفه وقتم و برادر تمام در اسلام و والی نیک جوینده ام
ترجمه و معنی کلمه ظاهر است
الكلمة الثالثة والسبعون
ترجمه هَكَذَا إِزْرَةُ صَاحِبِنَا
ترجمه چنین بود شکل ازار پوشیده
پیغمبر صلی الله علیه

معنی آنست که چون ذی النورین را رضی الله عنه نظر بر
پارسای کوتاه جامه افتادی مختصر لباس فرمودی
گفتی که شکل جامه صاحب ما رسول الله صلعم چنین بودی
الكلمة الرابعة والسبعون
اِتَّقُوا عِبَادَ اللهِ وَوَازِرُوا أُمَرَاءَكُمْ
بپرهیزید از بندگان خدای و یار باشید امیران خود را
ترجمه وَنَاصِحُوا وَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِمْ
و مناصحت دریغ مدارید و فتنه مجوئید بر ایشان
معنی آنست که خدای عز و جل می فرماید اطیعوا الله
واطیعوا الرسول واولوا الامر منکم والله اعلم
الكلمة الخامسة والسبعون
إِنَّ خِلَافَ الْخَلِيفَةِ وَفِرَاقَ الْجَمَاعَةِ وَالطَّعْنَ
مرآینه خلاف کردن خلیفه وقت و جدا شدن از جماعت و طعنه زدن

على الأبد ووبال على من ركبه ثقيل وخسران

لمن عمله مبين ترجمه

معنى اين كلمه ظاهرست

الكلمة السادسة والسبعون

اتقوا الله الذى اليه تحشرون فلا تسارعوا

بترسيد از ان خداى كه بدوست بازكشتن وشتابيد

الى الفتنة ولا تفارقوا الجماعة ترجمه

معنى اين كلمه ظاهرست

الكلمة السابعة والسبعون

توجعت لكم من جهلكم وانكم

ترون انكم منصورون من ضلالتكم

ترجمه مهتدون من عماكم منشور

معنى اين كلمه دو نوعست يكى آنك من دردناك شوم از
جهت نادانى شما وشما كمان مى بريد كه دانا بيد وبينا
از كمراهى شما • معنى ديكر آنست كه من از جهت نادانى
شما دردمند دلم وشما خويشتن را عاقل ودانا كمان مى بريد
واين كمان از غايت جهالت ونهايت ضلالت شماست

الكلمة الثامنة والسبعون

القوم يستحلون دمى ولا يمنعونى الحج

اين مردمان خون من حلال مى دارند واز حج مرا باز مى دارند

ليس هذا برأى ترجمه

اين بر رأى من

آنست كه سعيد بن العاص ذى النورين را رضى الله عنه
كفت ترا بيش مردمان بيرون بايد رفت وحج را البته
زد تا از فتنهٔ اين غوغا باز رهى چه مردمان ترا از حج
باز دارند ذى النورين رضى الله عنه كفت اى سبحان الله

مردمان خون من حلال می دارند چگونه مرا از جهان باز
ندارند این سخن رای صواب نیست والله اعلم

الكلمة التاسعة والسبعون

المحروم يعطى والخائف يؤمن والمنفى يرد

محروم را بباید داد و ترسنده را ایمن باید کرد و رانده را باز

ترجمه

آنست که ذی النورین رضوان الله علیه بدین اعمال
ضرر مردمانرا استمالت می کردی و براه صلاح بسیار
می آوردی الكلمة الثمانون

البعوث لا تجمر

لشکرها را در ثغر مدت دراز نباید داشت

ترجمه معنی آنست که لشکرها را در ثغر کارد نباید داشت
که از آن خللها زاید و ایشان ملامت افزایند و دلتنگ
شوند و در غزو خلل افتد الكلمة الحادية والثمانون

لا تولى امر المسلمين الا اهل الصلاح

داده نشود کار مسلمانان را مگر بخداوند صلاح

والحكمة في السن والتجربة

و کار آزموده که در سال و آزمایش مقدم باشد

ترجمه آنست که کار مسلمانان بپیران جهان دیده
و کاردان کار آزموده باید داد و زمام حل و عقد و
قبض و بسط و امر و نهی ممالک بدست او داد تا او رای
صایب از نوایب نگاه دارد الكلمة الثانية والثمانون

لم اكن لاخلع سربالا سربلنيه الله

نیستم من آن که بیرون کنم پیراهنی را که پوشانیده است مرا خدای

ترجمه معنی آنست که ذی النورین را رضی الله عنه
گفتند که خویشتن را از خلافت خلع کن او بدین جواب
ایشان باز دادی و نعمت خدای تع بر خویشتن نگاه می داشت

الكلمة الثالثة والثمانون

الا وانی ملاقی الله ان اوتیهم علی ذلك

هان مرآینه من ملاقات حضرت خدایم پس ازانک موافقت کنم ایشانرا

ترجمه آنست که تعلق بکلمهٔ پیشین دارد
ومراد آنست که بمیرم و پیراهن خلافت ازتن بیرون
نکنم جهة عظمت خدایست و مصلحت اهل اسلام

الكلمة الرابعة والثمانون

سبحان الله لكل هذا في نزعي وتأميري

پاکیست خدایرا واین همه گفت وگوها در خلع وامیری منست

ترجمه معنی این کلمه ظاهرست و در باری گویند این همه گفت
وگوازبهرمن داشتی

الكلمة الخامسة والثمانون

استیروا واجتهدوا الرأی

ترجمه
معنی آنست که در مشاورت طریق امانت ودیانت
بسپرید

بسپرید واز راه جهالت وخیانت دور باشید بعد ازانکه
جهد کردید ورای صواب جستید اشارت کنید ومرا بازنمایید
درین کلمه اشارتست بدانکه تحری ناکرده ومقرر ناشده
ورای محکم ناگشته با بزرگان نباید گفت والله اعلم

الكلمة السادسة والثمانون

لا یحرمنکم دنوی منکم ان تتباعدوا

مبادا شمارا نزدیکی من بشما بدانکه دور شوید

ترجمه

معنی آنست که چون بزرگی را کسی تقریب کند آن کسرا
واجب کند که حق آن قربت وحرمت بشناسد و در
مقابلهٔ آن تقریب واعزاز در دوستی واخلاص بیفزاید
نه چنانکه تمرد کند واز وی دور شود وبکفران نعمت مشغول
گردد

الكلمة السابعة والثمانون

يا فَراشَ النّارِ وذُبابَ الطَّمَعِ سَعَيتُم بي

ای پروانهای آتش ومگسهای طمع سعایت کردید

إلى النّاسِ وألَّبتُم عَلى أصحابِ محمّدٍ صلعم

میان من ومیان مردمان وگرد آوردید برمن مخاصمت یاران محمد صلعم

ترجمه آنست که خویشاوندان خود را از بنی اُمیّه که سبب برانگیختن فتنه بودند ذم کرده است والله اعلم

الکلمة الثامنة والثمانون

أيُّها النّاسُ إنّ البَجباجَ النَّفّاجَ لا يَدري

ای مردمان مرآینه این بیهوده گوی ولاف زننده فخر کننده

ما اللهُ ولا أينَ اللهُ

براخ ورزنده است ونه داننده که

ترجمه

ادحسب دادکیست وخداوند کجاست

معنی آنست که صعصعة بن صوحان در پیش ذی النورین رضی الله عنه بسیار سخن ناهموار گفت امیر المؤمنین این کلمه بگفت

٩٥

الکلمة التاسعة والثمانون

أنشُدُوا اللهَ رَجُلاً رأى لِلّهِ عَلَيهِ حَقّاً

سوگند می دهم بخدا مردی را که ببیند مر خدا را بروی حقی

وأقرَّ أنّ لي عليهِ حقّاً أو يُهرَقُ في سَبَبي مِلءَ

واقرار کرده که مرا بروی حقست یا بریزد بسبب من

مِحجَمَةٍ مِن دَمٍ أو فَهَراقَ دَمٌ في

ترجمه

از شیشه حجامی از خون یا ریخته شود خون او از جهت من

آنست که بروز الدار خویشتن را بخدا تسلیم کرد واصحاب خویش را سوگند داد تا در حرب نیایند ونزنند واز جهت او خون خویش وخون دیگران نریزند

الکلمة التسعون

أنشُدُوا اللهَ رَجُلاً رأى لِلّهِ عَلَيهِ حَقّاً

سوگند می دهم بخدا مردی را که ببیند خدا را بروی حقی که

[illegible] إلّا لَزِمَهُ بَيتَهُ [illegible]

ترجمه معنی آنست که یوم الدار سوکند داد اصحاب
خویش را تا در خانه بنشینند و او از جهت او رنج محاربت
و شدت مقاتلت نه بینند

الكلمة الحادية والتسعون

الا ارى بغيكم وظلمكم الا ارادة قطع
حججكم واستنارة حجتي على اهل الخلاف

حجتهای شما را و پدید آوردن حجت من بر مخالفان از شما

ترجمه آنست که ذی النورین رضی الله عنه مردم غوغا
را کفت که من نه می بینم این ظلم را که شما بر من می کنید
جز آنکه خدای عز و جل می خواهد تا روز قیامت شما را هیچ
حجتی نماند و حجت من بر شما ظاهر کردد والله اعلم

الكلمة الثانية والتسعون

ما اظنك منتهيا حتى يصيبك الله منه
بقارعة لست معها بقية

کمان نمی برم ترا که باز ایستی تا برساند بتو خدای ازو
کاری که نباشد با آنست باقی

بو صحیفه سهوا بوراده قونلمش
(حضرت عثمانك كلامنه عائد سنده)

ترجمه معنی آنست که یکی را از خصمان خویش انذار می کند و
او را از کردار نکوهیده و کفتار ناپسندیده باز می دارد

الكلمة الثالثة والتسعون

وايم الله اني لاظنك ستترك امرا لو اظهرته
لحقن به دمك

بخدا هر آینه کمان می برم ترا که پنهان می کنی کاری را که اکر ظاهر کنی او را

ترجمه معنی انذار

الكلمة الرابعة والتسعون

اردت ان اجمع الناس على قراءة واحدة ولا
يختلفوا فيلحق بالقرآن ما ليس منه

خواستم که کرد آیند مردمان بر یک قرائت
و با یکدیکر خلاف نکنند پیوسته بقرآن آنچه نیست ازو

ترجمه قول خارج است او را کفتند که بد بردی مصحف را
بوجهت خویش عذری می خواهد و مقصود آنچه کرده است ظاهر
می کرداند

الكلمة الخامسة والتسعون

انما حملني على ذلك ما رأيت من اختلاف الناس

مرا بانه حمل كرد بر باطل كردن اختلاف مردم بر آنكه مي ديدم مرا از اختلاف مردمان

في كتاب الله وقول بعضهم لبعض قراءتي خير من

در كتاب خداي تعالى وگفتار بعضي مر بعضي را كه قراءة من به از

قراءتك فاحببت قراءة الناس واحدة

قراءة تو خواستم كه باشد قراءة مردمان يكي

ترجمه معنى كلمه آنست كه در معنى گفته شده است

الكلمة السادسة والتسعون

سبيل النفس الفرار من الموت

راه هر تنى است كه بگريزد از مرگ

ترجمه

يعني هيچ كس را از مواطن مرگ و مواقف هلاك گريختن

ملامت نه بيند كه

الكلمة السابعة والتسعون

من ترك الدنيا احبه الله ترجمه

هر كه بگذارد دنيا را دوست دارد او را خداي

معنى كلمه ظاهرست

الكلمة الثامنة والتسعون

من ترك الذنوب احبته الملائكة

هر كه بگذارد گناهان دوست گردند او را فرشتگان

ترجمه معنى كلمه ظاهرست

الكلمة التاسعة والتسعون

من حسم الطمع عن المسلمين احبه المسلمون

هر كه ببرد طمع از مسلمانان دوست گيرند او را مسلمانان

ترجمه معنى كلمه ظاهرست الكلمة المائة التمام

اسأل الله لي ولكم الهدى وعملا بطاعته حتى يرضى

مي خواهم از خداي تعالى مر مرا وشما را راه راست وكار كردن بطاعت او

خوشنودي را تا كه ببيند وراضي شود

رود ط

تم الكتاب الملقب بأنس اللهفان من كلام
امام المؤمنين بتحقيق عثمان بن عفان
رضوان الله عليه بحمد الله تع
وحسن توفيقه في اواسط
رمضان سنة
٨٩٦

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله علی الطاف کرمه واصناف نعمه والصلوة
علی نبیه الطاهر اعراقه الزاهر اخلاقه وعلی آله
الاصفیاء واصحابه الاتقیاء حماة الحق وهداة
الخلق چنین گوید محمد بن محمد بن عبد الجلیل العمری
الکاتب الرشید الوطواط وفقه الله لما یصلح
اعماله دینه ودنیاه وینجح آماله آخرته واولاه
که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
وارضاه با آنک خاتم اخیار وقدوه ابرار وسید
فتیان ومقدم شجعان بود فصاحتی داشت که عقود
جواهر انفاس او در غیرت آمد ونجوم زواهر الفاظ
او در حیرت وعمر بن بحر الجاحظ رحمة الله علیه که در
کمال براعت وفور بلاغت نادرهٔ این ملت بود از مجموع

کلام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضوان الله علیه
که جملهٔ بدایع غرر وروائع درر است صد کلمه اختیار
کرده است وهر کلمه را از آن برابر هزار کلمه بنهاده
وبخط خویش نوشته وخلق را یادگار گذاشته واجب
دیدم من بنده که پروردهٔ خاندان وبدید آوردهٔ دودمان
خداوند خداوندزاده شاه وشاهزاده شاه معظم
جلال الدنیا والدین سلطانشاه ابو القاسم محمود
بن خوارزمشاه ایل ارسلان بن خوارزمشاه
اتسز بن خوارزمشاه محمد یمین امیر المؤمنین اعز الله
انصاره وضاعف اقتداره که در شرح کلمات آن سه
امام که امنای دین اند سعی نمودن تا هیچ ملاعین
لعنهم الله مجال طعن در آن بزرگواران نماند وبنی
این صد کلمه را برسم خدمت خزانه کتب معمور او لازالت
معمورة

ببقای مزینة بلقاء مزینة بدو زبان تازی و پارسی
تفسیر کردم و در آخر تفسیر هر کلمه دو بیت از منشآت
شعری خویش که مناسب آن کلمه بود آوردم تا فایده آن
عامتر و منفعت آن تامتر باشد و هر دو قوم هم ارباب
نظم و هم اصحاب نثر در مطالعه آن رغبت نمایند امید است
که این خدمت در محل قبول افتد و من بنده را باقبال آن
عز جاودانی و شرف دو جهانی حاصل گردد اللهم
وفق و یسره

الکلمة الاولی من کتاب مطلوب کل طالب
کلام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه

لَوْ کُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقِیناً

اگر گشاده شود پوشش نیفزایم من در یقین زیادت

ترجمه تازی

بلغت فی معرفة احوال المعاد و اهوال یوم التناد غایة لو کشف
عنی ستور الدنیا و عرضت علی امور العقبی لم یزد تلک المساعی
الحسیة فی دینی یقینا و لا فی یقینی قطمیرا **ترجمه پارسی**
معنی آنست که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه می فرماید که
آنچه در دنیی که سرای حجابست معلوم شده است و یقین گشته
از امور آخرت چون حشر و نشر و ثواب و عقاب و نعیم و جحیم
و غیر آن اگر حجاب دنیی از میان بردارند و مرا بدار آخرت
رسانند و آن جمله را بچشم سر مشاهده کنم یک ذره در یقین من
زیادت نشود و یک حبه در حقیقت من نیفزاید چه علم الیقین
من امروز همچون عین الیقین فرداست **ترجمه منظوم**

حال خلد و جحیم دانستم • بیقین آنچنانکه می باید
گر حجاب از میانه برگیرند • در یقین ذره‌ئی بیفزاید

الکلمة الثانیة

الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا

همه مردمان خفته اند چون بمیرند بیدار شوند

ترجمه تازی

ای الناس ما داموا فی الحیوة هم غافلون وکانهم راقدون
عن الجنة ونعیمها والنار وجحیمها فاذا ماتوا انتبهوا
من رقدة الغفلة فندموا علی ما فرطوا فی جنب خالقهم
ولکن لا یعینهم الندامة ولا ینفعهم الملامة

ترجمه پارسی مردمان در دار دنیا از کار عقبی غافلند
چون بمیرند از خواب غفلت بیدار گردند و بدانند که روزکار
بباد داده اند و قدم بر جادهٔ صواب ننهاده و پشیمان شوند
از کردار نکوهیده و گفتار ناپسندیدهٔ خویش لکن آنگاه
پشیمانی سود ندارد و فایده نکند **ترجمه بنظم**

مردمان غافلند از دنیی همه گویی بخفتگان مانند
ضرر غفلتی که می ورزند چون بمیرند آنگهی دانند

الکلمة الثالثة

الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم

مردمان بزمان خویش ماننده ترند از آنان که پدران خویش

ترجمه تازی

الناس یشبهون بزمانهم لا بآبائهم ویحاکون
اباءهم لاقتدائهم فکل من اهانه الزمان اهانوه وکل
من اعانه الزمان اعانوه **ترجمه پارسی**
مردمان در زمانه نگرند و بافعال او اقتدا نمایند هر کرا
زمانه بنوازد ایشان بنوازند و هر کرا زمانه بیندازد
ایشان بیندازند و بر سنت پدران خویش نروند
و بگذشتگان خویش تشبه نکنند **ترجمه منظوم**

خلق را نیست سیرت پدران همه بر صورت زمانه روند

دوستند انکو از ما نه نواخت   دشمنند انکو از ما نه فکند

الکلمة الرابعة

مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ

هلاک نشد آن مردی که بشناخت قدر خویش

ترجمه تازی من عرف قدره کان طول عمره و مدة دهره متقرعا ذروة الکرمة متدرعا کسوة السلامة لا تمسّه من احداقه ولا تصیبه من جانب محاقه

ترجمه پارسی هرکه محل خویش بداند و پا باندازه گلیم دراز کند وگرد کاری لایق مرتبت و درخور منزلت او نیست نگردد همه عمر او از ملامت رسته باشد و سلامت

ترجمه منظوم

هرکه مقدار خویش بشناخت   از همه کارها سلامت ابر کشت
از مضیق غرور بیرون جست   در مقام سرور ساکن کشت

الکلمة الخامسة

قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ

قیمت هر مردی آنست که نیکو داند آنرا

کل من زاد علمه زاد فی صدور الناس قدره وقیمته وکل من نقص علمه نقص فی قلوب الناس جاهه وحشمته ترجمه پارسی قیمت هر مردی باندازه علم اوست اگر بسیار داند قیمت او بسیارست واگر اندک داند قیمت او اندک است

ترجمه منظوم

قیمت تو در آن قدر علمست   که تو خود بدان بیارایی
خلق در قیمت نیفزایند   چون تو در علم خود نیفزایی

الکلمة السادسة

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

هرکه بشناخت تن خویش را بی شک بشناخت پروردگار خویش را

ترجمهٔ تازی من عرف نفسه مخلوقة مصنوعة فمن الاجزاء
المتركبة والاعضاء المتغيرة مركبة مجموعة وقد عرف
ان له خالقا لا يتكثر ذاته وصانعا لا يتغير صفاته ترجمهٔ
پارسی هر که در نفس خویش نگرد او به بدیههٔ عقل بداند که
پیش از این هست نبوده است واکنون هست شده است
واز اینجا بداند که او را هست کننده وپدید آرنده است پس
از دانستن نفس خویش بدانستن پروردگار خویش رسد

ترجمهٔ منظوم

بر وجود خدای عز و جل — هست نفس تو حجت قاطع
چون بدانی تو نفس را دانی — کوست مصنوع وایزدش صانع

الكلمة السابعة

المرء مخبوء تحت لسانه

ترجمهٔ پارسی
مرد پنهانست در زیر زبان خویش

المرء ما لم يتكلم لم تعرف مقدار عقله ومتانة فضله
فاذا تكلم رفع الحجاب وعرف الخطأ والصواب
ترجمهٔ پارسی تا مرد سخن نگوید مردمان ندانند که او عالمست
یا جاهل ابلهست یا عاقل چون سخن گوید مقدار عقل ومتانت
فضل او دانسته شود ترجمهٔ منظوم

مرد پنهان بود بزیر زبان — چون بگوید سخن بدانندش
خوب گوید لبیب گویندش — زشت گوید سفیه خوانندش

الكلمة الثامنة

من عذب لسانه كثر اخوانه

هر که خوش باشد زبان او — بسیار باشد برادران او

ترجمهٔ تازی المرء يصطاد قلوب الناس بكلمة
الطيب وكرم الصيت ترجمهٔ پارسی هر که مردمانرا
نکو گوید ونگیرد عثرات ایشان نگردد ایشان او را دوست

گرند و با او چون برادران نزدیکانی کنند.

ترجمهٔ منظوم

گر زبانت خوش است جمله خلق ○ در مودت برادران تو اند
ور زبانت بدست در خانه ○ خصم جان تو چاکران تو اند

الكلمة التاسعة

بالبر يستعبد الحر

ترجمهٔ پارسی

بنیکوی بنده کرده شود آزاده را

المرء ببره يسترق الحر ويستحق الشكر

ترجمهٔ پارسی هرکه با آزادگان نیکوی کند آزادگان بندهٔ او شوند و راه خدمتکاری و طریق طاعت داری او سپرند

ترجمهٔ منظوم

گرت باید که پیش تو باشد ○ سروران جهان سرافکنده
نیکوی کن که نیکوی کردن ○ مرد آزاد را کند بنده

الكلمة العاشرة

بشر مال البخيل بحادث او وارث

بشارت ده مال بخیل را با آفتی از روزگار یا بمیراث خواری

ترجمهٔ تازی

مال البخيل لا يصرف في طرق الخيرات ووجوه المبرات ليكون معرضا لحادث يصطلمه او وارث يلتقمه ترجمهٔ پارسی خواستهٔ بخیل یا در آفت روزگار تلف گردد یا بدست میراث خوار افتد از بهر آنک بخیل را دل ندهد که مال خویش را خوش نخورد یا در وجه خیر و مبرات بکار برد

ترجمهٔ منظوم

هرکرا مال هست خوردن نیست ○ او از آن مال بهره کی دارد
یا بتاراج حادثات دهد ○ یا بمیراث خوار بگذارد

الكلمة الحادية عشر

لا تنظر الی من قال فانظر الی ما قال

منگر بدان که گفت — بنگر بدانچه گفت

ترجمهٔ تازی اذا سمعت کلاما فلا تنظر الی حال قائله ولکن انظر الی کثرة طائله فرب جاهل یقول خیرا ورب فاضل یقول شرا

ترجمه پارسی

در گوینده سخن منگر که وضیع یا شریف عالم یا جاهل است در نفس سخن نگر اگر نیک باشد نگه دار و اگر بد باشد بگذار

ترجمهٔ منظوم

شرف قائل و خساست او — در سخن کی کند هیچ اثر

تو سخن را نگر که حالش چیست — در گذارندهٔ سخن منگر

الکلمة الثانیة عشر

الجزع عند البلاء تمام المحنة

زاری کردن — نزدیک بلا — تمامی محنت است

ترجمه بتازی

الصبر عند البلاء من حادثات المثوبة والجزع عند البلاء من جالبات العقوبة السرمدیة **ترجمه پارسی**

هر کرا بلایی برسد یا آفتی روی نماید او در آن بلا زاری کند یا در آن آفت اضطراب نماید و صبر و تسلیم را سرمایهٔ کار و پیرایهٔ روزگار خود نسازد از ثواب ابد محروم ماند و بعقاب سرمد گرفتار شود و کدام محنت بود تمامتر ازین حالت

ترجمهٔ منظوم

در بلیت جزع مکن که جزع • بتمامی دلت کند رنجور

هیچ رنجی تمامتر زان نیست • کز ثواب خدای مانی دور

الکلمة الثالثة عشر

لا ظفر مع البغی

ترجمه تازی

من طلب بالبغي شيئا فالغالب انه لا يجد ذلك المطلب و
لا يرد ذلك المشرب فان دخل مرّةً او ظفر به كرّةً
فلا يمتّع به فكانه لم ينله ولم ينجز ولم يظفر ولم يفز
ترجمهٔ پارسی هر که بظلم و فزونی کرده چیزی طلب کند
غالب آنست که آن چیز را بدست نیارد و بران چیز ظفر
نیابد و اگر بیابد در بدست آرد و ظفر یابد از آن چیز برخور
داری و انتفاع نگیرد پس همچنان باشد که ظفر نا یافته

ترجمهٔ منظوم

هر که از راه بغی چیزی جست ‌ ‌ ظفر از راه او عنان بر تافت
ور ظفر یافت منفعت نگرفت ‌ ‌ پس چنانست کان ظفر نیافت

الکلمة الرابعة عشر

نیست با کبر
لَا ثَنَاءَ مَعَ الکِبْرِ

ترجمهٔ تازی المتکبر لا یخلع علیه اردیة الثناء

ولا ینقطع الیه اودیة الرجاء **ترجمهٔ پارسی** هر که
متکبر باشد مردمان ثنای او نگویند و ولای او نخوانند

ترجمهٔ منظوم

هر کرا پیشه کبر شد همه خلق ‌ ‌ در محافل جفای او گویند
وانکه بر منهج تواضع رفت ‌ ‌ همه عالم ثنای او گویند

همه عالم ثنای او گویند

الکلمة الخامسة عشر

نیست نیکویی با بخیل
لَا بِرَّ مَعَ الشُّحِّ

ترجمهٔ تازی للشحیح لا یثبت الحقوق علی الناس فلا
یلقی من الناس الا العقوق **ترجمهٔ پارسی** مردمان
نیکویی نگویند و طاعت داری بنمایند بخیل را از بهر آنک
از و چیزی نه بینند و از و نفع نگیرند **ترجمهٔ منظوم**
هر کرا پیشه بخل شد دگران ‌ ‌ نیست ممکن که طاعتش دارند
هیچ کز ادیت طاعت و او را ‌ ‌ نبود هیچ چگونه بگزارند

الكلمة السادسة عشر

لا صحة مع النهم

ترجمهٔ عربى من قل غذاؤه قلت دواؤه ومن كثر
طعامه كثر سقامه ترجمهٔ پارسى هر كه بسيار خورد شود
معدهٔ او گران وتن او ناتوان باشد وهر كه اندك خورد حال
او بخلاف آن حال بود ترجمه بنظم

نشود جمع هيچ مردم را . تندرستى وخوردن بسيار
مذهب خويش ساز كم خوردن . گرت جان عزيز هست بكار

الكلمة السابعة عشر

لا شرف مع سوء الادب

ترجمهٔ تازى علو الرتب لا ينال الا بحسن
الادب ترجمهٔ پارسى هر كه بى ادب باشد از بزرگى
محروم ماند وبدرجهٔ بزرگى واكابرى نرسد واز اماثل نازل

ترجمه بنظم

بى ادب مرد كى شود مهتر   گرچه اورا جلالت ونسب است
با ادب باش تا بزرگ شوى   كه بزرگى نتيجهٔ ادب است

الكلمة الثامنة عشر

لا اجتناب من محرم مع الحرص

نيست دور شدن از حرام با حرص

ترجمهٔ تازى اياك والحرص فان الحرص يلقى
صاحبه فى المحذورات پارسى هر كرا در طبيعت حرص
سرشته شد نتواند كه از حرام بگريزد تا از محظورات
بپرهيزد ترجمهٔ منظوم

حرص سوى محرمات كشند   خنك آنرا كه حرص را بگذاشت
گر نخواهى كه در حرام افتى   دست از حرص مى ببايد داشت

الكلمة التاسعة عشر

لا راحة مع الحسد ترجمه
نيست راحت با حسد
ترجمه عربی

الحسود يغتم بما يفيض الله من خيرٍ على غيره وخيرات الله الحاصلة في بلاده الواصلة الى عباده لا ينقطع ركابها ولا ينقشع سحائبها وغمائمها فلاجل هذا لا يكون حيوةً طيبةً للحسود وهو لا يسود وفي العيش لا يطيب وفي الرخاء لا يصيب ترجمه پارسی مردم حسود از نیکوییها که خدای عز و جل دیگری را داده اند و مکیر باشد و راحت عمر و لذت عیش نیابد ترجمه بنظم

از حسد دور باش شاد بزی ٭ با حسد هیچ کس نباشد شاد
گر طرب را نکاح خواهی داد ٭ مر حسد را طلاق باید داد

الکلمة العشرون

لا محبة مع مراء
نیست دوستی با لجاج

اللجاج يورث العداوة ويذهب في العيش الحلاوة
ترجمه پارسی هر که لجاج پیشه کند مردمان او را دوست نگیرند و از مجالست او بپرهیزند ترجمه بنظم

ای بهست انک فعل وست لجاج ٭ ابلهی را کجا علاج بود
تا توانی لجاج پیشه مکن ٭ کافت دوستی لجاج بود

الکلمة الحادیة والعشرون

لا سودد مع انتقام

ترجمه الرجل المنتقم لا ينعطف له ثمرات السعادة ولا ينعقد عليه خرزات السيادة ترجمه پارسی هر که خواهد که مهتر شود او را دست از کینه خواستن باید داشت و مذهب انتقام بکلی بگذاشت و تا تواند بعفو کوشد و لباس احتمال پوشد ترجمه نظم

صولت انتقام از مردم ٭ دولت مهتری کند باطل

اژدها انتقام بکشو، تا عمانی زهرتری عاطل

الکلمة الثانیة والعشرین

لا زیارة مع زعارة

ترجمه عربی ینبغی ان یکون الانسان عند زیارة صدیقه
حسن الخلق دقیق حواشی النطق فان الزائر اذا کان
زعرا لا یکون زائرا بل یکون اسدا زائرا پارسی
هر که بزیارت کسی رود باید که وقت زیارت خوش خوی
و گشاده روی باشد چه اگر دران وقت بدخوی کند و از
رستن رفق قولا و فعلا عدول نماید زیارترا باطل کرده باشد

ترجمه بنظم

چون زیارت کنی عزیزی را   روی خوش دار و خوی از آن خوشتر
چه اگر بدخویی کنی تو آنجا   آن زیارت شود هبا و هدر

الکلمة الثالثة والعشرین

لا صواب مع ترک المشورة ترجمه عربی

المشاورة فی الامور داعیة الی الصواب والصلاح
هادیة الی النجاة والنجاح ترجمه پارسی در همه کارها
با عقلا مشورت و با علما مذاکرت باید کرد که مشاورت
مرد را بصواب رساند و از خطا و خلل نگه دارد نظم

مشورت رهبر صواب آمد   در همه کار مشورت باید
کار آنکس که مشورت نکند   نادری باشد ار صواب آید

الکلمة الرابعة والعشرین

لا مروة لکذوب

نیست مروت مر دروغ زن را

ترجمه عربی من لم یکن له صدق الاقوال لم یکن له
حسن الافعال فیکون خالیا من خصایص المروة
عاریا من ملابس الفتوة و لهذا قیل الصدق ام الفضایل
والکذب ام الرذایل ترجمه پارسی هر که را صدق گفتار

باشد وحسن کودار نباشد از مروت خالی واز فتوت
عاری بود **ترجمه بنظم**
هرکه باشد دروغ زن تازی   از مروت کجا فروغ بود
کو کند عهد آن خداع بود   ور دهد وعده آن دروغ بود

الکلمة الخامسة والعشرون

لا وفاء لملول **ترجمه عربی**
الانسان اذا کان ملولا لا یعتمد علی عهده ولا تعول
علی وعده فانه اذا مل نقض العهد واذا سئم اخلف الوعد
ترجمه پارسی هرکه او ملول باشد بر عهد بستن و دوستی
جستن او هیچ اعتماد نباشد از بهر آنکه چون سلطان
ملالت وشیطان سآمت بر وی مستولی گردد همه عهدها
درهم شکند وهمه دوستیها تباه کند **ترجمه بنظم**
مطلب تو وفا ز مرد ملول   نشود مجتمع ملال و وفا

گر کند عهد چون ملالت خاست   بشکند عهد را بدست جفا

الکلمة السادسة والعشرون

لا کرم اعز من التقی (هیچ کرم عزیزتر نیست از پرهیزکاری)
ترجمه تازی من کان تقیا فهو عند الله مکرم وعند
الناس معظم ان اکرمکم عند الله اتقیکم **ترجمه بنوع**
دیگر وسواء الکرم علی نوعین احدهما ان یکف الانسان
شره عن غیره وثانیهما ان یجعل للانسان نصیبا للان
من خیره فالاول یسمی تقی وزهادة والثانی یسمی
جودا وافادة والاول اشرف من الثانی لان فایدته اتم
ومنفعته اعم ولهذا کانت سیر انبیا صلوات الله علیهم
اجمعین یوصون بکف الاذی عن الناس من الصفح والظلم
ترجمه پارسی هر که پرهیزکارتر بنزدیک خدای تع عزیزتر
وگرامی تر و کرم دو گونه باشد یکی آنست که خلق را از شر خویش

امن دارد واین همه پرهیزکاریست ودیگر آنکه خلق را از
خیر خویش نصیب دهد واین جوانمردیست وپرهیزکاری
شریفتر از جوانمردیست وفایدهٔ او کاملتر ومنفعت او شاملتر

ترجمه بنظم

گر گرامی براه تقوی رو ۰ زانکه تقوی سر همه کرمست
ناگرفتن درم ز وجه حرام ۰ بهتر از بهر بذل کردن درمست

الکلمة السابعة والعشرون

لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الإِسْلَامِ

نیست هیچ [illegible] بلندپایه‌تر از مسلمانی

المسلم عزیز عند الله وان رقّ حاله والکافر ذلیل عند الله
وان کثر ماله وایّ شرف یکون اعلی واعزّ
من الاسلام والعزة المؤبدة بتایید الله المؤبدة
بالدوام المخلدة بالاکرام عند الله ترجمه پارسی

هر که مسلمان شد بعزّ جاودانی وشرف دوجهانی
رسد وعقلا دانند که عزّ مخلد وشرف مؤبد بهترست
از ملک گذرنده ومال ناپایدارنده ترجمه بنظم

ای که در ذل کفر ماندستی ۰ عزّ اسلام دادهٔ از کف
گر شرف بایدت مسلمان شو ۰ که چو اسلام نیست هیچ شرف

الکلمة الثامنة والعشرون

لَا مَعْقِلَ أَصْنَعُ مِنَ الْوَرَعِ ترجمه

نیست پناهی نیکوتر از ورع عربی

الورع للانسان احسن معقل وملاذ واخص موئل
ومآل ترجمه پارسی هر که خواهد که از حوادث دینی
ونوایب عقبی امان یابد او را در قلعهٔ ورع باید گریخت
ودر حصار تقوی جای حصین طلبید چه برکات ورع
دوجهانی بدو رسد ترجمه بنظم

ای که از دفع لشکر آفات • عاجزی و ترا سپاهی نیست
در پناه ورع گریز از آنک • از ورع نیکتر پناهی نیست

الکلمة التاسعة والعشرون

لا شفیع أنجح من التوبة

هیچ شفیع نیست حاجت رواتر از توبه کرده

ترجمهٔ تازی

من تمسک بحبل التوبة والاعتذار وتشبث بذیل الندامة والاستغفار ثم اشتغل بعد ذلک برفع حاجاته وعرض مهماته علی الحضرة الالهیة فانه ببرکة التوبة یقضی حاجته وان کثرت ویکفی مهماته وان کبرت ترجمه پارسی هر که توبه کند وانکه از خدا تع حاجت خواهد ببرکت توبه او حاجت او روا کند پس هیچ شفیعی در اولی وعقبی بهتر از توبه نیست وفی المثل اگر کسی گناهی کند ومهتری بروی متغیر شود چون گنهکار مجرم توبه کرد ودست در حبل اعتذار واستغفار زد وخضوع ٤
وخشوع پیش گرفت بهرحال رضای مهتر مراورا حاصل شود وعند الله وعند الناس مستحسن بود واگر نه شفیعان انگیزد ومهتر را از جانب ابرام نماید تا راضی شود

ترجمهٔ منظوم

ای که بی حد گناه کرده ستی • می نترسی ز فعلهای شنیع
توبه کن تا رضای حق یابی • که به از توبه نیست هیچ شفیع

الکلمة الثلثون

لا لباس أجمل من السلامة

نیست هیچ پوشیدنی بهتر از سلامت •

ترجمهٔ تازی السلامة للانسان تصفی شربة عیشها وتصفی حلة ویکفیها ترجمه پارسی

جون مردم کاس صحت نوشند و لباس سلامت پوشید باید که
قناعت کنند وکرافزونی نکرداند تا بسبب طمع فاسد
وطلب زاید آن جام صحت وجامهٔ سلامت بباد ندهند

ترجمهٔ منظوم

اگر از عقل مرد با بهره نیست   هیچ کسوت به سلامت نیست
بسلامت اگر نباشد شاد   کسوت او بجز ندامت نیست

الکلمة الحادیة والثلثون

لا داء اعیی من الجهل   ترجمهٔ عربی

الجهل لیس لدائه علاج ولا لظلامته سراج ولا
لغمائه انفراج ترجمهٔ پارسی هرکرا جهل در خلقت
غریزی مکدود بود ونادانی در طینت وجبلت ممدود
نصیحت هیچ عاقلی وموعظت هیچ فاضل اورا سود ندارد
ودامن از جهالت وآستین از ضلالت درننو اند کشید

لا تبدیل

لا تبدیل لخلق الله   ترجمهٔ منظوم

علم در تست نیک باقیمت   جهل دردیست نیک بی درمان
نیست از جهل جز شقاوت نفس   نیست از علم جز سعادت جان

الکلمة الثانیة والثلثون

لا مرض اضنی من قلة العقل   ترجمهٔ عربی

نیست هیچ بیماری نزارتر از اندکی عقل

قلة العقل اشد الما واشق سقما قیل لواحد استراح
من لا عقل له قال لا بل مستراح من لا عقل له
ترجمهٔ پارسی هیچ بیماری صعبتر از کم خردی نیست
بسبب آنک مردم صحیح آن باشد که از و افعال قوی
واعمال مستقیم ظاهر شود وهیچ کم خرد بدین گونه نیست
پس هیچ کم خرد صحیح نیست   ترجمهٔ منظوم

ای که روز و شب از طریق علاج   در فزونی جسم و جان خودی

پاره دروغ فزای که نیست هیچ بیماری زکلم وذی

الکلمة الثالثة والثلثون

لِسَانُكَ يَقتَضِيكَ مَا عَوَّدتَهُ

زبان تو تقاضی می کند انچ عادت کرده تو انرا

ترجمه عربی عَوِّد لِسَانَكَ مِنَ القَولِ اَجمَلَهُ وَمِنَ الخَيرِ اَكمَلَهُ فَاِنَّكَ اِن عَوَّدتَهُ الشَّرَّ لَم تَأمَن اَن تَبذُرَ مِنهُ اَو تَصُدُّ دَعنه على موجب عادتك لا على موجب اَرادتك وكلمة الشرِّ يكدّرُ كاسَكَ بل يطيحُ راسَكَ ترجمه پارسی زبانرا بنیک خو باید کردن و بر بدخوی نباید کرد چه روا بود که بحکم عادت بر زبان در موضعی نازک ازان بد که بران خوی کرده باشد کلمه بر زبان برود که خداوند زبان ازان ببند

ترجمه منظوم

بر نکوخوی کن زبانی را ، کان رود بر زبان که خوی کند
خوی خود را چو بد کنی روزی ، پیش خلقت سیاه روی کند

الکلمة الرابعة والثلثون

اَلمَرءُ عَدُوُّ مَا جَهِلَهُ ترجمه
مرد دشمنست ان چیزرا که نداند عربی

المرء اذا لم يعرف علما فرع مرونه ومزق فروته وذم اربابه وعادى اصحابه پارسی هر که علمی را نداند بیوسته در پوستین ان علم افتاده باشد و اصحاب آن علم را بدی گوید ترجمه بنظم

مردمان دشمنند علمی را ، که ز تقصیر خود نداننداش
علم اگر چه خلاصه دینست ، چون نداننداگر خوانندش

الکلمة الخامسة والثلثون

رَحِمَ اللهُ امرأً عَرَفَ قَدرَهُ وَلَم يَتَعَدَّ طَورَهُ
رحمت کناد خدای بران مرد که اندازه خویش شناخت و درنگذشت از حد خویش

رحم الله امرأً عرف انّه فُطِر من صلصالٍ لا من سلسال
وخلق من ماءٍ مهينٍ لا من ماءٍ معينٍ فلم يتكبّر على اقرانه
ولم يتجبّر على اقرانه ترجمهٔ پارسی مردم را چنان بايد
بود كه قدر خويش بدانند واز اندازهٔ خويش درنگذرند
تا هم از خالق رحمت يابند وهم از خلايق مدحت

ترجمه بنظم

رحمت ايزدى بران كس باد • كه عنان بر كف جنون ننهد
قدر خود را بداند هر كز • قدم از حد خود برون ننهد

الكلمة السادسة والثلثون

اِعادةُ الاعتذارِ تذكيرٌ للذنبِ

مر گناه را ياد دادن بود عذر خواستن ديگر بار

ترجمهٔ تازى اذا اذنبت ذنبا فلا تعتذر عنه
الّا كرّةً واحدةً ولا تستغفر منه الّا مرّةً فاردة فانّ

اعادة العذر مذكّرةٌ للذنب ترجمهٔ پارسی چون از گناهى
يكبار عذر خواستى ديگر بار • پس از آن عذر بار نبايد شد
چه تازه كردن عذر تازه كردن گناه باشد نظم
عذر يكبار خواه از گنهى • گر نه دو بارست نقص جاه ترا
پس عذر باز رفتن تو • تازه كردن بود گناه ترا

الكلمة السابعة والثلثون

النُصحُ بينَ الملاءِ تقريعٌ ترجمه

نصيحت درميان انجمن فضيحت باشد

من نصح اخاه على ملاءٍ من الناس فقد هتك
ستره وافشى سوءاته ترجمهٔ پارسی هر كه دوستى را
نصيحت كند تنها بايد كرد چه نصيحت درميان فضيحت بود
نظم
گر نصيحت كنى بخلوت كن • كه جز اين شيوه نصيحت نيست
هر نصيحت كه بر ملا باشد • آن نصيحت بجز فضيحت نيست

الكلمة الثامنة والثلثون

إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ

ترجمه عربی المرء اذا تم عقله لم يتكلم الا بقدر الحاجة
ولا يحوم حوم الهذيان واللجاجة ترجمه پارسی
هر كرا عقل تمام شد مجامع بيهوده نكويد و بزبان نا
بيهوده نجويد خاصه بچيزی كه زيان دارد ترجمه نظم

هر كرا اندكست مبلغ عمر • بيهده كفتنش بود بسيار
مرد را عقل چون بيفزايد • در مجامع نكاهش كفتار

الكلمة التاسعة والثلثون

الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ ترجمه عربی

الطالب بواسطة الشفيع يصل الى مراده ومطلبه كما ان
الطاير بواسطة الجناح يصل الى مطعمه ومشربه
ترجمه پارسی چون مرد را بزرگی حاجت افتد و آن

حاجت

حاجت بزبان خويش دفع نتواند كرد دست در دامن
شفيعی زند تا بغايت او كه حاجت رسد چنانكه مرغ باستظهار
بال مطعم ومشرب خود رسد ترجمه بنظم

ای كه هستی تو طالب حاجات • بيخ نوميدی از دلت بركن
تا بمطلوب خود رسی زملوك • دست در دامن شفيعی زن

الكلمة الاربعون

نِفَاقُ الْمَرْءِ ذُلُّهُ ترجمه عربی المنافق يكون ذليلا
عند الخالق حقيرا عند الخلايق ترجمه پارسی
هر كه نفاق پيشه كند وظاهر خويش بخلاف باطن دارد
او بنزديك خدای عز وجل ذليل باشد و نزد ادميان حقير

ترجمه منظوم

ای كه داری نفاق اندر دل • خار بادت خليده اندر حلق
هر كه سازد نفاق پيشه خويش • خوار كردد ميان خالق و خلق

الكلمة الحادية والاربعون

نعمة الجاهل كروضة في مزبلة

نعمت نادان چون سبزه ايست در سر گزدان

ترجمهٔ عربی نعمة من لا علم لديه ولا اثر من الفضل عليه كروضة في مزبلة وضعت في غير موضعها ووقعت في غير موقعها ترجمهٔ پارسی مرد نادان سزاوار نعمت وشايستهٔ حشمت نباشد واگر نعمتی يابد يا حشمتی بدست آرد بروی نزيبد چنانكه سبزه زاری درميان مزبلهٔ باشد نيكو نباشد ترجمهٔ منظوم

اى كه دارى هنر ندارى مال ٭ مكن از روزگار خود گله
نعمت وجهل را مخواه كه هست ٭ روضهٔ درميان مزبله

الكلمة الثانية والاربعون

الجزع اتعب من الصبر ترجمهٔ عربی

زارى كردن دشوارتر از صبر كردن

الجزع من الصبر اتعب والقلق من السكون اصعب ترجمهٔ پارسی جزع كردن در وقوع نوايب ونزول مصايب دشوارتر ورنجوركننده تر از صبر وقرار وسكون ووقار

ترجمهٔ بانظم

در حوادث بصبر كوش كه صبر ٭ برضای خدای مقرونست
تن مده در جزع كه رنج جزع ٭ صد ره از رنج صبر افزونست

الكلمة الثالثة والاربعون

المسئول حر حتى يعد ترجمهٔ تازی

المسئول ما لم يعد بالخيار في المنع والاعطاء والاسراع والابطاء فاذا وعد صار انجاز الوعد لازما في ذمته وواجبا على همته ترجمهٔ پارسی مرد مسئول تا وعده نداده است وزبان گرو نكرده است آزاد ست وزمام ايثار وعنان اختيار در دست اوست اگر خواهد نكند واگر خواهد

بکند اما چون وعده داد و زبان کرو کرد در بند وفا کردن
وعده ماند و زمام ایثار و عنان اختیار از روی حردی
از دست وی بیرون شد دیگر آنکه مرد مسؤل تا وعده
نداده است سائل او را حر داند و آزاده خواند اما چون
زبان کرو کرد سائل در حریت او متوقف و در آزادگی او
متشکک گشت و منتظر ماند اگر وعده را وفا کند گویند
که حر است و آزاده و اگر وعده را وفا نکند گویند نه حر است
و نه آزاده متوقف باشد **ترجمه بنظم**

مرد مسؤل چون دهد وعده ، خویشتن در مقام شک فکند
هست حر گر وفا بسپرد ، نیست حر گر در خلاف زند

الکلمة الرابعة والاربعون ٢٠

شَرُّ الاَعْدَآءِ اَخْفَاهُمْ مَكِيدَةً
بترین دشمنان آن باشد که پوشیده باشد مکر و کید او

اكبر الاعداء من يستر مكايد شره ومصايد ضره و
يكتم عوايل غدره وحبايل مكره **ترجمه پارسی**
هرکه دشمنی پنهان دارد و دوستی آشکارا کند او بدترین
دشمنان باشد از بهر آنک حذر از دشمن ظاهر ممکنست
و از دشمن باطن ممکن نیست **ترجمه منظوم**

بدترین دشمنی تو آزادان ، که بظاهر ترا نماید به
هست ممکن حذر ز دشمن جهر ، نیست ممکن حذر ز دشمن سر

الکلمة الخامسة والاربعون

مَنْ طَلَبَ مَا لَا يَعْنِيهِ فَاتَهُ مَا يَعْنِيهِ
هرکه طلب کند آنچه او را بکار نیاید از و فوت شود آنچه او را بکار آید
ترجمه تازی مَنْ طلب ما لا يعنيه وحاول ما لا يغنيه
فاته ما ينفعه في المهمات وحازه ما يمنعه من الملمات
ترجمه پارسی هرکه چیزی طلب کند که لایق کار و درخور

روزگار او نباشد از و چیزی فوت شود که لایق کار
و در خور روزگار او باشد **ترجمهٔ منظوم**

آنچ باید بکار مردم را • که بجستنش سعی بکار آید
فوت گردد ز دست او بی شک • آنچ او را همی بکار آید

الکلمة السادسة والاربعون

السَّامِعُ لِلْغِیبَةِ اَحَدُ الْمُغْتَابِین

شنوندهٔ غیبت از دو غیبت کنندگان

ترجمهٔ تازی السامع للغیبة شریک للمغتاب فیما یَستحِقّه من نکال العاجلة ووبال الآجلة **ترجمهٔ پارسی** هر که غیبت کسی که غایب باشد بشنود و بدان رضا دهد و غیبت کننده را ملامت نکند و آن غیبت را عذری ننهد او یکی باشد از دو غیبت کننده و در مذهب دینی و عقوبت آخرت با غیبت کننده شریک بود **ترجمهٔ منظوم**

تا توانی مخواه غیبت کس • نه بجد و نه که طیبت
هر که او غیبت کسی شنود • هست همچون کنندهٔ غیبت

الکلمة السابعة والاربعون

الذُّلُّ مَعَ الطَّمَعِ **ترجمهٔ عربی** قد ذَلَّ من طمع وقد عَزَّ من قَنَعَ **پارسی** هر که بنزدیک مردمان اختلاط از بهر طمع دارد و مردمان آن حال ز و معلوم شود مرد او را دشمن گیرند و در و بچشم خواری نگرند و هرگز بنزدیک بیمجلسی شرف عزت نیابد **ترجمهٔ منظوم**

هر که دارد طمع بمال کسان • نیستش در کار هیچ جانش در رنج است
تا توانی طمع مکن زیراک • هر چه خواریست جمله در طمع است

الکلمة الثامنة والاربعون

الرَّاحَةُ مَعَ الْیَأْسِ **ترجمهٔ تازی** من تَعَلَّقَ باذیالِ الیأسِ وقطع رَجاءَهُ من اموال الناسِ عاش

فی دعة لا یشوبها نصب وفی راحة لا ینوبها تعب

ترجمهٔ پارسی هر که امید از اموال خلق ببرد قرین راحت باشد و عمر در آسایش گذارد ترجمهٔ منظوم

تا تو دل بر امید بستستی ۰ هر چه رنج است جمله در دل تست
چون بریدی امید از دگران ۰ هر چه آن راحت است حاصل تست

الکلمة التاسعة والاربعون

الحرمان مع الحرص ترجمهٔ عربی

کل حریص محروم وکل طماع مذموم ترجمهٔ پارسی

هر که بر چیزی حریص تر و مولع تر او از آن چیز محروم تر و نا بهره تر ترجمهٔ منظوم

ای که از حرص مانده شب و روز ۰ با دل مستمند با دل ریش
از ره حرص دور شو زیرا ۰ هر کرا حرص بیش حرمان بیش

الکلمة الخمسون

من کثر مزاحه لم یخل من حقد علیه

هر کرا بسیار شود مزاح او خالی نبود از کینه بر او یا استخفاف

ترجمهٔ تازی من تعود المزاح حقد علیه الاکابر واستخف به الاصاغر ترجمهٔ پارسی هر که مزاح بسیار کند پیوسته بزرگان بر وی کینه ور باشند و خردان بر وی استخفاف رسانند و او هرگز از کینهٔ بزرگان و استخفاف خالی نبود منظوم

هر که سازد مزاح پیشهٔ خویش ۰ گر امیر است پاسبان گردد
در همه دیدها سبک باشد ۰ بر همه سینها گران گردد

الکلمة الحادیة والخمسون

عبد الشهوة اذل من عبد الرق

بندهٔ شهوت خوارتر از بندهٔ درم

ترجمهٔ تازی العبد المشتری قد یعتقه مولاه وقد

يكره من اشتراه اما عبد الشهوة فانه يكون ابدا في
كل عين ذليلا مستحقرا وفي كل قلب مهانا مستصغرا
ترجمه پارسی هر كه در بند شهوت باشد او از ان كس كه
در بندگی باشد خوارتر بود زيرا كه وقت وقت خداوندرا
بودرم خريد خويش مهر آيد واورا اعزاز كند اما هر كه
هيچكس را هيچ كس وقت بر كسی كه در بند شهوت بود
مهر نيايد واورا اعزاز نكنند ترجمه منظوم
هر كه او بنده گشت شهوت را • هست طبعش خسيس ونفس لئيم
بنده شهوتست در خواری • بدتر از بنده خريد بسيم

الكلمة الثانية والخمسون

الحاسد مغتاظ على من لا ذنب له
ترجمه
حسد كنند خشم آلوده بود • بر ان كسی كه اورا هيچ گناه نبود
الحاسد غضبان على من لا يظهر منه جرم فلم يجد
منه ظلم وما غضب الحاسد على المحسود لا بسبب النعم
ساقها الله اليه واباداقه صنها عليه ترجمه پارسی
حسود چون باكسی نعمتی بيند خواهد كه آن نعمت اورا باشد
وانكس را نباشد وبدين سبب بر ان كس خشم آلود شود و
اورا دشمن كرد و پيوسته در زوال نعمت او كوشد نی
انك از آن كه از ان كس جرم بيند ترجمه بنظم
هست مرد حسود خشم آلود • هر كسی كو نكرد هيچ گناه
نعمت خلق ديد نتوانند • رنجه باشد خطا و اصطناع اله

الكلمة الثالثة والخمسون

كفى بالظفر شفيعا للمذنب
بسند است ظفر • شفيع گناه را
ترجمه تاويل اذا ظفر للمذنب فاقبل فيه
شفاعة ظفرك واعف عنها وان العفو احسن

سپوزنک ترجمهٔ پارسی گناه کار را شفیع عذر تو بود
بس است چون عذر یافتی بعفو کوش و بپاس تجاوز پرده
پوش ترجمه بنظم

هر گنه کار چون شدی قادر • عفو کن زانکه بی گنه کس نیست
ور مر او را شفیع کس نبود • عذر تو شفیع او بس نیست

الکلمة الرابعة والخمسون

رُبَّ ساعٍ فیما یضرّه

ترجمه پارسی بس کوشنده . در چیزی که او را زیان دارد

رُبَّ انسان یَسعی فی أمرٍ یَضرّ ذاته ویَسرّ عداته
ترجمهٔ پارسی هر که در کاری بکوشد واجب نیست که از آن
منفعت یابد چه بسیار باشد که بکوشد و عاقبت از آن
کار زیان بیند ترجمهٔ منظوم

ای بسا کس که طالب کاریست • که در آن کار باشدش خذلان
ناصح او شود از آن غمگین • حاسد او شود از آن شادان

الکلمة الخامسة والخمسون

لا تتّکل علی المنی فانّها بضائع النوکی

تکیه مکن آرزوها که آن بضاعتهاء احمقانست

ترجمهٔ تازی لا تعتمد علی الهوی ولا یذکر علی المنی
فلیس کلّ ما یهواه الانسان یملکه ولا کلّ
ما یتمنّاه یدرکه واعلم انّ الاعتماد علی الهوی
والاتّکال علی المنی من شیم الحمقی وخصال النوکی پارسی
بر آرزو اعتماد نباید کرد و بر موجب آرزوی خویشتن
در خطر نباید افکند که نه هر چه آرزوی تست بتو دهند و
مقالید آن در دست تو نهند و بباید دانست که اعتماد
کردن بر آرزو عادت ابله پیشگان و بضاعت کوتاه
اندیشگانست و این کلمه را نوعی دیگر معنی می توان گفت

که به مجرد آرزو اعتماد نتوان کرد لکن در طلب آنچ آرزو باشد
جهد باید نمود و رنج باید دید تا بدست آید و یافته گردد

ترجمه منظوم

تکیه بر آرزو مکن که نه هیچ • آرزو باشدت بنجد حق
هرکه بر آرزو کند تکیه • بر عاقلان بود احمق

الکلمة السادسة والخمسون

اَلْيَأْسُ حُرٌّ وَالرَّجَاءُ عَبْدٌ

نومیدی آزادیست   و امید بنده

من قطع الرجاء عن الناس خرج من رق خدمتهم وخلص
من قيد طاعتهم وهذا هو الحرية ومن عقد الرجا بالناس
بقي في رق خدمتهم ووقع في قيد طاعتهم وهذا هو العبودية

ترجمه پارسی هر که از احسان کسی نومید شد از بند او
بیرون آمد و از مذلت خدمت او باز رست و این نشان

آزادی باشد و هر که امید در احسان کسی بست در بند او
بماند و بذل خدمت او گرفتار شد و این نشان بندگی باشد.

ترجمه منظوم

گر بریدی ز مردمان تو امید • بتن آزادی بدل شادی
ور ببندی امید در بستی • داد از دست عز آزادی

الکلمة السابعة والخمسون

ظَنُّ الْعَاقِلِ كَهَانَةٌ

ترجمه تازی قد يصدق ظن العاقل بسبب فطانته
كما يصدق حكم الكاهن بسبب كهانته ترجمه پارسی
بسیار باشد که گمان عاقل راست آید چنانک حکم اخترگو
بسیار بود که راست گردد ترجمه منظوم

هر اشارت که مرد عاقل کرد • بر اشارات او خرد بگروی
ظن عاقل بود بهر کاری • در اصابت چو حکم اخترگوی

الکلمة الثامنة والخمسون

من نظر اعتبر

ترجمهٔ عربی

من لحظ واختبر اتعظ واعتبر ترجمهٔ پارسی

هر که در احوال دینی وامور عقبی بنگرد ونیک تأمل کند
عبرت گیرد واز آنچ زیان کار باشد بگریزد وبسود مند
در آویزد

ترجمهٔ منظوم

مرد در کارها چو کرد نظر ∙ بهرهٔ اعتبار از آن برداشت
هر چه آن سودمند بود گرفت ∙ هر چه ناسودمند بود گذاشت

الکلمة التاسعة والخمسون

العداوة شغل عربی العداوة شغل القلب یشغل
صاحبها عما هو الالیق والاولی فی مصالح الاخرة والاولی
پارسی دشمنی کاریست نه فایده واز کارهای با فایده
باز دارنده ومنع کننده

بیت

هر که پیشه کند عداوت خلق   از همه چیزها جدا گردد
که تنش فتنهٔ عنا باشد   که دلش بستهٔ بلا گردد

الکلمة الستون

القلب اذا اکره عمی

ترجمهٔ عربی القلب اذا اکره علی معرفة علم حدث له
الملال وظهر عنه الکلال وفسد منه النظر وذهب
عنه البصر حتی لا یعلم ما یعلم ولا یفهم ما یفهم ترجمهٔ
پارسی چون دل را رنجانیده شود در دانستن چیزی
کور گردد وآن چیز را در نیابد پس عنان دل در وقت
تحصیل علم بدو باید داد وباری که زیادت از طاقت او
باشد بر او نباید نهاد تا او عاجز وسرگردان نگردد ومتحیر
ونادان نماند

ترجمهٔ منظوم

بستم دل بسوی علم مبر   کان ستم آتش دل افروزد

هیچ خاطر و گرچه تیز بود / بستم هیچ علم ناموزد

الکلمة الحادیة والستون

لا حیاء لحریص

ترجمه عربی

من استولی علیه الحرص ذهب عن عینه الماء وعن وجهه الحیاء

پارسی هر که بر چیزی از مطالب دنی و لذات بدنی حریص باشد او را در طلب آن چیز از هیچ او هیچ شرم نباید و علامت هیچ ملامت کنند التفات ننماید

نظم

هر که باشد حریص بر چیزی / باید او را ز جستن آن شرم

برود از نهاد او خجلت / بشود از سرشت او آزرم

الکلمة الثانیة والستون

من لانت اسافله صلبت اعالیه

هر که او نرم باشد زیردستان او سخت باشند زبردستان او

من لم ینصره الصغار قهره الکبار ترجمه پارسی

هر که از زیردستان و چاکران نرم و ضعیف باشد و او را در حوادث نصرت یاری نکنند زبردستان و قوی‌تران بر او سختی نمایند و او را بمالند و قهر کنند و این کلمه را وجهی دیگر توان گفت که هر که بنیه زیر خویشتن را ست داشته باشد یا بر و فساد و فاحشه رفته بود بنیه زیر او یعنی چشم و روی سخت شوخ باشد و از هر دو آب شرم رفته و زایل گشته

ترجمه منظوم

هر که باشد ضعیف اتباعش / در کف اقربا بود مقهور

نشود بی متابعان هرگز / هیچکس بر منازعان منصور

الکلمة الثالثة والستون

من اوتی فی عجانه قل حیاؤه و بذو لسانه

هر که زده باشد اندر عجان او / اندک باشد شرم او زبان او دریده باشد

ترجمهٔ تازی من شرب الوجال علیه ذهب الحیاء عن عینیه
فلا یحترز من الایذاء والافحاش ترجمهٔ پارسی
هرکه در زیر مردمان خفته باشد و برو از جنس فاحشه رفته
هم شرم او اندک شده باشد وهم زبان او بلند گشته منظوم

هرکه او وقت کودکی بودست ⁂ بینه در زیر مردمان خفته
شرم او خفته باشد و هرگز ⁂ ناید از لوط او نکو گفته

الکلمة الرابعة والستون

الادب صورة العقل

ترجمهٔ تازی صورة العقل مع الافعال المهذبة
والاقوال المصوبة والحرکات المؤدبة والسکنات
المرتبة ترجمهٔ پارسی هرکرا عقل باشد نشان او
آن باشد که گفتار او گزیده و کردار او پسندیده باشد
وبا مردمان با ادب نشیند و خیزد و از موارد ندامت

و از صد ملامت برهیزد ترجمهٔ منظوم

با ادب باش در همه احوال ⁂ که ادب نام نیک را سبب است
عاقل آنست که او ادب دارد ⁂ نیست عاقل کسی که بی ادبست

الکلمة الخامسة والستون

السعید من وعظ بغیره

ترجمهٔ تازی من وعظ بغیره کان سعیدا وعن
موقف الشقاوة بعیدا پارسی نیکبخت آن کس
باشد که چون دیگری را پند دهند و از کردار ناشایسته
و گفتار ناشایسته باز دارند او از آن پند عبرت و نصیب
خویش بردارد و بکار دارد امثال آن گفتار نگردد نظم

نیکبخت آن کسی بود که دلش ⁂ آنچه نیکی در وست بپذیرد
دیگرانرا چو پند داده شود ⁂ او از آن پند بهره برگیرد

الکلمة السادسة والستون

حکمت گمشدهٔ مؤمنست

الحِكْمَةُ ضَالَّةُ المُؤْمِنِ

ترجمهٔ تازی المؤمن يَطْلُبُ الحكمة كما يَطْلُبُ
الضالّةَ صاحِبُها والحسنا خاطِبُها ترجمهٔ پارسی
مؤمن همیشه طالب حکمت بود چنانکه کسی طالب گم
کردهٔ خویش باشد ترجمه بنظم

هرکه چیزی نفیس گم شودش ٭ بسته دارد بجستنش همت
حال آنکس که مؤمن پاکست ٭ هم بدان سان طلب کند حکمت

الکلمة السابعة والستون

كَثْرَةُ الوِفاقِ نِفاقٌ وكَثْرَةُ الخِلافِ شِقاقٌ
بسیار موافقت نمودن نفاق بود و بسیار خلاف کردن عداوت و بدبختی بود

ترجمهٔ تازی المبالغة في الوفاق يؤدي الى المراءاة
والمنافقة والمبالغة في الخلاف يؤدي الى المعاداة
والمفارقة پارسی هرکه موافقت کسی در قول و فعل بسیار

کند

١٢٧

کند و در آن باب مبالغت بیرون از حد نماید مردم را
از آن شبهت و ریا و ریبت نفاق افتد و هرکه مخالفت
کسی در قول و فعل بسیار کند و در آن مبالغت نماید آن
حال بعداوت انجامد و سبب مفارقت گردد پس در
موافقت و مخالفت مردمان طریق وسط باید سپرد
و قدم بر جادهٔ اعتدال باید نهاد ترجمهٔ منظوم

در وفاق کسان غلو مکنید ٭ که از آن تهمت ریا زاید
در خلاف مدام دور شوید ٭ که از آن دشمنی بیفزاید

الکلمة الثامنة والستون

الشَّرُّ جامِعٌ لِمَساوي العُيوبِ
ترجمه بدی بهم آرندهٔ زشتیها و عیبهاست

الشرّ يُظهِرُ مخازي القلوب ويجمع مساوي العيوب
پارسی هرکه بدی کند خبث ظاهر او پیدا آید و مردمان

برعیبهای زشت او واقف کردند وآنچ در ذات اوست
از انواع قبایح واصناف فضایح جمله بدانند ترجمه منظوم
تا توانی مکن کرد بدی • کر ترا هست طینت طاهر
کز بدی فضل تو شود پنهان • وز بدی عیب تو شود ظاهر

الکلمة التاسعة والستون

رُبَّ أَمَلٍ خائِبٍ تازی رُبَّ أَمَلٍ خابَ آمِلُهُ
وربَّ عامِلٍ ضاعَ عَمَلُهُ پارسی بسیار کسی باشد که بچیز
امید دارد وان چیز اورا حاصل نیاید وعاقبة الامر نومید
کردد ترجمه منظوم
ای که بستی امید تو بچیزی • غم مخور کر نیابدش چو بدست
بس امیدا که آن بکشت وفا • بس شکوفه که بشکفید نبست

الکلمة السبعون

رُبَّ رَجاءٍ یُؤدّی الی الحِرمان
بسیار امیدکه ادا کند بحرمان

لیس کل من رجی شیأ ملک ناصیته وادرک قاصیته
فرب رجاء معنیه حرمان ورب زیادة عاقبتها نقصان
ترجمه پارسی نه هرکه امید در چیزی بست آنرا بیافت
چه بسیار امیدوارند است که امید او وفا نشود وازانچ
دران امید بسته است محروم ماند ترجمه منظوم
نه هر انکو امید چیزی کرد • کسب آن چیز باشدش آسان
بس امیدا که هست عاقبتش • محنت و یاس و آفت و حرمان

الکلمة الحادیة والسبعون

رُبَّ أرباحٍ یُؤدّی الی الحِرمان الخُسران
بسیار سودها که ادا کند بزیان ترجمه
عربی رُبَّ رابحٍ هو خاسِرٌ وعن مَدارِجِ المنافع حاسِرٌ
ترجمه پارسی بسیار سودها باشد که بازکشت آن
زیان بود وازان غرامت افتد ومردم نقصان بینند

نظم

ای بسا مرد سود جوینده • که قدم در رہ مخوف نهاد
عاقبت چون بدستش آمد سود • او از آن سود در زیان افتاد

الكلمة الثانية والسبعون

رُبَّ طَمَعٍ كاذبٍ ترجمهٔ عربی رُبَّ طَمَعٍ كَبَرْقٍ
خُلَّبٍ لا يُرى صِدْقُهُ ولا يُرجى وَدْقُهُ ترجمهٔ پارسی

بسا طمع که مردم را افتد و بسا امید که دل او زبان بسته
شود و عاقبت آن طمع دروغ و آتش آن امید بی فروغ
باشد و از آن طمع هیچ ثمره و از آن امید هیچ فایده حاصل
نیاید ترجمهٔ منظوم

در طمع دل نبست باید هیچ • که طمع بیشتر دروغ بود
آتشی کان طمع بر افروزد • کم ز خاکسترش فروغ بود

الكلمة الثالثة والسبعون

اَلْبَغْيُ سائِقٌ إلى الحَيْنِ ترجمهٔ پارسی

قومی کردن راننده است بهلاک

البغي

اَلْبَغْيُ ذَمِيمٌ ومَرْتَعُهُ وَخِيمٌ يَسُوقُ صاحِبَهُ إلى النَّصَبِ
وَالْعَنَاءِ لا بَلْ يَقُودُهُ إلى العَطَبِ وَالْفَنَاءِ ترجمهٔ پارسی

هر که قومی کند و زیادتی جوید و قدم از دایرهٔ انصاف
و انصاف بیرون نهد شومی آن حال در او رسد و او را
در انیاب نوایب و اظفار مصایب هلاک کرداند

بغی شوم است کو بغی مکرد • بغی بیخ حیات را بکند
مرد را از صفی بقا ببرد • تا که او در کف فنا فکند

الكلمة الرابعة والسبعون

فِي كُلِّ جُرْعَةٍ شَرْقَةٌ وَمَعَ كُلِّ أُكْلَةٍ غُصَّةٌ

(uncertain) در هر ... بکبار ... هر طعام خوردنی

ترجمهٔ پارسی خَيْرُ الدُّنيا مختلطٌ بشرّها ونفعها ممتزجٌ
بضرّها فمع كلّ فَرْحَةٍ تَرْحَةٌ ومع كلّ حَبْرَةٍ عَبْرَةٌ ومع
كُلِّ رِبْحٍ خَسارَةٌ ومع كُلِّ خَمْرٍ خُمارٌ ومع

كُلّ صحة علة ومع كل عزة ذلة ومع كل عسر يسرة
ومع كل نعمة محنة **ترجمه پارسی** در دنیی هیچ
گل نی خار وهیچ می نی خمار وهیچ شادی نی غم و
هیچ راحت بی الم نیست **ترجمه بانظم**
نیک و بد بیش و کم صلاح وفساد • هست آمیخته درین عالم
هیچ راحت ندید کس نی رنج • هیچ شادی ندید کس نی غم

الكلمة الخامسة والسبعون

مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي الْعَوَاقِبِ لَمْ يَشْجَعْ
هر كه بسيار بود انديشه او در عواقب كارها او شجاع نشود
ترجمه تازی من اكثر النظر في عواقب الاحوال و
خواتم الاعمال ذهبت شدته وبطلت نجدته فلا يخوض
الكرايب ولا يروض الكتايب ولا يملك ناصية مراده
ولا يدرك قاصية مرتاده **ترجمه پارسی** هر كه در آخر كارها

بسيار نگرد و در عواقب شغلها انديشه نی شمار كند او شجاع
نباشد و بدانچ مراد و كام وآرزو ومرام اوست نرسد **بنظم**
هر كه در عاقبت بسی نگرد • بيم دل باشد وتنگ زهره
نه بيابد ز عز تن حصه • نه بگيرد ز كام دل بهره

الكلمة السادسة والسبعون

إِذَا حَلَّتِ الْمَقَادِيرُ ضَلَّتِ التَّدَابِيرُ **ترجمه**
چون فرود آيد قضاهای خدا كم ابشود تقديرهای خلق **عز و جل**
اذا حلت قضاء الله بالانسان عكس تدبيره ونكس تقديره
يعرف وجه صلاحه وفلاحه ولا يعلم طريق نجاته ونجاحه
ترجمه پارسی چون قضای خدای عز وجل نازل شود تدبير
وتقدير خلق باطل كرد تا دران حال راه صلاح گم كند و
عنان صواب از دست بدهد **ترجمه منظوم**
چون قضای خدای عز وجل • بر سر بنده شود نازل •

همه تدبیر او شود گمراه • همه تقدیر او شود باطل

الكلمة السابعة والسبعون

إذا حلّت القدر بطل الحذر ترجمه عرضی

چون فرود آید قضای خدا باطل شود ترسیدن

اذا نزل قضاء الله بالانسان لم ینفعه حذره وفراره

ولم یدفع عنه اعوانه وانصاره ترجمهٔ فارسی

چون قضای خدای عزّ وجل فرود آید گریز و پرهیز و ترسیدن

سود ندارد و هیچ چیز ازین جملت آن قضا را باز نگرداند

ترجمهٔ منظوم چون قضای خدای نازل گشت

نبود تسلیم و صبر سازِ پناه • نتوان کرد دفع او بحذر

نتوان بست راه او بسپاه

الكلمة الثامنة والسبعون

الاحسان تقطع اللسان ترجمه

نیکویی کردن ببرد زبان بدگویان را عرضی

۱۲۱

من احسن الی الانسان فقد ملأ افئدته بمحبته

وولایه وقطع السنتهم عن سبّه وهجائه ترجمه پارسی

چون کسی بجای کسی احسان ومروت کند زبان او را از

هجا و مسبّت خویش ببرید کرداند ترجمهٔ منظوم

هر که کردی بجای او احسان • مال دادی و مرد بخریدی

همه ضمیرش بمهر پیوستی • هم زبانش زهجو ببریدی

الكلمة التاسعة والسبعون

الشرف بالفضل والادب لا بالاصل والنسب

مردی بفضل و ادب است نه باصل و نسب

ترجمه عرضی شرف المرء بفضله لا باصله وکماله بادبه

لا بنسبه فافخر بالعلوم العالیه ولا تفخر بالعظام البالیه

ترجمهٔ پارسی مرد را فخر بهنر باید کرد نه بپدر وشرف

از ادب باید جست نه از نسب وعزّ خویش در فضل باید

دانست نه در اصل   ترجمهٔ منظوم

فضل جوی و ادب که نیست کسی • شرف مرد جز بفضل و ادب

مرد بی فضل و بی ادب خوار است • ور چه دارد بزرگی اصل و نسب

الکلمة الثمانون

اَکرَمُ الأدَبِ حُسنُ الخُلقِ

کرمتر ادب نیکو خوی است

ترجمهٔ تازی حُسنُ الخُلقِ اکرمُ الآدابِ و اعظمُ الاحسابِ پارسی خوی نیکو از همه ادب بهترست و هرچه لوازم الطاف و مکارم اوصافست درو مضمرست

ترجمهٔ منظوم   مرد بدخوی بر همه عالم نتزدود

بی سبب سال و ماه در غضب است • نیک خویی گزین که

نیک خویی شریفتر ادبست

الکلمة الحادیة والثمانون

اَکرَمُ النَّسَبِ حُسنُ الأدَبِ

کرمتر ز خوبی ادبست

ترجمهٔ تازی اکرمُ نسبِ الرجلِ حُسنُ الادبِ لا جلالةُ الآباءِ ترجمهٔ پارسی نیکویی ادب بهتر از بزرگواری نسب است

ترجمهٔ منظوم   ای که مغرور ماندهٔ شب و روز

به بزرگی اصل عز و نسب • روی بحسن ادب گرای که هست

نسب بهتر تو حسن ادب

الکلمة الثانیة والثمانون

اَفقَرُ الفَقرِ الحُمقُ   ترجمهٔ

درویشترین درویشی حماقتست   تازی

اَفقَرُ الفُقَراءِ مَن کَثُرَ خُرقُهُ وکَبُرَ حُمقُهُ

ترجمهٔ پارسی بدترین درویشیها حماقتست از بهر آنک از حماقت مال بدست نیاید و مال بدست آمده ضایع شود و از عقل مال بدست آید و مال بدست آمده محفوظ ماند

گر فقیری و بینشی احمق • تا از آن فقر هیچ نندیشی

شکر کن اندران مقام که نیست • بتر از حمق هیچ درویشی

الكلمة الرابعة والثمانون

اوحش الوحشة العجب

ترجمه تازی اذا كان المرء ذا عجب فالناس يستوحشون
من صحبته ويستنفرون من محبته فيبقى في وحشة
الوحدة بلا صديق مجالسه ورفيق يؤانسه ترجمه پارسی
هر که خویشتن بین باشد مردمان از مجالست او بگریزند
واز موانست او پرهیزند و او همیشه در وحشت وحدت
مانده بود ترجمه منظوم گر ترا بینه خویشتن بینیست
مردمان از تو مهر بردارند • مر ترا در مضایق وحدت
نه جلیس و انیس بگذارند

الكلمة الخامسة والثمانون

اغنى الغنى العقل ترجمه
بزرگترین توانگریها خرد ست
ترجمه تازی
العقل اعظم الغنى وبه يتوصل الى المنى ترجمه پارسی

هر که او خرد باشد او توانگرترین همه مالداران بود از بهر آنک
اگر از مال هزینه کنی کم گردد واگر از خرد هزینه کنی خرد
بیفزاید و هر روز بسبب تجربت زیادت گردد نظم
ای که خواهی توانگری پیوست تا از آن ره رسی بمهتریی
از خرد جوی مهتری زیراک نیست همچون خرد توانگریی

الكلمة الخامسة والثمانون

الطامع في وثاق الذل ترجمه تازی
الطامع ابدا في صغار وذلة وخسار وقلة ترجمه پارسی
هر که طمع افزونی کند همیشه در مقام ذلت و موقف قلت
باشد ترجمه منظوم تا توانی مگرد گرد طمع •
اگر از عقل بهره داری • زانکه پیوسته مردم طامع •
بسته باشد برشته خواری

الكلمة السادسة والثمانون

احذروا نفار النعم فما كل شارد بمردود
بپرهیزید از رمیدن نعمتها که نه هر رمیده باز آورده شود

ترجمهٔ تازی لا تفعلوا شیئا یسرد نعمتکم وینفر
دولتکم فما کل شارد یرد الی عطنه ولا کل نافر
یعاد الی وطنه ترجمهٔ پارسی نعمت نگاه دارید وچیزی
مکنید که نعمت را از شما برماند چه اگر نعمت از شما برمد
وزایل شود باز آوردن او دیگر بار دشوار ومشکل بود
ترجمه بنظم ای که با نعمتی بسرت بدید • نعمت خویش را زخود مرمان
که نه هرچه او رمیده شد ز کسی • باز آوردنش بود آسان

الکلمة السابعة والثمانون

اکثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع
بیشتر جایهای افتادن خردها زیر برق آمدن طمعهاست
ترجمهٔ عربی الغالب ان الطمع اذا سد علی العقل
صرعه فی المهلکة وواقعه فی المعرکة ترجمه
پارسی هرکه طمع برو مستولی گردد عقل او مقهور و خوار

مغلوب شود ترجمه بانظم
ای عقل مردم از طمع پست • تا توانی سوی طمع مگرای
چون دست برد بنماید • عقل مردم در او فتد از پای

الکلمة الثامنة والثمانون

من ابدی صفحته للحق ملک ومن اعرض عن
هرکه پیدا کند کرانه روی خویش مر حق را مالک شود وهرکه اعراض کند از
ترجمهٔ الحق هلک هلاک شود تازی
من اقبل علی الحق ملک ومن اعرض عنه هلک ترجمه پارسی
هرکه بر حق بود مالک شود بر هر مراد وهرکه از حق روی
بگرداند واعراض کند هلاک شود واز آن جاه بی بهره ماند

ترجمه منظوم

هرکه بر حق بود بهر دو جهان • حاصل آرد بجملگی اغراض
باز در ورطهٔ هلاک افتد • آنکه از راه حق کند اعراض

الكلمة التاسعة والثمانون

إذا أملقتم فتاجروا الله بالصدقة

چون درویش شوید بازرگانی کنید با خدای تع بصدقه

ترجمه تازی الصدقة سبب زيادة المال وسعادة الحال ومن تاجروا الله بالصدقة نال الغنية وجاد البغية ترجمه پارسی صدقه سبب زیادة مال و سعادت حالست وهرکه صدقه دهد توانگر شود واز حال بد برهد ترجمه منظوم

هیچ چیزی مدان تو چون صدقه
هست از و مال و جاه را بیشی
اورساند بنازِ استغنا
او رهاند ز رنج درویشی

الكلمة التسعون

من لانت عوده كثفت أغصانه

هرکه نرم شد چوب او خشن شد شاخهای او

ترجمه تازی من لان عان في أعين خدمه واعدئا

بنعمة

بنعمته فلا يطيعون أمره ولا يعظمون قدره ترجمه فارسی هرکه نرم باشد وسیاست بوقت نکند ورسم تأدیب را مهمل فروگذارد حاشیت او گردن کشی کنند و او را حرمت ندارند و بمراد او نروند ترجمه منظوم

هرکه با کهتران کند نرمی • ماند اندر بلیت ایشان
ننهندش براستی گردن • نبرندش بواجبی فرمان

الكلمة الحادية والتسعون

قلب الأحمق في فيه ترجمه تازی

كل سر يكون في قلب الأحمق يذيعه بلسانه ويشيعه لإخوانه ترجمه پارسی هر چه در دل احمق باشد بزبان بگوید و خلق را بر اسرار خویش آگاه گرداند و هیچ چیز پوشیده ونهفته ندارد ترجمه بنظم

هرکه او هست با حماقت جفت • جایگاه دلش دهان ویست

هرچه دارد ز نیک و بد در دل • آن همه بر سر زبان ویست

الکلمة الثانیة والتسعون

لسانُ العاقلِ فی قلبِه ترجمهٔ تازی

کلّ سرّ تکون للعاقل فقلبُه یُخفیه ویَستُره ولسانُه

لا یُفشیه ولا یذکره ترجمهٔ پارسی هر که خردمند

باشد سرّ خویش در دل نگاه دارد و بزبان با هیچکس

نگوید و در پیدا کردن آن اندیشه بسیار کند تا او را معلوم

و مصوّر و محقّق و مقرّر گردد که پیدا کردن آن صوابست بر

زبان راند و با هیچکس پیدا نکند ترجمه بنظم

هر که او هست با جمال خرد • هست پنهان زبان او در دل

نشود هیچ سرّ او پیدا • نبود هیچ گفت او باطل

الکلمة الثالثة والتسعون

مَنْ جَرَی فی عِنانِ أَمَلِهِ عَثَرَ بِأَجَلِهِ

هر که برود در عنان امل خویش هلاک شود با جل خود

ترجمهٔ تازی من غرّه کواذب الآمال جرّته جواذب

الآجال ترجمهٔ پارسی هر که عنان بدست امل دهد و بر

موجب هوای دل رود باشد که در مغاک هلاک افتد بنظم

در همه کارها مکن هوا • هر که بدهد عنان بدست امل

بیم باشد که آن امل ناگاه • اندر اندازدش بچاه اجل

الکلمة الرابعة والتسعون

إذا وَصَلَتْ إلیکُم أطرافُ النِّعَم

چون برسد بشما کرانهای نعمتها

فلا تُنفِروا أقصاها بقلّة الشُّکر

ترجمهٔ تازی من لم یشکر النعمَ الحاصلةَ لدیه الواصلة

الیه حرم النعم الثابتة منه العاصیة عنه ترجمهٔ فارسی

نعمتها که بنزدیک شما رسیده است آنرا شکر کنید و سپاس

داری نمایید تا از آن نعمتها که دور است و هنوز بشما

نرسد چ است نومید نگردید و محروم نماند **ترجمه بنظم**

چون بیابی تو نعمتی و رچند • خود باشد چو نقطهٔ موهوم
شکر آن یافته فرو مگذار • که زنا یافته شوی محروم

الکلمة الخامسة والتسعون

إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ
چون قادر شدی بر دشمن خویش بکن عفو کردن را از و
شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ **ترجمهٔ تازی**
شکر قدرت یافتن بر وی

مَنْ وَعَدَ فَوْقًا وَقَدَرَ نفعا فقد قضى حق النعمة
وادى شكر القدرة عليه چون بر دشمن خویش قدرت
یافتی شکر قدرت یافتن آن باشد کزو درگذاری و گناه
او را عفو کنی **ترجمهٔ منظوم**

چون شدی بر عدوی خود قادر • عفو را شکر قدرت خود ساز
رحم کن رحم کن که هر چه کنی • در جهان خود همان بیابی باز

الکلمة السادسة والتسعون

مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ
در دل نداشت هیچکس چیزی را که بران چیز پدید آید در ناگاه گفتنهای
لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ **ترجمهٔ**
زبان او وکرانهای روی او
تازی

من اضمر شيئا ظهر ذلك في اثنا اقواله وادراج
افعاله **ترجمهٔ پارسی** هر که در دل چیزی دارد اثر آن
جز در اثنای گفتار و ادراج کردار او پیدا نباشد **نظم**

هر که چیزی نهفت اندر دل • تا بدانی که هیچ بیچوا نیست
گاه اندر میانهٔ گفتنش • گاه اندر کنارهٔ رویش

الکلمة السابعة والتسعون

اَلْبَخِيلُ مُسْتَعْجِلُ الْفَقْرِ يَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسَبُ فِي الْعُقْبَى حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ
زیستن درویشان و حساب کرده شود در عقبی حساب توانگران

ترجمه تازی البخیل فقیر من غیر رقة حال و قلة مال
یعیش فی الدنیا عیش اصحاب الخسار و یحاسب فی
العقبی حساب ارباب الیسار ترجمه پارسی
بخیل بتعجیل درویشی بخویشتن می کشد و مال نگاه می دارد
درین جهان چون درویشان زندگانی کند نه او را از
مال لذتی و نه از نعمت راحتی و در آن جهان چون
توانگران رنج حساب کشد بدقیق جلیل آنچه پنهان کرده باشد
و بکثیر و قلیل آنچه نگاه داشته باشد ترجمه منظوم
هست مرد بخیل ره داده • فقر را سوی خویشتن بشتاب
این جهان همچو مفلسان معاش • وان جهان چون توانگران بحساب

الکلمة الثامنة والتسعون

لسان العاقل وراء قلبه
زبان خردمند پس دل اوست ترجمه عرفی

لسان العاقل تابع لقلبه طائع للبّه ما لم یحرّره اوّلاً فی
جنانه لم یذکر بلسانه ترجمه پارسی خردمند چون خواهد
که سخنی گوید نخست در دل بیندیشد و در صلاح و فساد
آن بنگرد آنگاه بر زبان براند پس زبان او تابع دل او
و طایع عقل او باشد ترجمه نظم
مرد عاقل که سخن گفتش • دل خود را دلیل زبان دارد
تا حدیثی بدل نه یندیشد • بر زبان این حدیث نگذارد

الکلمة التاسعة والتسعون

قلب الاحمق وراء لسانه ترجمه تازی
قلب الاحمق تابع بلسانه جار فی عنانه بلفظ القول
من فیه ثم یتأمل کالنادم فیه ترجمه منثور احمق
هرچه خواهد بر زبان گوید آنگاه بدل در صلاح و فساد آن
اندیشه کند پس دل او تابع زبان و طایع بر زبان او باشد

مرد احمق که سخن گفتن • دل خود تابع زبان دارد
هرچه خواهد بگوید وانگاه • دل برلفظ گفته بگمارد

الکلمة المائة التامة

اللّهمّ اغفر رمزات الالحاظ وسقطات
ای بار خدای بیامرز ذدنهای چشمها را وناپسندیدهای
الالفاظ وشهوات الجنان وهفوات اللسان
لفظها را وآرزوهای دل را وخطاهای زبان را

ترجمه تازی اللّهمّ اغفر ما عرفت فی
الحاظنا والفاظنا من الذنوب واستر ما
رأیت فی افئدتنا والسنتنا من العیوب

ترجمه فارسی بار خدایا بیامرز گناهانی که بوچشمها
ولفظهای ما رفته وبودلها وزبانها گذشته است

ترجمه بانظم

این گناهان که یاد خواهم کرد • یارب از ما بفضل در گذرانش
زدن چشم زشتی گفتار • راندن شهوت وخطای زبان

تم الکتاب الملقب لمطلوب کل طالب
من کلام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه علی ید العبد
الفقیر محمد علی
المولوی فی سنه ۱۲۹۶
اواخر رمضان